



ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

ضيافت قرآنی ۲

(سی جزء ، سی موضوع)

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ره‌توشه راهیان نور رمضان ۱۳۸۹ ش - ۱۳۳۱ ق: ضیافت قرآنی ۲ (سی جزء، سی موضوع) / تهیه و تدوین
اداره چاپ و نشر معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - قم: پاد اندیشه، ۱۳۸۹.
۱۶۸ ص - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۹۲)

ISBN ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۴۶۷ - ۱۲ - ۳: ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس .

۱. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی . ۲. تفسیر آیات. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

قم. معاونت فرهنگی و تبلیغی. اداره چاپ و نشر.

۲۹۷/۰۴۵۱۲

BP ۱۱/۶۲ / ۹۱۲

۱۳۸۹

ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ناشر: پاد اندیشه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۸۰۰۰

بها: ۴۰۰۰ تومان

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۱۱۶۰ نامبر: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶

درگاه وبسایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.balagh.ir

پست الکترونیک: info@balagh.ir

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

حضرت امام خمینی (قدس سره):

اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعدادهای جوانی استفاده کنید.

شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالت‌ها را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد فراموش نکنید.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی):

باید جوانان ما همتشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق.

یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف می‌طلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتد، می‌تواند یک جریان سیال فکری بسیار باارزشی را در جامعه به راه بیندازد.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳
موضوع اوّل: خسران و فلاح در پرتو تمسّک و عدم تمسّک به قرآن.....	۱۶
۱- شأن نزول آیه:.....	۱۶
۲- دو موضع گیری در برابر قرآن و کتب آسمانی.....	۱۷
موضوع دوم: اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در فلاح.....	۲۴
۱- شأن نزول؛ یسئلونک عن الأهلہ ... الحجّ».....	۲۴
۲- شأن نزول: «و لکنّ البرّ من اتقى...».....	۲۶
موضوع سوم: رویش و فلاح در پرتو انفاق و ایثار.....	۳۱
۱- رویش انسان در پرتو انفاق.....	۳۱
۲- رویش انسان در پرتو ایثار.....	۳۴
موضوع چهارم: خسران در تبعیّت از مناسبات کفر.....	۳۶
۲- وجوه و ابعاد کفر.....	۳۷
موضوع پنجم: خسران در پذیرش ولایت شیطان.....	۴۱
۱- تبیین مفاهیم آیه.....	۴۱
۲- ابزارهای شیطان برای گمراهی انسان.....	۴۲

- ۴۷ **موضوع نهم:** نفاق و بی‌شکلی عامل خسارت
- ۴۸ ۲- معنای نفاق
- ۵۴ **موضوع هفتم:** از دست دادن سرمایه‌ها ریشه عدم ایمان
- ۵۴ ۱- توضیح آیه و روش اثبات معاد
- ۵۵ ۲- معنای خسران انسان
- ۶۰ **موضوع هشتم:** خسران و فلاح انسان در پرتو سنگینی و سبکی میزان
- ۶۲ ۲- ملاک توزین اعمال
- ۶۵ **موضوع نهم:** استجابات رسول مایه حیات
- ۶۶ ۱- ایمان، محبت و تعلق روحی به معصوم؛ «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ»
- ۶۸ ۲- تسلیم و اطاعت از معصوم؛ «نصروه و اتبعوا النور الذی ...»
- ۷۱ **موضوع دهم:** فلاح در پرتو ذکر حق و ثبات قدم
- ۷۲ ۲- استقامت و ثبات قدم «فاثبتوا»
- ۷۵ **موضوع یازدهم:** ریشه مرگ آگاهی و معاد باوری
- ۷۵ ۱- تکذیب معاد ریشه در نگرش به دنیا
- ۸۱ **موضوع دوازدهم:** ضعف زمینه خسران یا فلاح
- ۸۳ ۲- مغفرت و رحمت حق مانع خسران
- ۸۷ **موضوع سیزدهم:** رابطه پیمان و پیوندهای انسان با سود و زیان
- ۸۷ ۱- مراد از نقض عهد الهی
- ۹۱ **موضوع چهاردهم:** سود و زیان در پرتو کفران و شکر

- ۱- شأن نزول: ۹۱
- موضوع پانزدهم: اسراف، کفران و خسران ۹۶
- ۱- متعلق انفاق در آیه ۹۶
- موضوع شانزدهم: زیانکارترین انسان‌ها ۱۰۰
- ۱- معنای خسران در اعمال ۱۰۰
- موضوع هفدهم: ناکامی در دینداری یک بعدی ۱۰۶
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۰۶
- موضوع هجدهم: آبیاری شخصیت انسان با فضایل رفتاری ۱۱۱
- موضوع نوزدهم: پوچی محصول بی‌هدفی ۱۱۶
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۱۶
- موضوع بیستم: سستی ولایت بیگانه ۱۱۹
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۱۹
- موضوع بیست و یکم: رابطه زیان در عمل و اعتقاد ۱۲۳
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۲۳
- موضوع بیست و دوم: تجارت پر سود ۱۲۷
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۲۷
- موضوع بیست و سوم: رشد در خداباوری و خسران در خدا فراموشی ۱۳۱
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۳۱
- موضوع بیست و چهارم: توبه و تسلیم سبب و زمینه رشد ۱۳۷

- موضوع بیست و پنجم: زیان کاری در مورد خانواده ۱۴۳
- ۱- تبیین مفاهیم آیه ۱۴۳
- موضوع بیست و هشتم: آرامش و بهشت دوشادوش ایمان مستقر ۱۴۸
- موضوع بیست و هفتم: نقش همنشین در سود و زیان ۱۵۲
- ۱- عدم همنشینی و دوستی با ۱۵۲
- موضوع بیست و هشتم: رابطه خود فراموشی و خدا فراموشی ۱۵۶
- ۱- محاسبه نفس ۱۵۶
- موضوع بیست و نهم: بخل سبب خسران ۱۶۰
- ۱- شأن نزول آیه ۱۶۱
- موضوع سی‌ام: چهار عامل فلاح انسان ۱۶۶
- ۱- معنای انسان در زیان ۱۶۶

پیشگفتار

«شَهْرُ رَمَازَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»

پگاه ماه مبارک رمضان بشارتگر بارش رحمت ویژه الهی و آغاز بخشایش خاص ربانی است. منادی حق دل‌های مشتاق و ضمایر آگاه را به میهمانی خدا می‌خواند و بر سر خوان بی منت‌های رحمت وی می‌نشانند.

خانه‌های خدا رونقی دو چندان می‌یابند و کتاب خدا فروغ بصیرت و حکمت خویش را بر دل تلاوت‌کنندگان می‌بارد و بندگان خدا دروازه گوش و هوش و دل و جان خویش برای نیوشیدن پیام خدا و اولیای او می‌گشایند.

در گرماگرم این رحمت دهی و حکمت‌رسانی از یک سو و پند نیوشی و آمرزش‌خواهی از دگر سو داعیان الی‌الله و مبلغان رسالت الهی واسطه فیض و حلقه اتصال این دو می‌باشد.

این امانتداران امین گوهرهای حکمت و بصیرت را به شایسته‌ترین وجه از منابع آسمانی آن «کتاب و سنت» دریافت می‌کنند و بایسته‌ترین گونه آن را در دل و جان مخاطبان می‌نشانند. مبلغان گرامی در کنار این خوان حکمت‌گستری و بصیرت‌افزایی و بساط تزکیه و تربیت نسبت به تعمیق باورها، اصلاح هنجارها و ترویج ارزش‌های والای اسلامی، هشدار می‌دهند و همگان را به رعایت آن دعوت می‌کنند.

در کنار آن دو مسئولیت بزرگ آگاهی‌افزایی اجتماعی نسبت به پدیده‌های ملی و مسائل امت اسلامی و گستره جهان بشری دیگر مسئولیت سترگی است که باید حق آن گذارده شود، زیرا تنها آگاهان نسبت به زمانه‌اند که از خطر تهاجم فتنه‌ها و بیم امواج هراسناک گمراهی‌ها در امانند که «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس».

امروز انقلاب اسلامی ایران پرچمدار دعوتی جهانی و پدیدارگر افق نوین فراروی بشریت معاصر است. شناخت هر چه ژرف‌تر این پدیده بی نظیر تاریخ اسلام و آشنایی بیشتر با مبانی نظری و تهدیدها و فرصت‌های آن ضرورت دیگری است که مبلغان گرامی بدان می‌پردازند. امید همه اقشار جامعه آن است که در فرصت بی‌بدیل ماه مبارک رمضان ملت ما به ویژه نسل جوان که امید آینده تاریخ این امت‌اند در یک فرایند تعلیم و تربیت و رشد و تزکیه تا رمضان آینده از همه آسیب‌های اندیشه و عمل بیمه شوند. این هنر بزرگ مبلغ توانمند و پاک نفس و دانشمند است که معارف والای اسلامی را به زبان روز مردم روزگار ابلاغ کند که «لو عرف الناس محاسن کلامنا لاتبعونا». و این ثمره عملی همه تلاش‌های آموزشی در طول سال بلکه طول سال‌ها تعلیم و تربیت در حوزه است.

در کنار تلاش گسترده علمی مبلغان و کسب آمادگی‌های علمی و عملی آنان در طول سال مجموعه کتاب‌های ره توشه گامی در جهت آگاهی‌افزایی مبلغان گرامی است. در راستای این هدف مقدس و با توجه به نام‌گذاری سال ۱۳۸۹ به سال همت مضاعف و کار مضاعف از سوی مقام معظم رهبری، امسال ره توشه در قالب پنج جلد کتاب با موضوعات متنوع و هر کدام در حجمی متناسب با روزهای ماه مبارک رمضان عرضه می‌شود و امید است که مقبول طبع مردم صاحب هنر قرار گیرد. طبیعی است کمال یافتن این مجموعه و رسیدن به جایگاه شایسته آن نیازمند ارائه پیشنهادها و انتقادهای و بیان نقاط قوت و ضعف آن است تا این مجموعه در یک سیر کمالی مناسب قرار گیرد.

اینجانب از همه دست‌اندرکاران مجموعه به ویژه برادر ارجمند جناب آقای نورالهی مدیر اداره چاپ و نشر و دیگر همکاران گرامی‌شان که مسئولیت رایزنی با مؤلفان و تهیه مقالات را به عهده داشته‌اند و از جناب آقای عطاالله علیزاده که مسئولیت پی‌گیری و چاپ مجموعه را نیز پذیرفته‌اند و جناب حجت الاسلام و المسلمین حمید رضا اسلامی که کار نظارت محتوایی ره توشه را به عهده داشتند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

خداوندا! به اندیشه و قلم و بیان ما رواج سخن حق عنایت فرما و ما را دعوت کنندگان علمی و عملی به دینت قرار ده.

احمد زادهوش

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

سخنی با مبلغ محترم

«ضیافت قرآنی» عنوان کتابی است که برای دومین سال در اختیار مبلغین محترم گذاشته می‌شود. شأن تألیف این کتاب جلسات ختم قرآنی است که در ماه رمضان و به برکت بهار قرآن در مساجد و مجالس مذهبی برگزار می‌شود. این جلسات اگر چه سالهاست به عنوان یک سنت حسنه نوای قرآن را در جامعه ما طنین انداز می‌کند، ولی باید بدانیم و میدانیم که خواندن و شنیدن قرآن فقط مقدمه‌ای برای آشنایی با معارف آن است.

راه‌یابی معارف قرآنی به فضای جامعه همیشه به عنوان مهم‌ترین دغدغه مبلغین محترم بوده است، بدین‌خاطر، در قالب کتاب «ضیافت قرآنی» خواستیم گامی برای پاسخ به این دغدغه برداریم و یکی از بهترین فضاها برای راه‌یابی معارف قرآنی به جامعه را جلسات دورخوانی قرآنی یافتیم، چرا که مخاطب، خود این جلسات را انتخاب کرده و با اشتیاق سر سفره قرآن نشسته، علاوه بر این مخاطب این جلسات غالباً اقشار جوان هستند.

رمضان سال گذشته اولین گام را برداشتیم و کتابی را در اختیار نهادیم که تمام مطالب آن زنده است و برای تمام سالها قابل ارائه به جامعه. بخشی از مطالب آن کتاب پایه‌ای بود و

بخشی از موضوعات آن کتاب به مباحثی در مورد برخی از آیات جزء پرداخته بود. از مهم‌ترین مطالب پایه‌ای که در هر جزء مطرح شده بود، چهار عنوان بود:

- ۱- انس با قرآن، (روایتی در رابطه اهمیت انسا و تلاوت قرآن، آداب تلاوت و ...).
- ۲- خواص دنیوی و اخروی سوره، (روایتی در مورد ویژگی‌ها و آثار خواندن سوره یا سوره‌های مربوط به آن جزء).
- ۳- پیام‌های سوره (بیان غرض و مطلب اساسی که در آن جزء مطرح شده است).
- ۴- فهرست واژه محتوایی آیات (بیان ساختار و فهرست مطالبی که در آن جزء مطرح شده به صورت مختصر و به ترتیب آیات جزء).

علاوه بر این چهار مطلب مباحثی در مورد برخی از آیات جزء به صورت انتخابی طرح شده بود:

- ۱- تفسیر جزء (بیان و تفسیر مختصری از یک یا چند آیه جزء)
- ۲- آیات علمی (بیان و اشاره به یک یا چند آیه که مشتمل بر مباحث علمی می‌باشد).
- ۳- زیباشناسی جزء (بیان یک یا چند نکته ادبی و برخی از مثل‌های جزء).
- ۴- شأن نزول (بیان شأن نزول یک یا چند آیه از جزء).

بیان این مطلب هشت‌گانه به خصوص چهار عنوان پایه‌ای در جلسات ختم قرآن برای مخاطبین، همه ساله مفید و سازنده است و توصیه می‌شود آن کتاب همه ساله در ماه مبارک رمضان همراه مبلغ محترم باشد.

امسال در ادامه آن گام، قدم دیگری برای آشنایی عموم جامعه و به خصوص جوانان با معارف قرآنی برداشتیم.

در این کتاب از عناوین هشت‌گانه سال گذشته یک عنوان را پی‌گیری می‌کنیم و آن «تفسیر جزء» است؛ یعنی در هر جزء یک یا چند آیه را انتخاب می‌کنیم و به بیان و تفسیر مختصری از آن می‌پردازیم. برای اینکه در انتخاب آیات و مباحث طرح شده از پراکندگی و عدم هماهنگی در محتوا نجات یابیم، یک موضوع را در تمام سی جزء قرآن پی‌گیری می‌کنیم.

در فرهنگ قرآن موضوع شکست و پیروزی، موفقیت و ناکامی در زندگی با ادبیات و عناوین مختلفی طرح شده است، یکی از کلیدی‌ترین و مهم‌ترین واژه‌ها که به این موضوع اشاره دارد، واژه «خسران و فلاح» می‌باشد که اولی ناظر به شکست و ناکامی است و دومی ناظر به پیروزی

و موفقیت می‌باشد. در فرهنگ قرآن ملاک و معیار شکست و پیروزی (بخوانید خسران و فلاح) با معیارهای موجود در جامعه ما متفاوت است، چه بسا کسی بر اساس معیارهای اجتماعی در زندگی شکست خورده و ناکام تلقی شود، ولی بر اساس معارف قرآن جزء گروه پیروزان و صاحبان فلاح قلمداد شود و برعکس چه بسا در جامعه کسی پیروز و موفق در زندگی شمرده شوند، ولی به محک قرآن و در نزد خداوند جزء خاسران و شکست خوردگان قرار گیرند.

در این کتاب ما بحث خسران و فلاح را در تک تک جزءها پی‌گیری می‌کنیم و سعی می‌کنیم در هر جزء به برخی از آیات مربوط به موضوع پردازیم و تفسیر مختصری از آن را ارائه دهیم. تمام قرآن بیان‌کننده خصوصیات و ویژگی‌های این دو دسته است؛ توصیف برخی به عنوان مؤمنان، متقین، محسنین و بیان‌گر گروه رستگاران و مفلحین است و توصیف برخی به عنوان فاسقین، ظالمین، کافرین و تصویرگر گروه خاسران و زیانکاران می‌باشد؛ ولی ما بیشتر در هر جزء آیاتی را انتخاب می‌کنیم که مستقیم‌تر و صریح‌تر به این موضوع و بحث پرداخته است.

در تدوین این کتاب با توجه به آیات انتخابی، به نکاتی توجه شده است که خوب است مبلغ محترم به آن توجه داشته باشد:

۱. از مجموع آیات مربوط به موضوع این‌گونه فهمیده می‌شود که خسران متضاد فلاح و فوز می‌باشد.

۲. برخی از آیات مربوط به موضوع در جهت تبیین مفهومی و بحثهای کلی است و برخی از آیات در صدد بیان مصادیقی از خاسران و مفلحین است.

۳. در برخی از آیات بدون استعمال واژه خسر و فلاح و مشتقات آن، به تبیین خصوصیات این دو دسته پرداخته است، بدین‌خاطر در جزءهایی که این واژه‌ها نیامده است، از آیاتی بهره خواهیم برد که از جهت محتوایی بیان‌کننده این دو دسته هستند.

۴. در این کتاب به جهت اختصار بیشتر به آیات مربوط به خاسران می‌پردازیم، ولی قاعدتاً نقیض آن‌چه بیان شده است برای مفلحین وجود دارد.

۵. در جزءهایی که آیات متعددی در این موضوع آمده، سعی شده مهم‌ترین و کاربردی‌ترین آیه و یا آیات انتخاب شود.

۶. سعی می‌شود در هر جزء به بُعدی تازه از موضوع پرداخته شود و از تکرار در مباحث جلوگیری شود.

موضوع اول

خسران و فلاح در پرتو تمسک و عدم تمسک به قرآن

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ﴾؛ کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم و آن را چنانچه شایسته است می‌خوانند،

آنها به آن ایمان آورده‌اند؛ و کسانی که به آن کفر ورزند، زیانکارند» (بقره / ۱۲۱).

در این آیه سخن از خسران و زیانکاری کسانی است که به کتاب آسمانی ایمان نیاورده‌اند،

ولی آنها که به کتاب آسمانی ایمان آوردند و به شایستگی آن را تلاوت نمودند، رستگارند.

۱- شأن نزول آیه:

بعضی از مفسران معتقدند این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از

کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شده، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه و

هشت نفر از راهبان شام که «بحیر» راهب معروف نیز جزء آنان بود.

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه در مورد افرادی از یهود همچون «عبدالله بن سلام» و «سعید بن

عمرو» و «مام بن یهود» و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و حقیقتاً مؤمن شدند.^۱

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۳.

این آیه طبق آیه قبل مربوط به یهود و نصاری است که برخی از آنها به پیامبر اسلام و قرآن ایمان آوردند و برخی کافر شدند، ولی این آیه می‌تواند خطاب به ما هم باشد، چرا که ما نیز در برخورد با پیامبر ﷺ و قرآن شبیه یهود و نصاری عمل نمودیم: ﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ قُلُوبُهُمْ﴾؛ کسانی که پیش از ایشان بودند نیز مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند، قلوب ایشان همانند قلوب امت‌های پیشین است.

علامه طباطبائی می‌گوید:

«امت پیامبر، شبیه‌ترین امت‌ها به بنی اسرائیل است، چرا که پیامبر فرمود: آنچه در امت‌های گذشته رخ داده در امت من رخ می‌دهد، حتی اگر آنها در خانه سوسماری خزیده باشند، شما هم چنین می‌کنید».^۲

۲- دو موضع گیری در برابر قرآن و کتب آسمانی

در این آیه و آیات مشابه به طور کلی دو نوع موضع گیری در برابر قرآن و کتب آسمانی ترسیم شده است: الف) ایمان و تسلیم در برابر آنها ب) کفر و تکذیب آنها و معارف آنها.

الف: ایمان و تسلیم در برابر آنها؛ ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُم الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ

به﴾.

آن کسانی که کتاب را برای آنها آوردیم، در حالی که به راستی می‌خوانند و تلاوت می‌کنند، آنها به حق و به رسول و به کتاب ما ایمان می‌آورند و دیگر عذری نمی‌آورند و شبهه‌ای نمی‌افروزند.

در این قسمت از آیه می‌گوید، مؤمنین به کتاب خدا و رسول او کسانی هستند که حق تلاوت آیات الهی و کتاب آسمانی را بجا می‌آورند.

۱. بقره / ۱۱۸.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۸.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این قسمت از آیه آمده:

«یرتلون آیاته و یتفقهون به و یعلمون بأحكامه، و یرجون وعده، و یخافون وعیده، و یعتبرون بقصصه، و یأتمرون بأوامره، و ینتهون بنواهیة؛ ما هو والله حفظ آیاته و درس حروفه، و تلاوة سورة ...، حفظوا حروفه و أضعوا حدوده و أنها هو تدبر آیاته و العمل بأحكامه، قال الله تبارک تعالی: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾^۱

در این روایت «حق تلاوت آیات» به خواندن قرآن، تدبر و فهم معارف و عمل به معارف آن، معنا شده است؛ نه فقط خواندن قرآن و ضایع کردن معارف آن. چنانچه در ذیل این روایت آمده، طبق آیه قرآن هدف نزول قرآن تدبر دانسته شده است؛ در آیات دیگر هدف، تبعیت از قرآن دانسته شده است. ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ﴾^۲

ایمان به کتب آسمانی و قرآن باعث فلاح آدمی است، چرا که آنها دو چیز را به آدمی نشان می‌دهند:

۱) شناخت انسان و هستی و رابطه این دو با هم؛ قرآن ظرفیت‌ها، استعدادها و ضعف‌های انسان را به او می‌شناساند و قوانین و سنت‌های حاکم بر هستی را به آدمی نشان می‌دهد و قوانین تکوینی رابطه انسان و هستی را به آدمی معرفی می‌نماید.

۲) شناخت ضوابط حرکت انسان در دنیا (قوانین تشریحی)؛ به طوری که بتواند رابطه خویش با هستی را به طوری سامان دهد که استعدادها و ظرفیت‌های خویش را شکوفا و ضعف‌ها را تبدیل به ظرفیت نماید. این همان «فلاح» انسان است که با هدایت قرآن و ارائه راه توسط او به دست می‌آید تا آدمی راه و مسیر حرکت در هستی را گم نکند و خود را ضایع ننماید.

۱. ص / ۲۹.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. انعام / ۱۵۵.

قرآن کتاب هدایت است^۱ و این هدایت را بر اساس حکمت^۲ یعنی در نظر گرفتن قواعد و قوانینی که بر آفرینش انسان و هستی حاکم است، انجام می‌دهد؛ هدایت تشریحی قرآن مبتنی بر هدایت تکوینی انسان و هستی است و این است که می‌گویند قرآن «کتاب فطرت» است. چنانچه گفتیم، نتیجه ایمان به کتاب آسمانی و قرآن، فلاح و باروری وجود آدمی است، چرا که ایمان و عمل طبق معارف قرآن استعدادها و دارائی‌های آدمی را بارور می‌کند و شکوفا می‌کند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳

مصدق تام مؤمنین به قرآن که تمام وجودشان در پرتو قرآن به فلاح و باروری رسیده است، اهل بیت علیهم‌السلام هستند. از امام صادق علیه‌السلام در مورد «الذین آتیناهم الكتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به» سؤال شد، حضرت فرمود: هم الائمه^۴.

ب: کفر و تکذیب کتب آسمانی و قرآن؛ «ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون».

و آنها که چشم می‌پوشند و به حق و کتاب و رسول ما کفر می‌آورند، پس آنها همه زیان‌کارند و در خسارت هستند، چون خود را کم فروختند و بر روی خود بد معامله کردند. چون قدر خود را نشناختند و به محدودها چشم دوختند. موضع‌گیری دوم در برابر قرآن و کتب آسمانی، کفر و تکذیب آنها می‌باشد؛ خواه این کفر و تکذیب به طور کلی باشد و یا در قسمتی از معارف آنها باشد.

۱. هدی للناس؛ بقره / ۱۸۵ و هدی للمتقین؛ بقره / ۲ و هدی و رحمة للمحسنین؛ لقمان / ۳.

۲. تلک آیات الكتاب الحکیم؛ لقمان / ۲.

۳. بقره / ۳ تا ۵.

۴. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۳۳۶.

بیشتر یهودیان و نصاری و کفار کسانی بودند که به هر دو نحو با قرآن برخورد کردند و حتی انکار قرآن به وسیله آنها، به انکار سایر کتاب‌های آسمانی و کتاب آسمانی خودشان منجر شد.

۳) انکار و تکذیب آیات الهی به طور کلی

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ [تورات] وَلَوْ تَرَى إِذِ

الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا [زبردستان

و توده مردم] لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا [خواص و رئیسان] لَوْ لَأَنتم لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»^۱

﴿فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^۲.

در این دو آیه سخن از تکذیب قرآن و حتی تورات می‌باشد که خواص جامعه برای اینکه با آمدن قرآن و پذیرش رسالت پیامبر، منافعشان در خطر افتاد، مجبور شدند قرآن را تکذیب کنند و از آنجا که قبلاً با توجه به معارف تورات و انجیل آمدن قرآن و پیامبر خاتم را نوید داده بودند، چاره‌ای جز تکذیب معارف تورات و انجیل و تحریف آن مطالب برای توده مردم نداشتند.^۳

در آیه دوم تکذیب آیات، خسران و زیان دانسته شده است، چنانچه در آیه ۱۲۱ بقره کفر به آیات زیان کاری دانسته شده است، چرا که قرآن آمده است تا ضوابط احیاء شخصیت آدمی را به انسان بیاموزد و معارف قرآن می‌خواهد از بشر، انسان بسازد؛ حال آنان که به قرآن پشت کردند و یا قرآن را به پشتشان انداختند به راهنمای احیاء آدمی پشت کردند. این خسران، زیان آدمی است، نه زیان قرآن چرا که انسان با پشت کردن به قرآن ضایع شده است و راهنمای از دست نرفتن سرمایه وجودی خویش را از دست داده است. قرآن آمده تا سرمایه وجودی انسان را به سود برساند و آنان که به هدایت قرآنی پشت می‌کنند، سرمایه‌ها را از دست می‌دهند.

۱. سبأ / ۳۱.

۲. یونس / ۹۴.

۳. بقره / ۴۱، ۷۶، ۷۸ و ۷۹؛ مائده / ۴۱.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ و ﴿وَإِذِ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۲

به ما گفته‌اند در شب قدر قرآن را بر روی سر بگیرید، این حرکت نماد تمسک به قرآن و تبعیت از اوست. ما که قرآن را در شب قدر بر سر می‌گیریم، نباید در طول زندگیمان قرآن را به پشت بیندازیم، «نَبَذَ ... وراء ظهورهم» و خود جلوی قرآن حرکت کنیم. مؤمن پشت سر قرآن حرکت می‌کند تا قرآن امام و پیشوای او شود و او را به مقصد برساند.

۴) انکار و تکذیب برخی از آیات الهی

برخی اگر چه تمام قرآن و تمام معارف آسمانی را انکار نمی‌کنند، ولی گزینشی و سلیقه‌ای با معارف برخورد می‌کنند؛ نمازش را می‌پذیرند و از روزه‌اش صرف نظر می‌کنند، عبادتش را گردن می‌نهند، ولی از انفاق، ایثار، خدمت به خلق و... چشم می‌پوشند. اینها چون گزینشی با قرآن و معارف برخورد می‌کنند و از هر کجا خواستند بهره می‌گیرند و هر کجا را به ضرر خویش دیدند، رها می‌کنند از خود شخصیت‌هایی کاریکاتوری می‌سازند. معارف قرآن و دین یک منظومه و مجموعه به هم پیوسته است که اگر با آن گزینشی برخورد کردیم و بخشی را گرفتیم و عمل کردیم و بخشی را رها، خود را ضایع کرده‌ایم و باز هم به رشد و فلاح نرسیده‌ایم. مثل معارف قرآن برای آدمی مثل آب و خاک و نور برای گیاه است که اگر گیاه را از یکی از اینها محروم کنی و به اندازه به گیاه نرسانی یا می‌خشکد، یا می‌پوسد و می‌کند.

قرآن یهود و بنی اسرائیل را مورد بازخواست قرار می‌دهد که ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱. بقره / ۱۰۱.

۲. آل عمران / ۷۸.

يُرْدُونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۱ و «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۲

کسی که به خویش ظلم کرد و خود را از بخشی و یا همه معارف قرآن محروم نمود، به فلاح و رویش و به انسانیت نخواهد رسید، یا شخصیت چهارپایان را پیدا می‌کند^۳ و یا یک شخصیت کاریکاتوری، ناموزون و مسخره به خود می‌گیرد. این است که قرآن از زبان پیامبر به یهود و نصاری خطاب می‌کند که تا شما تورات و انجیل و قرآن را در زندگی خویش اقامه نکنید و به آن عمل ننمائید، چیزی نیستید. هویت انسان بسته به اقامه کتب آسمانی در زندگی و مناسبات آن است.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتِمُّوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۴

بخشی نگاه کردن به دین و معارف قرآن باعث می‌شود ارزشها در جامعه عوض شود و هر کس از روی سلیقه و پسند خود بخشی از دین را حلال و بخشی را حرام کند و به جای اینکه به قرآن مراجعه کند، به خود مراجعه نماید. اینها با این کار فلاح و باروری خود را متوقف نموده‌اند.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۵؛ به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید) نگوئید: این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ ببندید، زیرا کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند».

۱. بقره / ۸۵

۲. انعام / ۲۱

۳. اعراف / ۱۷۹؛ فرقان / ۴۴

۴. مائده / ۶۸

۵. نحل / ۱۱۶

خلاصه:

مجبوریت قرآن به این نیست که تنها قرآن در خانه‌ها و جامعه خوانده نشود، بلکه مجبوریت قرآن به انکار و عدم حضور معارف قرآن به طور کلی و یا بخشی از آن در زندگی ماست. مهجوریت قرآن یعنی رها کردن آن به پشت سر و آنکه از عدم تمسک به قرآن زیان می‌بیند، کسی نیست جز خود انسان. پیش شکایت رسول از مهجوریت قرآن، ریشه در دغدغه او برای رشد و هدایت آدمی دارد، نه چیز دیگر؛ ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱ بنابراین موفقیت ما و احیاء هویت انسانی ما (فلاح) در پرتو قرآن امکان‌پذیر است و ناکامی و شکست ما و از بین رفتن ما (خسران) در عدم بهره‌گیری و بهره‌برداری ناقص از قرآن است.

موضوع دوم

اهل بیت علیهم السلام درب فلاح

«سَأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ درباره (حکمت) هلالهای ماه از تو می‌پرسند، بگو: آنها (شاخص) گاه شماری برای مردم و (موسم) حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآئید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در آنها درآئید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» (بقره / ۱۸۹)

سخن ما در آیه این است که چه چیز باعث فلاح و رستگاری انسان می‌شود.

۱- شأن نزول؛ یسئلونک عن الأهل ... الحج»

در حدیثی می‌خوانیم که معاذ بن جبل خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: بسیار از ما سؤال می‌کنند که هلال ماه چیست؟ و چه فایده دارد؟ (چرا ماه تدریجاً به صورت بدر کامل درمی‌آید و باز به حالت اول برمی‌گردد) خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت.

در روایت دیگری آمده است که جمعی از یهود از رسول خدا ﷺ پرسیدند، هلال ماه برای چیست؟ و چه فایده دارد؟ آیه فوق نازل شد و فوائد مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسان‌ها بیان کرد.^۱

علامه طباطبائی می‌گوید: برخی گفته‌اند سؤال در این آیه از تغییرات در شکل ماه در طول ماه قمری بوده است و برخی گفته‌اند سؤال از حقیقت و علت هلال در ابتدای ماه قمری بوده است. علامه با ردّ این دو قول می‌گوید سؤال از فایده ظهور هلال ماه در ابتدای هر ماه قمری بوده است که چرا دو ماه قمری از هم با ظهور هلال ماه جدا می‌شود، فایده‌اش چیست؟^۲

اگر شأن نزول را سؤال از تغییرات در شکل ماه در طول ماه قمری هم بگیریم، جواب قرآن از زبان پیامبر مربوط به فایده هلال‌ها در ابتدای هر ماه قمری و جدا شدن دو ماه قمری با ظهور هلال است؛ یعنی جواب با سؤال سازگار نیست، چرا که شأن پیامبر پاسخ به مسائل نجومی نیست که خود انسان می‌تواند با علم و تفکر به آن دست یابد، بلکه شأن پیامبر پاسخ به سئوالاتی است که مربوط به هدایت مردم در امور دین و دنیای آنهاست. اگر آنها از علت مسئله نجومی سؤال کردند، پیامبر از فایده ظهور هلال‌ها پاسخ داد. اینکه سؤال از چیزی باشد و جواب متناسب با نیاز مخاطب نه متناسب با سئوالش «اسلوب حکیم» گفته می‌شود یعنی انسان حکیم حتماً به هر سئوالی که مخاطب می‌کند، ولی پاسخ آن سؤال فایده‌ای برایش ندارد، پاسخ نمی‌دهد، بلکه او به سؤال مخاطب جهت می‌دهد و آن را بهانه قرار می‌دهد تا آنچه برای مخاطب فایده دارد، به او منتقل کند. چه بسا پاسخ سئوالی برای مخاطب نه تنها فایده ندارد که ضرر هم دارد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ...﴾^۳

اما فایده ظهور ماه‌های مختلف از طریق ظهور هلال در ابتدای هر ماه قمری چیست؟

در ادامه آیه از زبان پیامبر ﷺ این فایده بیان شده است که این هلال‌ها زمان‌ها و اوقات را مشخص می‌کند که انسان بر اساس آن می‌تواند امور دینی و دنیایی خویش را تنظیم کند و نظم

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۹.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۵۶.

۳. مائده / ۱۰۱.

بخشد، چرا که با توجه به آن می‌تواند شب و روز، روز و ماه و فصل و سال را تشخیص دهد. در اینجا سخن از ماهها قمری شده است نه ماههای شمسی چرا که تغییر در ماههای قمری و تشخیص اوقات برای نظام بخشی امور دینی و دنیایی از طریق آن برای عموم مردم امکان دارد، ولی تشخیص تغییرات زمانی از طریق ماههای شمسی برای عموم امکان پذیر نیست و از عهده متخصصین هیئت و نجوم برمی‌آید.

یکی از فوایدی که در این آیه به صورت خاص ذکر شده، تشخیص زمان حج است که یک امر عبادی و معنوی است. ظاهراً فایده این تغییرات برای حج نیز به عنوان مثال است چرا که در روایت این فایده برای روزه هم ذکر شده است. عن جعفر بن محمد علیه السلام فی قول الله عزوجل «قل هی مواعیت للناس و الحج»، قال: لصومهم و فطرهم و حجهم^۱.

۲- شأن نزول: «و لکن البرّ من اتقى...»

نقل شده است که گروهی از عرب جاهلی هنگامی که لباس احرام به تن می‌کردند، از راه معمولی و درب خانه به خانه وارد نمی‌شدند؛ بلکه در پشت خانه سوراخی ایجاد می‌کردند و از آن وارد می‌شدند.^۲

اسلام از این کار غیر عاقلانه که بر اساس حکمت و مصلحتی نبود و ریشه در عادات خرافی آنها داشت، در این آیه نهی کرد و آنها را امر کرد که از درب خانه وارد خانه شوند.

۳- اهل بیت و معصومین علیهم السلام درب فلاح و رستگاری

درست است که شأن نزول بالا برای این قسمت از آیه نقل شده ولی مفهوم آیه عام است، یعنی عمل به اوامر الهی و احکام شرعی باید همانگونه باشد که دین و شرع گفته است، نه آن گونه که سلیقه و پسند ما می‌خواهد. عمل به تکلیف و وظیفه انسان باید از طریق صحیح آن صورت گیرد به طوری که عمل انسان مطابق معارف قرآن و سنت باشد. عبودیت و بندگی به این است که

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۶۱۹.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۵۷.

شکل عمل آدمی و زمان و مکان آن مطابق خواسته خداوند باشد، نه فقط نیت او خدایی باشد. از ما فقط اخلاص در نیت را نمی‌خواهند، بلکه از ما اخلاص در عمل نیز می‌خواهند، مثلاً نمی‌توان حج را در غیر زمان مقرر به جا آورد و یا روزه رمضان را در غیر ماه رمضان گرفت. بر و نیکی عمل به این است که آن عمل از طریق صحیح و به شکل صحیح و در زمان و مکان مناسب انجام شود. تقوا و عبودیت حق در این است که در هر کاری قواعد آن عمل رعایت شود و از راه صحیح آن عمل انجام شود. آنچه موجب فلاح و رشد انسان می‌شود، همین تقوا و عبودیت حق است و عبودیت حق قواعد و قوانینی دارد و ما باید آن قواعد و قوانین را در عمل خود رعایت کنیم. راه دستیابی به تقوا و عبودیت خدا، رعایت آن قواعد و قوانین بندگی در اعمال و رفتارمان است.

امام باقر علیه السلام در روایتی «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» را اینگونه معنا می‌کند: یعنی آن یاتی الأمر من وجهه أي الأمور كان؛ یعنی اینکه امور و کارها را طبق صورت و قاعده آن و از طریق صحیح انجام دهید (نه از طریق انحرافی و وارونه).^۱

تقوای خدا «اتقوا الله» قبل از آنکه تویی به خدا باشد، تبری از غیر اوست، یعنی ایمان و عبودیت خداوند یک مقدمه دارد، و آن بریدن از بندگی دیگران می‌باشد. تقوا یعنی پرهیز از آنکه در حریم عبودیت حق دیگری را شریک نمائیم. بنابراین از راه بندگی دیگران و تبعیت از غیر خدا نمی‌توان به حریم عبودیت او راه یافت؛ تنها از راه موالات و اطاعت کسانی که تمام وجودشان برای خداست، می‌توان خدا را بندگی کرد. نمی‌توان ادعای بندگی خدا را داشت و از راه اطاعت و سرسپردگی طواغیتی چون معاویه و یزید یا صهبونیسیم و آمریکا وارد شد.

شناخت راه بندگی و عبودیت حق و بیمودن این راه احتیاج دارد که درب ورودی آن را پیدا کنیم؛ «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ». از این جهت در روایات فراوانی اهل بیت علیهم السلام و مودت و موالات ایشان درب ورود به حریم عبودیت حق دانسته شده‌اند و رسیدن به نیکی در عمل و پذیرش عمل در پرتو تمسک به این «أبواب» دانسته شده است.

ابن‌الکواء از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد «لیس البرّ بأن تأتوا...» سؤال کرد، حضرت فرمودند: نحن البيوت أمر الله أن تؤتی أبوابها، نحن باب الله و بیوته التي یؤتی منه؛ فمن بايعنا و أمر بولايتنا فقد أتى البيوت من أبوابها، و من خالفنا و فضل علينا غیرنا فقد أتى البيوت من ظهورها. ان الله لو شاء عرف الناس نفسه حتی يعرفونه و یأتونه من بابه و لكن جعلنا أبوابه و صراطه و سبيله و بابه الذي یؤتی منه...^۱.

در روایت دیگری در تفسیر این آیه از امام باقر علیه السلام آمده: «آل محمد ابواب الله و سبيله و الدعاة إلى الجنة و القادة إليها و الأدلاء علیها إلى يوم القيامة».^۲

بنابراین هم در شناخت دین و هم در تمسک به دین باید از درب مودت و موالات اهل بیت(ع) وارد شد. امام صادق علیه السلام می‌گوید: «الأوصیاء هم أبواب الله عز و جل التي یؤتی منها و لولا هم ما عرف الله عزوجل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه».^۳

عمل و عبادتی که در حریم ولایت اهل بیت علیهم السلام انجام نشود و آنها درب ورود به عبودیت حق نباشند، وبال است نه بال؛ نماز و سجده‌ای که در جبهه معاویه انجام شود بطوری که پیشانی‌ها همچون زانوی شتر پینه ببندد، نه تنها بال پرواز برای ورود به عبودیت حق نیست، بلکه وبالی است بر گرده‌های آدمی تا او را به هلاکت بیفکند. این نماز خسارت انسان است که عبادت خدا را و عمر خویش را خرج آبرو دادن به جبهه کسی کرده است که جز هوای خویش چیزی را نمی‌پرستد. اینها نه تنها بهره نبرده‌اند که خود را نیز برای طاغوتی فدا کرده‌اند و سرمایه فطری عبودیت حق را نیز باخته‌اند. اینها در زندگی به قماری دست زده‌اند تا سودی به دست آورند، ولی سرمایه را نیز از کف داده‌اند.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۶۲۰.

۲. همان، ح ۶۲۲.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۲.

اما عمل و عبادتی که در جبهه علی علیه السلام و در زیر سایه ولایت او انجام شود، همه اش سود است و باعث باروری و رشد انسان. ولایت معصوم علیه السلام است که عمل و عبادت ما را نیک می کند و زمینه ورود ما به عبودیت و حریم حق می شود؛ «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَوَّأَ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقَوُا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و رشد ما در این عبودیت و تمسک به این باب است و نیکی عمل فقط به خوبی خود عمل نیست، بلکه به این هم هست که این عمل در جبهه ولایت چه کسی انجام می شود.

عن أبي الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جل: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ»^۱ قال، یعنی مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى»^۲.

ابن ابی یعفور در روایتی می گوید به امام صادق علیه السلام گفتیم: من با مردم معاشرت دارم و از گروهی از آنها در تعجبم که ولایت شما را نپذیرفته اند و ولایت دیگران را پذیرفته اند، در حالی که اهل امانت، راستگویی و وفاء هستند و گروهی از آنها ولایت شما را به گردن دارند، اما اهل این کارها نیستند. امام علیه السلام در حالی که غضبناک بود به سوی من نگاه کرد و گفت: «دین ندارد کسی که خدا را دینداری می کند بواسطه ولایت امام جائز و رنج و اشکالی نیست بر کسی که دینداریش بواسطه امام عادل است که از ناحیه خدا تعیین شده است»^۳.

امام صادق علیه السلام می گوید: «ان الله لا يستحيى أن يعذب أمةً دانت بامام ليس من الله و إن كانت كانت في أعمالها برّة تقيّه، و ان الله ليستحيى أن يعذب أمةً دانت بامام من الله و إن كانت في أعمالها ظالمةً مسيئةً»^۴.

۱. قصص / ۵۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۳، ح ۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۳.

۴. همان، ص ۴۲۵، ح ۵.

بنابراین، طبق آیه ۱۸۹ بقره فلاح و رشد انسان در پرتو عمل نیک در حریم ولایت معصوم برای رسیدن به عبودیت و بندگی حق است و گرنه هر کدام از ایندو یعنی عمل نیک و موالات اهل بیت علیهم‌السلام نباشد، خسران است و زیان، به خصوص اگر عمل و عبادت‌مان به جبهه طاغوت آبرو و جاهت دهد. برای اینکه تصور نشود فقط از ما محبت و معرفت اهل بیت می‌خواهند این روایت را می‌آوریم که: محمد بن مارد گوید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: حدیثی روایت کرده‌اند که شما گفته‌اید: چون اهل بیت علیهم‌السلام را شناختی، هر چه خواهی کن. امام گفت: آری چنین گفته‌ام. گفتم: حتی اگر مرتکب زنا شوند و دزدی کنند و شراب نوشند؟ گفت: انا لله و انا الیه راجعون، به خدا سوگند در حق ما انصاف روا نداشتند، چگونه ممکن است ما را به عمل بازخواست کنند و عمل را از ما بخواهند و آنان را معاف دارند. آنچه گفتم، معنایش این است: چون حق ما را شناختی، هر کار خیری که خواستی انجام بده، چه کم، چه زیاد، چرا که کار از تو با شناخت پذیرفته خواهد شد.^۱

^۱. الحیاء، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸ ح ۱۷.

موضوع سوم

رویش و فلاح در پرتو انفاق و ایثار

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ مثل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر داناست». (بقره / ۲۶۱)

در جزء سوم این آیه و آیات دیگری در باب انفاق است که در آن سخن از باروری و فلاح انسان در پرتو انفاق است. در این آیات تنها سخن از تضاعف و چند برابری مال انفاق کننده نیست، بلکه سخن از رشد خود آدمی است. در این آیات سخن از توسعه انسان است نه فقط توسعه اموال او.

۱- رویش انسان در پرتو انفاق

در این آیه می‌گوید: داستان آنهایی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و می‌بخشند، مانند داستان دانه‌ای است که هفت سنبله رویانده، در هر سنبله‌ای صد دانه. این‌ها نه در یک مجموعه که در مجموعه‌های متعددی تکثیر می‌شوند و به زیادتی می‌رسند. تعبیر تمثیل، این نکته را

می‌رساند که شخص انفاق کننده مثل دانه تکثیر می‌شود و در مجموعه‌های متعدد ادامه می‌یابد. آدمی با بخشیدن، بخشانیده‌ای را می‌سازد و چیزی را در وجود خویش می‌کارد و فضائل وقتی در وجود انسان کاشته شد، رویش می‌کنند و جود انسان را توسعه می‌دهند.

در این آیه خود انفاق کننده تشبیه به دانه گندم بارور و پر ثمر شده است، نه مالی که انفاق کرده است، چرا که در فرهنگ قرآن عمل انسان پرتوی از وجود اوست و آنگاه که انسان عمل نیکی را در وجودش بنشاند، خدا آن عمل را رشد می‌دهد و بارور می‌کند (والله واسع) و هر قدر عمل گسترش یابد، وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است.

الف: در برخی از آیات انفاق و صدقه، قرض و وام انسان به خدا دانسته شده است که خداوند مال را یا ثواب آن را چند برابر به انسان باز می‌گرداند. نمو و رویش مال و جزای آن دست خداست، چرا که تنگی و گشایش همه به دست اوست. همو که مال انفاق شده را در دست بنده قرار داد می‌تواند چند برابر در اختیار او قرار دهد و یا جزای آن را چند برابر کند. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي

يُقْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱.

انفاق همچون هرس کردن درخت اموال انسان است که میوه این درخت را سال بعد زیاد می‌کند، کسی که در زمستان درخت اموالش را با انفاق هرس کند، در بهار میوه‌های بیشتر و مرغوب‌تری خواهد چید.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إذا أحسن العبد المومن ضاعف الله له عمله بكل

حسنة سبعمأة ضعف و ذلك قول الله تعالى: «و الله يضاعف لمن يشاء»^۲

ب: اگر انفاق در دست خدا قرار گیرد و برای چشم‌ها و دهان‌های مردم نباشد تا ببینند و تحسین کنند، نه تنها نتیجه‌اش کثرت مال و جزای آن است، بلکه مانع‌ها را هم از وجود انسان می‌کند. کسی که در راه خدا مالی را داد و وجود خویش را نمک‌زار حرص و بخل نکرد، خداوند

۱. بقره / ۲۴۵.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۱۰۷.

زمین وجود او را شخم می‌زند و علف هرزه‌های آن را بیرون می‌کشد. مغفرت و از بین بردن موانع و گناهان از ثمرات انفاق به خداست.

﴿وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱ و ﴿إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾^۲

ج: اما ثمره انفاق، بالاتر از زیادی مال و ثواب آن و همچنین برداشتن موانع سلوک می‌باشد که همه اینها زمینه رویش خود انسان است. یک موقع عمل انسان رویش دارد و یک وقت خود انسان.

در آیه ۲۶۱ بقره سخن از رویش و توسعه خود انسان است. انگیزه انفاق باید در این سطح باشد. کسانی که با شعار نوع دوستی و مهربانی به دیگران و... و برای آرام کردن روح پر تلاطم خویش و فرار از نکرده‌های خویش و برای خستگی از رفاه و چریدن می‌بخشند، ثمره چندانی جز آرام شدن لحظه‌ای و سرگرم شدن به انفاقشان ندارند. کسانی هم که به انگیزه زیاد شدن مال و ثواب و حتی مغفرت پروردگار از مالی می‌گذرند، باز بهره‌شان اندک است اما آنها که انگیزه‌شان از انفاق در راه خدا، تثبیت انسانیت خویش و توسعه آن است، آنها بهره‌شان کثیر و همیشگی است.

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۳ داستان کسانی که دارائی خود را در طلب خشنودی خدا، و تثبیت و استواری روحشان انفاق می‌کنند و به این دو هدف توجه دارند که به رضای حق و ثباتی در وجود خویش برسند، مثل داستان باغی است که به بلندی سر برداشته؛ اگر باران سرشاری به آن برسد، این باغ محصول دو چندان می‌آورد و اگر باران سرشاری به آن نرسد، شبنم و مه هست و باروری و رویش وجود دارد و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست «والله بما تعملون بصیر».

۱. مائده / ۱۲.

۲. تغابن / ۱۷.

۳. بقره / ۲۶۵.

آورده‌های شما را با بارش سرشار و یا شبنم‌های دست‌گیر، به شما باز می‌گرداند، در حالی که در دل شما وسعت ایجاد کرده است.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه می‌گوید: «علیُّ أمير المؤمنين أفضلهم و هو ممن ینفق ماله ابتغاء مرضات الله»^۱.

۲- رویش انسان در پرتو ایثار

اوج ثبات روحی و توسعه وجودی انسان هنگامی است که انسان از انفاق هم گذر کند و به ایثار برسد. آدم‌هایی که ظرفیت وجودی خویش را چنان بالا برده‌اند که در هنگام نیاز خویش به چیزی و مالی می‌توانند از آن بگذرند و به دیگری بدهند، از انفاق پله‌ای ساخته‌اند و به ایثار رسیده‌اند، فلاح و رویش اینها تضمین شده است.

تعبیر فلاح هم در مورد انفاق کننده در قرآن آمده و هم در مورد ایثارگر، چرا که هر دو موانع رویش و باروری را کنار زده‌اند. ﴿... وَأَنْفَقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲؛ ... و انفاق کنید برای شما بهتر است و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگاراند.

﴿... وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ ... کسانی که هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند، دیگران را بر خود مقدم می‌کنند و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش مصون باشند، رستگاراند»^۳

نتیجه این ثبات روحی و رویش شخصیتی در انسانهای منفق و ایثارگر، آرامش روحی است، آنها نه از دست رفتن دنیا می‌ترسند و اندوهگین می‌شوند و نه از بدست آوردن دنیا خوشحال می‌شوند.

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱۱۱۸.

۲. تغابن / ۱۶.

۳. حشر / ۹.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ و ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۲.

همه این ثمرات برای انفاق وقتی است که انگیزه جز خدا نباشد^۳ و انفاق با ریا و منت و اذیت خراب نشود^۴ که همه اینها همچون آتشی تمام ثمرات انفاق را می‌سوزاند^۵ و در چنین صورتی از رویش مال و از رویش عمل و از رویش انسان و فلاح او خبری است.

خلاصه:

در انفاق و ایثار در صورت رعایت شرایط آن، رویش و فلاح برای انسان، عمل او و مالش نهاده شده است و انسان موفق آن است که به مالش اینگونه نگاه کند و از این مال اندک این همه محصول بچیند، ولی انسان ناکام تنها از مالش برای خوردن و چریدن بهره می‌برد. زهد در دنیا این نیست که به دنیا پشت کنی، زهد آن است که از دنیا اینگونه بهره بردار باشی و بیش از آنکه بخوری، بخورانی؛ خود در مصرف قناعت کنی در عین اینکه تلاشت برای تولید و رساندن به دیگران چند برابر مصرفت می‌باشد

۱. بقره / ۲۶۲.

۲. حدید / ۲۳.

۳. بقره / ۲۶۵.

۴. بقره / ۲۶۲ و ۲۶۴.

۵. «... فَأَصَابَهَا أَعْصَارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ؛ ناگهان گردباری آتشین بر باغی که بواسطه انفاق بنا شده بوزد و آن باغ را

بسوزاند»؛ بقره / ۲۶۶.

موضوع چهارم

خسران در تبعیت از مناسبات کفر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾؛

ای کسانی که ایمان آوردید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان باز می‌گردانند و زیانکار خواهید گشت» (آل عمران / ۱۴۹)
در این آیه تبعیت از کفار و دنباله‌گیری راه آنها، خسران و زیانکاری دانسته شده است.

۱- شأن نزول:

چنین به نظر می‌رسد که بعد از پایان جنگ احد، دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات مسموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی تخم تفرقه در میان مسلمانان می‌پاشیدند و با استفاده از وضع نامساعد روانی عده‌ای از مسلمانان تلاش می‌کردند که آنها را نسبت به اسلام بدبین کنند، شاید یهود و مسیحیان نیز در این قسمت با منافقان همکاری داشتند، همانطور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی‌اساس کشته شدن پیغمبر ﷺ برای تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می‌کردند.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

اگر چه شأن نزول آیه حوادث بعد از جنگ احد است، ولی مفهوم آیه عام است و دستور العمل امروز ما و هشدار به ما که به دنبال کفر و استکبار در هیچ زمینه‌ای راه نیفتیم.

۲- وجوه و ابعاد کفر

یک وقت سخن از کفر فردی است که این مربوط به انکار وجود خدا در اعتقاد و اندیشه انسانها است. کفر و شرک در زمان قبل از بعثت از این نوع بود. کفر در جامعه، بالاتر از کفر اعتقادی و فردی است و این کفر زمینه استکبار در جامعه را فراهم می‌کند.

اگر کفر فردی تنها یک بعد دارد، کفر و باطل در اجتماع دارای سه بعد است:

الف: کفر و باطل در بعد قدرت و مناصب و ولایت اجتماعی (کفر سیاسی): از این کفر در فرهنگ قرآن با عنوان «طاغوت» یاد شده است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...»^۱

این کفر در زمان ما در چهره دمکراسی و حکومت مردم بر مردم ظاهر شده است، نه حکومت خدا و ولی خدا بر مردم. نتیجه این کفر، استکبار سیاسی است. در مقابل این کفر «اسلام سیاسی» قرار دارد که ولایت و سرپرستی در آن با خدا و امام معصوم و در زمان غیبت با ولی فقیه است. این اسلام سیاسی ریشه عدالت سیاسی در جامعه است که اختیارات و مناصب اجتماعی و قدرت به طور عادلانه توزیع می‌شود و ولایت اجتماعی در تمام سطوح به اهل آن می‌رسد.

ب: کفر و باطل در بعد ثروت و امکانات (کفر اقتصادی): این کفر در لسان قرآن با عنوان

«مألاً» آمده است. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا...»^۲

این کفر در زمان ما در چهره سرمایه داری و کاپیتالیسم بروز کرده است. نتیجه این کفر استکبار اقتصادی است. در مقابل این کفر «اقتصاد اسلامی» قرار دارد که ریشه عدالت اقتصادی است که ثروت و امکانات را در جامعه عادلانه توزیع می‌کند.

۱. بقره / ۲۵۷.

۲. اعراف / ۷۵.

ج: کفر و باطل در بعد فرهنگ و مدیریت فرهنگی جامعه؛ از این کفر در قرآن با عنوان «مترف» یاد شده است ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا...﴾^۱

این کفر در رابطه با لذت جوئی های حیوانی شکل می‌گیرد و در زمان ما در چهره اباحی‌گری، لیبرالیسم فرهنگی، عرفان‌های نوظهور، امانیسم و... جلوه‌گری کرده است. نتیجه این کفر، استکبار فرهنگی است. در مقابل این کفر «فرهنگ اسلام ناب محمدی» قرار دارد که ریشه عدالت فرهنگی برای توزیع عادلانه فرهنگ اسلامی و فضایل و ارزشهای آن در جامعه می‌باشد.

۳- عدم تبعیت از کفر و استکبار در تمام ابعاد

در آیه ۱۴۹ آل عمران و آیات دیگری به مسلمانان هشدار داده شده که مبدا از کفر تبعیت نمائید، چرا که پیروی از آنها شما و جامعه اسلامی را از درون پوک می‌کند و به قهقرا باز می‌گرداند و چیزی نصیبتان نمی‌شود، مگر از دست دادن سرمایه وجودی خود و جامعه اسلامی.

هدف آدمی و جامعه انسانی پرستش و عبودیت حق و تسلیم در برابر اوست و در پرتو این تسلیم و عبودیت است که انسان احیاء می‌شود و رشد می‌یابد. حیات طیبه آدمی در گرو این تسلیم است و اگر انسان و جامعه‌ای کفر را در مناسبات زندگی خویش پیشه کرد، نه تنها خود را احیاء نکرده، بلکه چوب حراج به انسانیت خود زده است، چرا که انسانیت آدمی در پرتو عبودیت معنا پیدا می‌کند. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲

خسران در آخرت، ریشه در از دست دادن سرمایه و به سود نرساندن آن در دنیا دارد. کسی که در دنیا بندگی خود را خرج دیگری کرد، در آخرت دست خالی خواهد بود چون وجود انسانی خویش را به جای باروری و رویش به خاک سپرده و پوسانده است.

بنابراین انسان و جامعه‌ای که می‌خواهد رویش پیدا کند، باید علاوه بر بعد اعتقادی، در سه بعد اجتماعی هم از کفر تبعیت نکند و بالاتر از آن با کفر به مبارزه بپردازد. این مبارزه و عدم تبعیت تنها با کفر به معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه با کافران از اهل کتاب اعم از یهود و

۱. اسراء / ۱۶.

۲. آل عمران / ۸۵.

نصاری نیز می‌باشد که بیشتر آنها نیز می‌خواهند مسلمانان را به ارتجاع بازگردانند و مناسبات کافرانه را بر سه بعد زندگی آنها حاکم کنند و حکومت خدا و اولیاء الهی را در این سه بعد تبدیل به حکومت طاغوتی خود نمایند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ»^۱

یهود و نصاری نیز می‌خواهند اسلام آمریکایی و کافرانه خویش را به جای اسلام ناب محمدی جا بزنند و انسان را در حد یک دام و جامعه را در حد یک دامپروری تنزل دهند که دغدغهای جز لذت مادی و خوردن و چریدن چیزی ندارد. آنها می‌خواهند آئین و روش زندگی خویش را در جامعه اسلامی نیز رواج دهند تا انسانها را از درون پوک کنند و سرمایه‌های وجودی آنها را بگیرند. بدین خاطر خداوند به پیامبر خویش می‌گوید:

«وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِن هُدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ
وَلَن اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۲

البته در تبری اجتماعی از کفر باید توجه داشت که یهود و مشرکین دشمن‌ترین اقوام در مقابل اسلام هستند، به جز اندکی از آنها که حق طلب می‌باشند،^۳ ولی در مقابل توده مسیحیان حقیقی به جهت روحیه حق طلب و عدم استکباری آنها به اسلام و معارف انسان ساز آن تمایل دارند.

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً
لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ *
وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ
رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۴

۱. آل عمران / ۱۰۰.

۲. بقره / ۱۲۰.

۳. بقره / ۸۸.

۴. مائده / ۸۲ و ۸۳.

قرآن یکی از علت‌های عدم تبعیت از آنها را این می‌داند که آنها خیر شما را نمی‌خواهند و علاوه بر آن از گسترش هیچ فسادى در بین جامعه اسلامی و ایجاد مانع و رنج کوتاهی نمی‌کنند.

«مَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ»^۱ و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ...»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آنها از هر گونه شرّ و فسادى درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. نشانه‌های دشمنی از دهان و کلام آنها آشکار است و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند از آن بزرگتر است...»

خلاصه اینکه، طبق این آیات رشد آدمی و جامعه انسانی در مسیر زندگی، وابسته به پذیرفتن کفر در تمام مناسبات حیات است و خسران انسان و ذلت جامعه اسلامی و ناکامی آن مربوط به حاکمیت مناسبات پرستش غیر خدا بر فرهنگ، اقتصاد و سیاست جامعه است. پس باید از غرب و شرق کفر در تمام این ابعاد تبری عملی بجوئیم، چنانچه انبیاء و اولیاء همه برای برقراری عدالت و قسط و توسعه پرستش در جامعه آمده‌اند؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳ و امام زمان(عج) تمام مناسبات حیات آدمی را بر اساس پرستش خداوند و عدالت سامان می‌دهد؛ «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا»^۴ خسران در بعد سیاسی زندگی یعنی پذیرفتن حاکمیت و ولایت پست‌ترین انسانهای عالم که قدرت را ملک مطلق خویش می‌دانند و انسانها را بنده خویش. خسران در بعد فرهنگی زندگی یعنی حاکمیت فاسدترین انسانها که جز لذت شکم و منافع مادی خویش چیزی نمی‌بینند و خسران در بعد مناسبات اقتصادی یعنی حاکمیت ظلم و تبعیض در جامعه و بهره‌کشی اقتصادی از توده مردم برای یک عده اندک سرمایه دار.

۱. بقره / ۱۰۵.

۲. آل عمران / ۱۱۸.

۳. حدید / ۲۵.

۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰، ح ۱۸۹.

موضوع پنجم

خسران در پذیرش ولایت شیطان

﴿وَلَا ضَلَّٰلَنَّهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ وَلَا مَرْنَنَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَنَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾؛ و آنها را گمراه می‌کنم، و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آنان دستور می‌دهم که اعمال خرافی انجام دهند و گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش خدایی را تغییر دهند و هر کس شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است» (نساء / ۱۱۹)

در این آیه تبعیت از شیطان و پذیرش ولایت او خسران و زیان کاری انسان دانسته شده است.

۱- تبیین مفاهیم آیه

تبتیک: به معنای شکافتن^۱ و قطع اعضاء و مو می‌باشد.^۲

﴿فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ﴾ اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رایج بود که گوش برخی از چهار پایان را می‌شکافتند و یا بکلی قطع می‌کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می‌دانستند و هیچ گونه از آن استفاده نمی‌نمودند.^۱

۱. المیزان، ج ۵، ص ۸۶.

۲. مفردات راغب، ص ۴۵.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر این قسمت از آیه می‌گوید: «لَيَقْطَعَنَّ الْأَذَانَ مِنْ أَصْلِهَا»^۲
 «لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْبُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» می‌تواند اشاره به اعمال خلاف تکوین مانند مثله کردن، لواط
 و هم جنس بازی و... باشد و می‌تواند اشاره به خارج کردن انسان از فطرت خویش و ترک
 پرستش خدا باشد، چنانچه از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام نقل شده است که منظور از آن تغییر
 فطرت توحید و فرمان خداست.^۳

۲- ابزارهای شیطان برای گمراهی انسان

الف: هدف شیطان:

گمراه کردن انسان و خارج کردن آدمی از فطرت الهی مهمترین هدف شیطان می‌باشد. شیطان
 با مشغول کردن انسان به عبادت غیر خدا و ارتکاب معصیت الهی انسان را گمراه می‌کند و این
 گمراهی باعث می‌شود آدمی بر خلاف ناموس خلقت خویش حرکت کند.
 حرکت انسان بر خلاف ناموس خلقت و سرشت خویش همان خسران و زیان آدمی است
 چون نه تنها سرمایه وجودی خویش را به سود نرسانده، بلکه با حرکت بر خلاف سرشت الهی
 خویش، سرمایه را نیز از کف داده است.

بنابراین «لَأَضِلُّنَّهُمْ» در این آیه از باب ذکر عام یعنی (مهمترین هدف شیطان) می‌باشد.

«وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۴.

ب: ابزار شیطان

اما مهمترین ابزار شیطان برای ایجاد گمراهی چیست؟

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۳۷.

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲، ح ۵۷۳.

۳. تبیان، ج ۳، ص ۳۳۴.

۴. نساء / ۶۰.

طبق گفته خود ابلیس مهمترین ابزار شیطان «اغواءگری» است؛ «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^۱ یک وقت جهل انسان به سبب این است که نه اعتقاد و مسیر صحیح و صالح را می‌داند و نه اعتقاد و مسیر فاسد را؛ اما گاهی جهل آدمی به جهت آن است که قدرت تشخیص اعتقاد و مسیر فاسد را از دست می‌دهد. «اغواء» به معنای ایجاد جهل نسبت به اعتقاد و مسیر فاسد است و شیطان با انسان اینگونه عمل می‌کند یعنی او را در جهل نسبت به اعتقاد فاسد نگه می‌دارد تا معیار تشخیص حق و باطل را از دست بدهد.^۲

پرسش خداوند و عبودیت او چون فطری انسان است و از درون آن را درک می‌کند، قابل جدا شدن و گرفتن از آدمی نیست؛ پس شیطان باید دست بکار اغواگری شود و انسان را در جهل و غفلت نسبت به شرک و مظاهر آن قرار دهد و دیگران و معبودهای دیگر چون بت، پول، مقام، شهرت، شهوت و... را به جای خدا جا بزند. اغواگری شیطان یعنی او کاری می‌کند که خیال و اوهام و واقعیات ساختگی را به جای حقیقت جا بزند.

شیطانهای تاریخ همیشه این شیوه را پی می‌گرفتند که مردم را از شرک و مظاهر آن در جهل نگه دارند تا نتوانند توحید ناب را تشخیص دهند. در روایتی امام صادق علیه السلام در مورد بنی امیه به این شیوه اشاره می‌کند: «انَّ بَنِي امِيَّةٍ اَطْلَقُوا تَعْلِيمَ الْاِيْمَانِ وَ لَمْ يَطْلُقُوا تَعْلِيمَ الْكُفْرِ اِذَا اَحْمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوْا؛ همانا بنی امیه آموزش ایمان را به مردم آزاد گذاشتند، ولی آموزش کفر و مفهوم و مظاهر و ابعاد آن را آزاد نگذاشتند تا وقتی مردم را عملاً به طرف کفر بردند، آنها نتوانند تشخیص دهند»^۳

امام صادق علیه السلام در این روایت به نکته عجیبی اشاره می‌فرماید و آن این است که برای تشخیص چهره حاکم اسلامی باید مقابل آن، یعنی چهره حاکم طاغوتی نیز شناخته شود و برای

۱. ص / ۸۲ و ۸۳.

۲. مفردات راغب، ص ۴۱۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

اینکه معنای صحیح و واقعی توحید در جامعه فهمیده شود، باید کفر و ابعاد آن برای جامعه تبیین شود تا به اسم اسلام، حاکمیت کفر و طاغوت را بر ذهن، قلب و عمل مردم سوار نکنند.

ج: شیوه‌های اغواگری شیطان

شیطان با وسوسه‌های خود انسان را نسبت به حقایق هستی اغواء می‌کند و در مقابل یکسری اوهام و تخیلات پوشالی را جایگزین آن می‌کند، چرا که حقایق هستی از جمله خدا، معاد، خوبی فضائل، بدی رذائل را انسان از درون درک می‌کند، پس شیطان چاره‌ای ندارد که به آنچه در عالم حقیقت ندارد و باطل محض است، لباس حقیقت بپوشاند.

استفاده از توهمات و تخیلات پوشالی در سوره مائده اینگونه ترسیم شده است که شیطان با ایجاد توهم شادی و نشاط دعوت به شراب (خمر) می‌کند و با ایجاد توهم رسیدن به سود و سرگرمی دعوت به قمار (میسر) می‌کند و با ایجاد توهم نسبت به ربوبیت بت‌ها (انصاب) دعوت به بت پرستی می‌کند و با ایجاد توهم نسبت به حقیقت بودن بخت و شانس (الأزلام؛ نوعی بخت آزمائی) دعوت به بخت آزمائی می‌کند. همه این توهمات برای سرگرم کردن انسان به این امور است تا انسان از ذکر و توکل به خدا و ارتباط با حق رویگردان شود.

﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ﴾^۱

در این آیه راه رسیدن آدمی به فلاح و رویش و از دست ندادن استعدادها و دارائی‌های وجودی، اجتناب از تبعیت از اوهام و تخیلاتی دانسته شده که شیطان در مسیر زندگی برای انسان ایجاد می‌کند. در مقابل کسانی که از شیطان تبعیت می‌کنند و به سرگرمی‌ها و اوهام مشغول می‌شوند و پرچم حزب شیطان را بر در خانه دل و عمل خویش نصب می‌کنند، دچار از دست رفتن سرمایه وجودی خویش می‌شوند. ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ

أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲

۱. مائده / ۹۰ و ۹۱.

۲. مجادله / ۱۹.

اما شیوه‌های اغواگری شیطان و حقیقت جلوه دادن اوهام و تخیلات چگونه است؟
 (۱) وعده دادن؛ یکی از شیوه‌های شیطان برای اغواگری و تغییر حقایق در وجود آدمی و تبدیل آن به اوهام، استفاده از وعده‌های پوشالی است. قرآن به طور مثال شیوه جلوگیری شیطان از انفاق را این گونه بیان می‌کند که شیطان به هنگام انفاق وعده فقر و تهیدستی به انسان می‌دهد: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ شیطان با این وعده در انسان ایجاد ترس نسبت به رزق آینده‌اش می‌کند و ربوبیت، حق را در مورد انسان و روزیش زیر سؤال می‌برد. امر به فحشاء در این آیه بعد از وعده فقره آمده است، چرا که شیطان با این وعده‌ها یاد خدا را از دل انسان می‌برد و او را مشغول به معاصی می‌کند؛ امر شیطان به معاصی بعد از اغواگری و وعده دادن اوست، چرا که انسان بعد از این که فریب شیطان را خورد، پذیرای فرمان شیطان است.

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

نسبت دادن ربوبیت، به غیر حق و دست خدا را بسته دیدن در ربوبیت انسان، نسبت نابجا به خدا دادن است.

(۲) ایجاد آرزو؛ یکی از شیوه‌های اغواگری شیطان، ایجاد آرزوهای پوشالی است. آرزو چنانچه از اسمش پیداست ریشه در توهمات و تخیلات انسان دارد، شیطان با تصرف در خیال انسان، توهم رسیدن به چیزی که برای آدمی لذیذ و مطلوب است را ایجاد می‌کند. ﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۳

علامه طباطبائی می‌گوید: وسوسه شیطان در وعده‌ها بدون واسطه است، اما در امانی و آرزوها وسوسه‌های آن با واسطه تصرف در لذت‌های تخیلی است.^۴

(۳) خرافی گرایی؛ یکی از شیوه‌های شیطان، ایجاد خرافات در اعتقادات و عادت به رفتارهای نابخردانه است، جامعه‌ای که به خرافه سرگرم و مشغول شد و دست توسل و تمسک به آنها دراز

۱. بقره / ۲۶۸.

۲. بقره / ۱۶۹.

۳. نساء / ۱۲۰.

۴. المیزان، ج ۵، ص ۸۷.

کرد، دیگر به دنبال حقایق نمی‌رود. انسان در زندگی احتیاج دارد که بر اساس آداب و احکامی حرکت کند. این آداب و احکام گاهی ریشه در حقایق تکوین دارند و گاهی ریشه در اوهام و تخیلات. آداب و احکام (مناسک) دین اسلام همه ریشه در تکوین و قواعد آن دارند، ولی خرافات ریشه در تصورات دارند و خرافات نمی‌توانند مناسک حرکت در زندگی نمی‌توانند باشند.

جمله «وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَعِيرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» اشاره به این شیوه شیطان دارد، هر چند جمله «لَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَعِيرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» می‌تواند اشاره به تغییر در فطرت توحیدی انسان داشته باشد.

(۴) زینت دادن؛ یکی از شیوه‌های ایجاد توهم در انسان بوسیله شیطان، زینت دادن عمل اوست تا عمل سوء خویش را خوب بیندارد. «... وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ و «... فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۲

زینت عمل سرابی برای انسان ایجاد می‌کند که تصور آب را آب می‌پنداریم: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۳

اینها با دیدن عمل زینت یافته‌شان، تصور می‌کنند در مسیر هدایت سیر می‌کنند؛ «أَنَّهُمْ

اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»^۴

آشکاری خسران کسانی که از شیطان تبعیت می‌کنند و به ولایت او سر می‌سپارند به این علت است که همه اغواگری‌های شیطان بر خلاف ناموس خلقت انسان است و انسان با مراجعه به خویش پوشالی بودن همه آنها را درک می‌کند.

۱. انعام / ۴۳.

۲. نحل / ۶۳.

۳. نور / ۳۹.

۴. اعراف / ۳۰.

موضوع ششم

نفاق و بی‌شکلی عامل خسارت

﴿... وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ

أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾؛ و کسانی که ایمان آوردند، می‌گویند: آیا اینان (یهود و نصاری) بودند که به خداوند سوگندهای سخت می‌خورند که جداً با شما (منافقان) هستند؟ اعمالشان تباه شد و زیانکار گردیدند» (مائده / ۵۳)

در این آیه سخن از خسارت گروهی از مسلمانان است که به جای اینکه با مسلمانان دیگر هم پیمان شوند، با کافران یهود و نصاری هم پیمان شدند. در اینجا سخن از حبط و از بین رفتن عمل آنها است. این گروه «منافقان» بودند. البته این آیه باید با دو آیه قبل تفسیر شود، چرا که مرتبط هستند.

۱- شأن نزول آیه

بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ بدر، عباده بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می‌کنند، من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان براءت می‌جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر اوست. عبدالله بن ابی گفت: ولی من از هم‌پیمانی با یهود براءت

نمی‌جویم، زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آنها نیازمندم، پیامبر به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می‌ترسم، بر تو هم می‌ترسم. عبدالله گفت: چون چنین است، من هم با آنها قطع رابطه می‌کنم. آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.

۲- معنای نفاق

منافق، یعنی بی‌شکل، یعنی بی‌رو، نه دو رو. منافق مثل آب است که شکل ندارد و به شکل ظرف و شرایطی است که در آن قرار می‌گیرد. به شکل محیطی است که در آن زندگی می‌کند. همین محیطش عوض شد، وضعش عوض می‌شود.

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾^۱

و ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ﴾^۲

خسارت منافق در همین بی‌شکلی اوست، چرا که خداوند انسان را بی‌شکل نیافریده، بلکه فطرت الهی و توحیدی به او داده و او را بافت او را طرفدار حق ساخته است و منافق با این بی‌شکلی، سرمایه وجودی خود را دچار خلل کرده است.

۳- عامل نفاق

منافق می‌بیند که منافع آن به آن جا عوض می‌کنند، در نتیجه هیچ شکل نمی‌گیرد تا در هر شرایطی بتواند به منافع برسد و بهره خویش را بردارد. مهمترین عامل بی‌شکلی منفعت طلبی است. هر جا منفعت خوابیده باشد، ادعای همراهی منافق می‌باشد. منافق طرفدار عافیت طلبی و منفعت‌گرایی است، کاری ندارد حق کدام است و باطل کدام.

در آیه قبل (۵۲ مائده) علت گره خوردن منافقین با یهود و نصاری و پذیرش ولایت آنها، همین منفعت طلبی و عافیت‌گرایی دانسته شده است. آنها از ترس پیدایش مشکل و به امید

۱. نساء / ۱۴۳.

۲. بقره / ۱۴.

بهره بردن از یهود و نصاری در رفع نیاز آینده، به آنها گره می‌خورند. منافق آخر بین نیست، آخور بین است.

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾^۱

مشاهده می‌کنی افرادی که در دل‌هایشان بیماری است در دوستی با یهود و نصاری بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند می‌ترسیم حادثه‌ای ناگواری برای ما اتفاق بیفتد و نیاز به کمک آنها داشته باشیم.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ

نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ منافقان همواره در انتظار منفعت جدید برای خویش هستند.

۴- علامت‌های نفاق

در آیه ۵۲ به یکی از علامت نفاق اشاره شده است. ترس یکی از علامت‌های نفاق است؛

«يَقُولُونَ نَخْشَى» و «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»^۳ و

﴿يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾^۴

- تزلزل و وابسته بودن به موقعیت‌ها؛ «كَلِمًا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أظْلَمَ عَلَيْهِمْ

قَامُوا»^۵.

- حیرت و سرگردانی؛ «مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ»^۶.

۱. مائده / ۵۲.

۲. نساء / ۱۴۱.

۳. توبه / ۶۴.

۴. منافقون / ۴.

۵. بقره / ۲۰.

۶. نساء / ۱۴۳.

- دروغ؛ «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَادِبُونَ»^۱.

- زد و بند با کفار و یهود و نصاری و پذیرش ولایت آنها؛ «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲. «لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ»^۳.

- جاسوسی و فتنه‌گری؛ «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ»^۴

گر با شما برای جنگ بیرون آمده بودند، جز فساد برای شما نمی‌افروزیدند و به سرعت خود را در میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند.

- عذر تراشی؛ «شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا»^۵ و «إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ»^۶ خانه‌های ما بدون حفاظ است.

- سوگند برای حفظ خویش؛ «اتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً»^۷.

هنگامی که موقعیت‌ها متزلزل است، انسان وابسته به موقعیت‌ها و نه حاکم بر آنها، سخت متزلزل و متحیر و در عین حال ترسو خواهد شد و خویشتن را از دست می‌دهد و در این لحظه به دروغ، سوگند، زد و بند و به جاسوسی و فتنه‌گری رو خواهد آورد و هزار گونه عذر خواهد تراشید و بعد از نجات از حادثه و فرار از مهلکه کارزار، کار خود را توجیه خواهد کرد.^۸

۱. منافقون / ۱.

۲. نساء / ۱۳۹.

۳. مائده / ۵۷.

۴. توبه / ۴۷.

۵. فتح / ۱۱.

۶. احزاب / ۱۳.

۷. منافقون / ۲.

۸. منسئولیت زندگی، ص ۲۲۶ علی صفایی حائری

منافق بر عکس مؤمن، مقهور موقعیت‌ها است و سعی می‌کند از برخی از موقعیت‌ها فرار کند، اما مؤمن برایش موقعیت مهم نیست؛ سختی است یا آسانی، جنگ است یا صلح. او از موقعیت‌ها بهره می‌گیرد. او به جای اینکه از سختی و جنگ فرار کند، به استقبال آنها می‌رود و از آنها آسانی و پیروزی استخراج می‌کند.

۵- عاقبت منافقی

در آیه ۵۳ مائده می‌گوید: هنگامی که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان شد، آنها رو به منافقانی می‌کنند که از ترس رنج و سختی با یهود و نصاری هم پیمان شدند و می‌گویند: کجایند هم پیمانان شما که روزی با آنها پیمان بستید و قول دادند که در سختی به فریادتان برسند. در دنیا دستتان از یاری آنها خالی ماند، و در دنیا و آخرت نیز دچار خسران در عمل (حبط عمل) و خسران در وجود (از بین رفتن استعدادها و دارائی‌های وجودی؛ فأصبحوا خاسرین) شدید.

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱ و ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكُنْ

تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾^۲

منافق جز خویشان را از دست نداده و جز از خود نگاهیده، که منافق از مایه می‌خورد و خود را گرو می‌گذارد چرا که او خلاف فطرت خویش که دارای شکل و صبغه الهی است با شیاطین و کفار هم پیمان شده است. منافق خود را به تمسخر گرفته است. او همانند شکارچی است که خود اولین شکار دامش است؛ ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^۳ و ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾^۴ اینها شکاری بدست نمی‌آورند و خود شکار حادثه‌ها می‌شوند. اینها می‌خواستند با هم پیمانی با کفار و یهود به عزت برسند. ﴿أَيُّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ﴾^۵ دچار ذلت استهزاء خداوند و مؤمنین شدند.

۱. نساء / ۱۳۸.

۲. همان / ۱۴۵.

۳. همان / ۱۴۲.

۴. بقره / ۱۵.

۵. نساء / ۱۳۹.

چنانچه در آیه ۵۳ مائده مومنین با آنها تمسخر آمیز سخن می‌گویند که یاوران‌تان و هم پیمانان شما که قرار بود به فریادتان برسند کجایند.

این‌ها با رنج، آتش می‌افروزند و فتنه به پا می‌کنند، اما همین که شعله‌ها سر کشیدند و اطراف روشن شدند و منافع مشخص گشتند، دیگری منافع را می‌برد و تنها چوب‌های نیم سوز برایشان باقی می‌ماند و تاریکی و حیرت. ﴿وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱

وقتی که ما بچه بودیم، زمستان‌ها می‌خواستیم خودمان آتشی بی‌فروزی و استقلالی نشان بدهیم و خودمان باشیم. جمع می‌شدیم و پشت دیوارها و داخل ناودان‌ها، به عنوان بادگیر و تنوره، آتشی می‌افروختیم و همین که گرم می‌شدیم به یاد شکم می‌افتادیم و سیب زمینی می‌آوردیم و میان آتش‌های می‌گذاشتیم و به انتظار می‌نشستیم، پس از آن که به زحمت آتش افروخته بودیم و چشم‌ها را از دست داده بودیم و آب از بینی و چشم خود راه انداخته بودیم. (استوقد ناراً) درست در همین لحظه‌ی انتظار و پس از آن همه رنج، نالوطی‌های محل نمی‌دانم از کجا خبر می‌شدند و سر می‌رسیدند و در یک لحظه، آتش‌ها در هوا بودند و خاکسترها بر ما و سیب‌ها در دست آن‌ها و چه بخار قشنگی از آن سیب‌های نصف شده و خال برداشته به هوا می‌رفت! من امروز معنای این آیه را خوب می‌فهمم که: ﴿اَسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا اَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ

ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۲

و حالت منافق را حس می‌کنم ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمُّ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳

منافق به خاطر رسیدن به منافع فتنه می‌افروزد و آتش روشن می‌کند، اما درست در لحظه انتظار، خدا نور آتش را می‌برد و آن‌ها را در تاریکی‌ها رها می‌کند و در این تاریکی و در این بیابان این‌ها چیزی نمی‌بینند و بیچاره می‌مانند و راه بازگشت را بر خود می‌بندند، چون اینها کر هستند و صدایی را نمی‌یابند و لال هستند و فریادی ندارند و کور هستند و نشانه‌ای را نمی‌بینند،

۱. بقره / ۱۷.

۲. همان.

۳. همان / ۱۸.

و کسی که نه گوش شنیدن دارد، و نه زبان فریاد و نه چشم روشن چگونه به مقصود می‌رسد. اگر گوش داشت صداها را می‌شنید و به سوی صدا می‌رفت و نجات می‌یافت. و اگر زبان داشت فریاد می‌کشید و به سویش می‌آمدند و رستگارش می‌کردند. و اگر چشم داشت می‌توانست علامت‌ها و آتش‌ها را ببیند و از دست بیابان به دامنه‌ی کلبه‌ی انسی و خیمه امانی بگریزد.

موضوع هفتم

از دست دادن سرمایه ها ریشه عدم ایمان

﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام / ۱۲)

در ذیل این آیه سخن از «خسران وجودی» انسان است که این خسران مانع می شود، آدمی

ایمان بیاورد.

۱- توضیح آیه و روش اثبات معاد

در این آیه با دو مقدمه از زبان پیامبر ﷺ و به صورت سؤال و جواب، و اقرار گرفتن، معاد به اثبات می رسد. پس موضوع این آیه اثبات معاد است.

مقدمه اول: ﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ﴾: خطاب به پیامبر ﷺ می کند و

می گوید، از اینها سؤال کن چه کسی مالک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین هست، می باشد که امور آنها را تدبیر می کند و نیازهای آنها را برطرف می کند؟ و چون فطرت مشرکین به مالک و مدبّر بودن خداوند اذعان دارند و استکبار آنها مانع پاسخ دادن می شود به خود پیامبر خطاب می شود که بگو: خداوند مالک و مدبّر امور هستی و انسان است.

پس مقدمه اول این است که تنها خداوند مالک و مدبر امور هستی و انسان است و حیات و مرگ، رزق و منح، و خلقت و بعث در دست اوست.

مقدمه دوم: ﴿كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾: اتصاف خداوند به صفت رحمت است، یعنی اوست که با مواهب و نعمت‌های خویش نیازهای بندگان را برطرف می‌کند تا بندگان به اهداف خویش برسند، که یکی از نیازهای بشر که از درون درک می‌کند، نیاز به بقاء و استمرار است.

نتیجه: ﴿لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ حال که خداوند مالک و مدبر امور انسان و هستی است و از سوی دیگر رحمت را بر خود واجب کرده تا نیازهای هستی و آدم را برطرف و آنها را به کمال خویش برساند و استعدادهايش را شکوفا نماید، پس باید به نیاز انسان و استعداد آدمی در مورد استمرار و بقاء پاسخ دهد و قیامت و آخرتی را برپا کند تا در آن انسانها استمرار دریابند و به جزای اعمال خویش برسند و رشد متناسب خویش را بیابند.

قیامت در واقع پاسخی است به نیازی که از درون، انسان درک می‌کند و ظرف و زمانی است برای اتمام نعمت و رحمت خداوند بر انسان.

۲- معنای خسران انسان

رشد و فلاح هر موجودی، از جمله انسان به این است که تمام استعدادها و دارائی‌های آن متناسب و هماهنگ و در جای خود و در زمان خود بارور و شکوفا شود، و خسر و زیان این است که استعدادهای خود را بدون تناسب شکوفا کند، مثل کاریکاتوری که اندامش ناموزون است، به طوری که از سرمایه وجودی و استعدادهای انسان کاسته شود و یا اینکه اصلاً سرمایه‌ها از دست برود.

خُسر و خسران در لغت به معنای نقص و کم شدن معنا شده است و خسران در تجارت به معنای سود نبردن در تجارت است؛^۱ چنانچه قرآن در مورد منافقین این گونه می‌گوید: ﴿أُولَئِكَ

۱. العین، ج ۱، ص ۴۸۶.

الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ^۱ برخی معنای عمیق‌تری از خسران انسان نموده‌اند و آن «از دست رفتن اصل سرمایه آدمی» است،^۲ به طوری که انسان به هلاکت می‌رسد.^۳

معنای خسران در قرآن را نمی‌فهمید و قدم زنان در بازار می‌رفت و فکر می‌کرد. در هیاهوی بازار ناگهان متوجه صدایی شد که حزن و اندوه را با خود به همراه داشت. به این طرف و آن طرف بازار سرک کشید. یخ فروشی را دید که ضجه می‌زد و از مشتریانی که بی‌توجه از کنارش می‌گذشتند، کمک می‌خواست، پشت سر هم فریاد می‌زد: «خسرت؛ زیان دیدم، نه تنها سودی بدست نیاوردم، اصل سرمایه‌ام را نیز نابود شد و تمام یخ‌ها آب شد و به هدر رفت». او با صدای بلند خندید و گفت: «یافتم، جواب سئوالم را یافتم، سالها بود که در معنای «خسران» مانده بودم و حال فهمیدم که خسران یعنی انسان نه تنها سودی نبرد، بلکه اصل سرمایه که استعدادها و نعمت‌هایی است که خدا به او داده، از دست بدهد و کسی این سرمایه را به سود می‌رساند که اهل ایمان و عمل صالح باشد.

در ذیل آیه ۱۲ انعام سخن از خسران وجودی انسان و در برخی از آیات سخن از خسران انسان در عمل است،^۴ خسران و ناکامی انسان در مرحله عمل مقدمه خسران وجودی انسان است.

اما چرا خسران انسان باعث عدم ایمان او می‌شود؟

۳- رابطه خسران انسان و عدم ایمان؛ ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

در فرهنگ قرآن خسران آدمی و از دست رفتن سرمایه‌های وجودی او ریشه عدم ایمان او به سه چیز دانسته شده است:

الف: خدای هستی و انسان

۱. بقره / ۱۶.

۲. مفردات راغب، ص ۱۶۶.

۳. المنجد، ذیل ماده «خسر».

۴. کهف / ۱۰۳؛ در بحث‌های گذشته از این قسم خسران سخن گفتیم، چنانچه در بحث‌های آینده سخن خواهیم گفت.

ب: معاد و روز قیامت

ج: راهبر انسان (معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ و قرآن)

ما وقتی انسان را تحلیل می‌کنیم می‌بینیم که دارای سه ویژگی و سرمایه وجودی می‌باشد که این سه سرمایه وجودی انسان، مبدأ ایمان و باور قلبی به خدا، معاد و راهنما می‌باشد:

الف: انسان موجودی مقدر و قانونمند است که بر اساس فطرت توحید سرشته شده است: فکر و شناخت، عقل و ابزار سنجش، اختیار و قدرت انتخاب، عشق و ایمان و... دارایی هست که تنها به انسان داده شده است، «تفاوت عمده و اساسی انسان با جانوران دیگر که ملاک انسانیت اوست، علم و ایمان است»^۱.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ و ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۳

و مهمترین ویژگی انسان، استعداد و ایمان فطری و توحیدی اوست که ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴

آیا با این همه قدر و اندازه و استعداد که به آدمی داده شده، درست است که او را در یک شکم و دهن خلاصه کنیم و حرکت و سلوک او را میان توالی و آشپزخانه بدانیم. بشر با این ابزارها و اختصاصات، آرمانی بالاتر از هدف یک کرم ابریشم دارد که اگر قرار بود، بخورد و بعد ابریشم بدور خود بتند و تولید مثل کند، بیش‌تر از غریزه نیازی نداشت و عقل و ایمان برایش زیاد بود.

اگر انسان طبق این ضوابط و استعدادهای درونی‌اش حرکت نکند، خود را پوک کرده و سرمایه‌ها را از دست می‌دهد. اینجاست که دیگر ایمان به غیب و خدا در او شکل نمی‌گیرد. در

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۲۴.

۲. تین / ۴.

۳. اسراء / ۷۰.

۴. روم / ۳۰.

آیه ۱۲ انعام می‌گوید کسانی که استعداد و سرمایه ایمان توحیدی و عقل عبودیت^۱ را از کف دهند و به مالکیت و تدبیر اقرار نکنند و استعدادها را به غریزه و شکم ارزان بفروشند، دیگر ایمان به خدا و غیب در آنها شکل نمی‌گیرد. ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

ب: انسان موجودی مستمر و مداوم است که نیاز به بقاء دارد و تشنه استمرار و تمام نشدن است؛

آدمی با این همه امکانات و استعدادی که در درونش نهاده‌اند، قرار است چه مسیری را طی کند و بناست چند سال باقی باشد؟ آیا قابل قبول است که بگوئیم این همه امکانات و استعداد همچون عقل و اختیار و ایمان و علم و... برای همین هفتاد سال دنیاست؟ اگر آدمی برای همین هفتاد سال و برای رفاه، امنیت و آزادی بکوشد، نه تنها به دین نیازی ندارد. عقل و اختیار و ایمان هم برای او زیادی است، چرا که کندو تنها با ابزار غریزه برپاست. پس برای مسیر هفتاد ساله این همه امکانات نیاز نیست.

علاوه بر این، می‌بینیم انسان وقتی به رفاه، امنیت و آزادی می‌رسد و دنیا را در آغوش می‌کشد، باز التهاب و دلهره را به همراه دارد. چون می‌داند که از این همه رفاه و راحتی باید جدا شود و مرگ آنها را باید در مرگ خود نظاره کند. اگر انسان و نیاز او در همین هفتاد سال و رسیدن به دنیا خلاصه می‌شد، این اضطراب و تلاطم روحی برای چیست؟

آدمی دلی دارد که با رسیدن به این عالم و متاع آن تأمین نمی‌شود، که دل آدمی بزرگتر از محدوده‌ی این زندگی است و همین دل بزرگ ریشه‌گرایش به غیب و یقین به آخرت است ﴿...

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ... وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾؛ متقین همانها هستند که به غیب ایمان دارند و به آخرت یقین^۲ و انسانی که خود را نمی‌شناسد و به خود آگاهی نرسیده و از خودش جز شکم نبیند، برای خود ادامه و معادی قائل نیست.

از امام صادق علیه السلام مردی سؤال کرد: آیا ما برای شگفتی آفریده شده‌ایم؟ حضرت از او پرسید: تو چه فکر می‌کنی؟ پاسخ داد: برای فناء و از بین رفتن آفریده شده‌ایم. حضرت فرمود: ساکت

۱. العقل ما عبديه الرحمن و اكتسب به الجنان؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸، ح ۳.

۲. بقره / ۲ و ۳ و ۴.

شو، ما برای بقاء و ماندن خلق شده‌ایم، چگونه از بین بروید بهشتی که ماندگار است و آتشی که خاموش نمی‌شود. باید بگوئی از خانه‌ای به خانه‌ای نقل مکان می‌کنیم.^۱

در آیه ۱۲ انعام کسانی را که دچار خسران و از دست دادن سرمایه شده‌اند، منکرین و غیر مؤمنین به معاد و قیامت معرفی شده‌اند. آنها با اینکه از درون نیاز به بقاء و استمرار را در خود می‌یابند ولی چون سرمایه‌ها را از کف داده‌اند و توشه‌ای برای آن سو ندارند به تکذیب می‌پردازند. تکذیب معاد خود خسران است چرا که استمرار و تشنه بقاء بودن سرمایه آدمی است؛ ﴿قَدْ خَسِرَ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ﴾^۲

ج: انسان موجودی مرتبط با تمام هستی است؛ انسان در حرکت و زندگی خویش در این دنیا با خویش و با دیگران و با سایر هستی ارتباط دارد و اگر بخواهد راه دراز خویش را تا آن سوی دنیا طی کند، احتیاج به قواعد و قوانین حرکت در ارتباطها و در این استمرارش دارد، راهنماییانی باید باشند تا این قواعد و ضوابط حرکت را به او بیاموزند. این راهنمایان خود باید از حکمت و عصمت (آگاهی مطلق و آزادی از کشش‌ها و انحرافات) برخوردار باشند و قرآن و معصومین علیهم‌السلام اینگونه هستند.

کسانی که تنها ارتباط خویش را با غرائز می‌دانند و تنها می‌خواهند شکم و شهوت را ارضاء کنند، چه نیازی دارند که به قرآن و آورنده قرآن ایمان بیاورند. در برخی از آیات صحبت از خسران و باخت اینهاست، اینها ارتباطهای خود را محدود می‌بینند و از سرمایه این همه ارتباط بهره نمی‌گیرند پس چرا ایمان به قرآن و امام علیه‌السلام بیاورند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ چنین کسانی نه تنها ایمان نمی‌آورند، بلکه به تکذیب آیات الهی هم می‌پردازند و خود را از رویش و فلاح محروم می‌کنند. ﴿وَمَنْ

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۴.

۱. عن الصادق(ع): سأله رجل: أما خلقت للعجب؟ وما ذاك بعث أنت؟ قال: خلقنا الفناء؟ فقال: مه يابن أخ خلقنا للبقاء و كيف تفسني جنه لا تبید و نار لا تخمد و لكن قل نتحول من دار إلى دار.

۲. انعام / ۳۱.

۳. همان / ۲۰.

۴. همان / ۲۱.

موضوع هشتم

خسران و فلاح انسان در پرتو سنگینی و سبکی میزان

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف / ۸ و ۹).

در این دو آیه سخن از فلاح و رستگاری کسانی است که وزنه وجودشان سنگین است، و همچنین کسانی که چون پوک شده‌اند و سرمایه‌ها را از کف داده‌اند، وزنه وجودشان و اعمالشان سبک است.

۱- حاضر شدن اعمال برای توزین

در این آیه و آیات دیگر گفته شده که روز قیامت، روز وزن کردن است. حال خداوند چه چیزی را وزن می‌کند؟

علامه طباطبایی می‌گوید: دو احتمال وجود دارد که اعمال انسان یا خود انسان از جهت اعمالی که انجام داده، وزن شود. پس در قیامت میزانهایی قرار داده می‌شود که انسان یا اعمال او را وزن می‌کند. در هر صورت علامه می‌گوید اعمال انسان وزن می‌شود، چرا که اگر انسان هم وزن شود از حیث عملش است.^۱

۱. میزان، ج ۸، ص ۱۰.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ

أُتِينَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۱

در این آیه علاوه بر اشاره به قرار دادن میزانها و ترازوهایی برای وزن عمل انسان، به این اشاره دارد که عمل آدمی از بین نمی‌رود و در قیامت حاضر می‌شود. یکی از مطالبی که لقمان به فرزندش می‌گوید، همین از بین نرفتن عمل و حاضر کردن آن است؛ ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۲

حاضر شدن اعمال برای این است که انسان خود اعمال خیر و شر خویش را مشاهده کند، ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۳

در همه این آیات سخن از حاضر شدن عمل و از بین نرفتن عمل است، ولی در برخی از آیات سخن از حاضر کردن خود انسان است؛ ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴

نه تنها خود انسان و عمل او بلکه نیاتی که در سینه دارد و آثار اعمال او نیز از بین نمی‌رود و حاضر می‌شود. ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾^۵ و ﴿إِنَّا نَحْنُ

نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾^۱

۱. انبیاء / ۴۷.

۲. لقمان / ۱۶.

۳. زلزال / ۶ تا ۸.

۴. بقره / ۱۴۵.

۵. عادیات / ۹ و ۱۰.

۲- ملاک توزین اعمال

از این دو آیه سوره اعراف و آیات مشابه روشن می‌شود که عمل خیر و عمل شرّ دارای وزن است و طبق آیات تنها عملی که حبط شده و از بین رفته است، فاقد وزن است. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾^۲ همچنین روشن می‌شود که عمل خیر و صالح دارای سنگینی است و عمل شر و فاسد دارای سبکی در وزن می‌باشد.

سبکی و سنگینی وزن عمل وقتی معنا دارد که عمل بر اساس معیاری وزن شود و بر اساس آن معیار حکم شود که عمل نیک و صالح سنگین است و عمل بد سبک است، چنانچه ما در هنگام توزین دو شیء و حکم به سبکی یکی و سنگینی دیگری، معیاری را قرار می‌دهیم. مثلاً نماز کسی که با آداب و ارکان و همراه با اخلاص انجام شده و نماز آنکه ضایع شده و با عجب و ریا همراه بوده، باید بر اساس میزانی اندازه‌گیری شود و آن نماز کامل است، و همچنین سایر اعمال.

بنابراین هر چقدر اعمال انسان با آن معیار و میزان تناسب بیشتری داشته باشد، سنگین تر است و هر چه قدر تناسب کمتری داشته باشد، سبک تر است. در واقع آن معیار و میزان، مقدار حقانیت و سنگینی عمل را مشخص می‌کند؛ هر چه قدر عمل با آن معیار و حق تناسب بیشتری داشته باشد از حقانیت بیشتری برخوردار است و هر چه قدر عمل با آن معیار حق تناسب کمتری داشته باشد، از حقانیت کمتری برخوردار است. «وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ».

پس حق دارای ثقل و سنگینی است و باطل دارای وزن نیست.

«وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» می‌تواند اشاره به قضاوت و حکم در مورد اعمال بر اساس حق و

حقیقت هم باشد به طوری که به کسی ظلم نمی‌شود.

۱. یس / ۱۲.

۲. کهف / ۱۰۵.

به این دو معنا از «الوزن یومئذ الحق» یعنی توزین بر اساس معیار حق و قضاوت عادلانه در آیات و روایات اشاره شده است؛ «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا»^۱. قسمت اول این آیه، اشاره به معیار داشتن توزین است، چنانچه امام صادق علیه السلام در پاسخ از تفسیر «نضع الموازين القسط» می‌گوید: «والموازين الانبياء و الأوصياء و من الخلق عن يدخل الجنة بغير حساب»^۲ و در روایت دیگری آمده: «ان أمير المؤمنين علیه السلام و الأئمة من ذريته هم الموازين»^۳ یعنی معیار و محک اعمال ما، اعمال اولیاء خدا می‌باشد.

قسمت دوم این آیه «فلا تظلم نفس شيئاً» اشاره به عادلانه بودن توزین می‌کند، چنانچه از

امام صادق علیه السلام پرسیدند: «ما معنى الميزان؟ قال: العدل»^۴.

۳- رابطه خسران و فلاح با سنگینی و سبکی عمل

کسانی که با ایمان به خدا و اعمال نیک، طبق ناموس خلقت خویش حرکت نمودند بر خلاف آن و با عمل به مناسک دین و شریعت طبق تکوینی و وجود خویش در زندگی سیر نمودند، نه اینها به رویش و فلاح می‌رسند. رویش و باروری یک دانه به این است که شرایط مناسب با تکوین و خلقت او رعایت شود و به میزان مورد نیاز آب و خاک و نور به آن برسد. با توجه به اینکه مناسک دین و دستورات الهی زمینه رویش استعدادها و دارائی‌های انسان را فراهم می‌کند تا آن استعدادها و دارائی‌ها به شکوفایی برسند، آدمی اگر آن دستورات را رعایت کند وزن خویش را سنگین کرده است و از دانه‌ای سبک تبدیل به درختی تنومند و پرثمر می‌شود. «فلاح» یعنی رویش کردن و به ثمر رسیدن». چنین کسی به زندگی پرثمر و راضی دست خواهد یافت. «فَأَمَّا

مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^۵

۱. انبیاء / ۴۷.

۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۲.

۳. همان، ص ۲۵۳.

۴. نورالثقلین، ج ۲، ص ۵، ح ۱۱.

۵. قارعه / ۶ و ۷.

اما اگر کسی بر خلاف ناموس خلقت خویش که خدا خواهی و گرایش به نیکی‌هاست، عمل کند و استعدادها و قدر وجودی خویش را به تاراج دهد. خود را سبک کرده است. دانه اگر زیاد آب بخورد و یا آب و نور به آن نرسد، سبک و پوک می‌شود یا از درون می‌پوسد و می‌گندد و یا از کم آبی لاغر می‌شود و چروک برمی‌دارد. انسان نیز اگر راکد شد و با عمل به دین استعدادها را به جریان نینداخت و حتی با حرکت بر خلاف تکوین و قدر وجودیش در استعدادهایش نقصان ایجاد کرد، سبک می‌شود و پوک. خسران انسان در همین پوک شدن و سبک شدن و از دست رفتن و نقصان دارایی‌های وجودیش است.

اگر قیامت تجلی اعمال و وجود است که من در این دنیا برای خودم ساختم و اگر در این دنیا با از دست رفتن استعدادها و سرمایه‌های وجودی سبک و پوک شده‌ام، نباید در قیامت توقع سنگینی وجود و عملم را داشته باشم. کسی که در این دنیا، نه تنها استعدادهایش را به ثمر نرسانده، بلکه خود سرمایه را هم از کف داده، در آخرت جایگاهش جهنم و کوره آتشی است که چون اسپند انسان پوک و سبک را به بالا و پایین می‌اندازد. «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»^۱ و «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ»؛ و اما کسی که ترازویش سبک است، پس جایش هاویه (سیاهچال و کوره‌ها فضائی) است»^۲ چنین کسی به فلاح نرسیده چرا که به خود ظلم کرده و آیات و نشانه‌های حق را در درون خویش و بیرون، انکار نموده است و به آیات قرآن عمل ننمودند. «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ»^۳ و «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۴.

۱. مؤمنون / ۱۰۳.

۲. قارئه / ۸ و ۹.

۳. اعراف / ۹.

۴. انعام / ۱۳۵.

موضوع نهم

استجابات رسول ما به حیات

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف / ۱۵۷).

در این آیه، ابتدا کارها و شئون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان می‌کند، کارهایی مانند امر به نیکی‌ها، بازداشتن از بدی‌ها، حلال کردن پاکیزه‌ها، حرام کردن ناپاکی‌ها، برداشتن زنجیرها و بارهای سنگینی که بر پا و گرده انسان بسته شده بود و مانع احیاء و فلاح او می‌شد. در ادامه آیه سخن از وظایف امت در مقابل چنین پیامبری می‌کند؛ وظایفی چون ایمان و تعلق روحی، بزرگ داشتن و احترام، نصرت و یاری، تبعیت از او و قرآنش. نتیجه انجام این وظایف احیاء و فلاح انسان است.

در این آیه به طور عمده وظیفه در مقابل رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما مشخص شده است؛ یکی ایمان و محبت و دومی تسلیم همه جانبه و تبعیت از او. از آنجا که امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام تمام شئون رسول

خدا ﷺ را دارند و اطاعت آنها، اطاعت خدا و رسول است پس تمام این وظایف در مقابل آنها هم جاری است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۱

۱- ایمان، محبت و تعلق روحی به معصوم؛ «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ»

در فرهنگ روایات ایمان و محبت به معصوم علیه السلام مهمترین رکن همراهی و موالات با امام علیه السلام دانسته شده است، چرا که در انسان عاطفه، میل و تعلق روحی ظریف‌ترین و عمیق‌ترین بعد وجودی می‌باشد. امام صادق علیه السلام: «لِكُلِّ شَيْءٍ اسَاسٌ وَ اسَاسُ الْإِسْلَامِ حَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم السلام»^۲.

تسلیم و اطاعت در برابر معصوم علیه السلام نتیجه محبت و ایمان به اوست؛ پس محبت ریشه تسلیم و اطاعت است و اگر می‌بینیم در روایات بر روی تسلیم و اطاعت در عمل تأکید شده است، به خاطر این است که وجود و عدم وجود عمل شاخص وجود و عدم وجود ایمان و محبت است.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»^۳

کسی که مدعی محبت به رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام می‌باشد، علاوه بر تسلیم و اطاعت، باید به دو نکته توجه داشته باشد:

الف) خالص کردن محبت و ایمان برای اهل بیت با تبری از دشمنان آنها

امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^۴ می‌گوید: شخصی

به چیزی محبت دارد و نسبت به چیزی بغض و کینه. محبت ما دوستی را برای ما خالص

۱. نساء / ۵۹.

۲. اهل البيت في الكتاب و السنة، ص ۳۸۹، ح ۹۴۲.

۳. آل عمران / ۳۱.

۴. احزاب / ۴.

می‌کنند، چنانچه طلا بواسطه آتش خالص می‌شود. کسی که می‌خواهد بفهمد محبت ما را دارد یا نه، قلبش را امتحان و ارزیابی کند، پس اگر دوستی ما اهل بیت علیهم‌السلام را همراه دوستی دشمنان ما در دل دارد، از ما نیست و ما پیوندی با او نداریم.^۱

به ادعای محبت امام زمان (عجل‌الله‌فرجه) نمی‌توان دلخوش بود، در حالی که دوستی و شیفتگی غرب و شرق و این مکتب و آن اسم را هم در دل داریم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «كذب من ادعى محبتنا و لم يتبرأ من عدوتنا»^۲

ب) سپردن مدیریت محبت‌ها به اهل بیت

کسی که بر اساس معرفت معصوم علیه‌السلام او را کانون اصلی محبت خویش قرار داده، مدیریت محبت‌ها و بغض‌های خویش را به او می‌سپارد. طبیعی است که انسان در طول عمر محبوب‌های فراوانی داشته باشد، پدر و مادر، فرزند، دوست و... محبوب‌های ما در زندگی هستند، ولی محبت آنها باید در طول و تحت مدیریت معصوم باشد، لذا قرآن می‌گوید اگر محبت و اطاعت پدر و مادر با محبت خدا و اولیاءش در مقابل هم قرار گرفت، باید محبت و اطاعت پدر و مادر کنار گذاشته شود.^۳

در آیه ۱۵۷ اعراف بعد از ایمان و تصدیق قلبی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن از احترام و بزرگ داشتن اوست؛ «عَزَّوَه». البته در لغت به معنای نصرت همراه با تعظیم است،^۴ اما به جهت اینکه در این آیه بعد از «عَزَّوَه»، «نَصْرُوهُ» آمده، مراد تنها همان تعظیم و احترام است. این احترام و تعظیم نتیجه ایمان است. دو آیه در مورد احترام به پیامبر و نهی از بی‌احترامی نسبت به او: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...»^۵

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۱، ح ۱.

۲.

۳. لقمان / ۱۴ و ۱۵.

۴. مفردات راغب، ص ۳۷۳.

۵. حجرات / ۱ و ۲.

۲- تسلیم و اطاعت از معصوم؛ «نصروه و اتبعوا النور الذی ...»

در این آیه دو مصداق از موارد تسلیم و اطاعت از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان شده است، یکی نصرت و دیگری تبعیت از قرآن، اما در آیات دیگر و روایات مصادیق دیگری از تسلیم و اطاعت بیان شده است.

تسلیم همه جانبه از معصوم از آثار معرفت و ایمان به معصوم عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در مورد آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱ سؤال شد. حضرت فرمودند: مراد از «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تسلیم در همه امور است.^۲ در این آیه بعد از سخن از تسلیم قلبی در مقابل فرمان و حکم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تسلیم همه جانبه امر کرده است. در مورد یاران حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام این گونه آمده است: «هم أطوع له من الأمة (کنیز) لسيدها»^۳ و «کدآدون مجدّون فی طاعته؛ در فرمانبرداری از حضرت بسیار کوشا و مصمم هستند».^۴

مصادیق تسلیم و اطاعت از معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام):

(۱) تسلیم روحی و قلبی

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «إذا رأيت القائم أعطى رجلاً مائة ألف و أعطى آخر درهماً فلا

یکبر فی صدرک (در قلبت سنگین نیاید) فان الأمر مفوضٌ إليه».^۵

(۲) تسلیم و اطاعت ملی

- تسلیم در برابر ولی خدا به اطاعت، تمسک، اقتدا

۱. نساء / ۶۵

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۲۱، ج ۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۴. همان، ص ۳۱۱.

۵. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۷۶، ج ۹۳۶.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۱ می گوید مراد، «اماماً یوتّم به» می باشد.^۲

- تسلیم در برابر امر و نهی ولی خدا؛ «واتبعوا النور الذي انزل معه»

﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾^۳

- تسلیم در برخورد با سخنان ولی خدا و نقل آنها.

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۴ سؤال شد، حضرت فرمود: «هم المسلمون لآل محمد الذين إذا سمعوا الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه جاءوا به كما تسمعوا»^۵

- تسلیم در برابر افعال معصوم علیه السلام با چنانچه در آیه ۶۵ نساء گذشت.

- تسلیم در برابر ابتلای و بلای ولی خدا.

چنانچه در روایتی، بعد از ذکر تردیدی که در سلمان و ابوذر در مورد عدم اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا شد و کمی کوتاهی در آنها بود. امام صادق علیه السلام در مورد مقدار می گوید: ... فأما الذي لم يتغير مند قبض رسول الله صلى الله عليه وآله حتى فارق الدنيا طرفه عين فالمقداد بن الأسود لم يزل قائماً قابضاً على قائم السيف عيناه في عيني أمير المؤمنين علیه السلام ينتظره حتى يأمره فيمضي^۶ در پایان زیارت عاشورا می خوانیم: «اللهم لك الحمد حمد الشاكرين على مصابهم»^۷

- صله و بخشش نسبت به ولی خدا و وابستگان به آنها.

۱. انعام / ۱۲۲.

۲. کافی، ج ۲۱، ص ۲۰۷، ح ۱۳.

۳. حشر / ۷.

۴. زمر / ۱۸.

۵. کافی، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۸.

۶. احتجاج.

۷. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

رسول الله ﷺ: «مَنْ أَرَادَ التَّوَسُّلَ إِلَيَّ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَشْنَعُ لَهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فليصل أهل بيتي و يدخل السرور عليهم»^۱

- نصرت و یاری ولی خدا؛ «نصروه»

امیرالمؤمنین علیؑ می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّنَا تَوْبِيهِ وَ اعَانَا بِلِسَانِهِ وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا فَهَمَّ

معنا»^۲.

- ذکر اهل بیت علیؑ و فضایل آنها

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ذکر علی بن ابی طالب عبادة»^۳.

۳- ایمان و تسلیم مایه رویش و حیات

در پایان آیه ۱۵۷ اعراف بعد از ذکر وظایف انسان نسبت به رسول ﷺ سخن از فلاح و رستگاری کسانی است که به این وظایف عمل می‌کنند. برخی زنده‌اند به معنای اینکه دارند نفس می‌کشند؛ این نوع حیات و زندگی را حیوانات نیز دارا هستند، اما برخی زنده‌اند، به معنای اینکه دارائی‌ها و سرمایه‌ها را به سود رسانده‌اند و شکوفا کرده‌اند. کسانی که سر به فرمان رسول نسپردهند مانند چوب خشکی هستند که تنها به درد سوزاندن می‌خورند و یا نهایت همچون گاوی هستند که دیگران می‌توانند از پشم و گوشت و شیر و کشکشان بهره ببرند، اما بهره‌ای نصیب خودشان نمی‌شود. پیامبر ﷺ آمده تا از بشر، انسان بسازد، حیات و رویش انسان بستگی به ایمان و تسلیم در برابر کسی دارد که راه را از بی راهه تشخیص می‌دهد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید، چون خدا پیامبر شما را به چیزی خواندند که به شما حیات می‌دهد، اجابت کنید»^۴.

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۲۸، ح ۷.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۸۹، ح ۳۹.

۳. همان، ج ۲۶، ص ۲۲۹، ح ۹.

۴. انفال / ۲۴.

فلاح در پرتو ذکر حق و ثبات قدم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که در میدان نبرد با گروهی رو به رو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید» (انفال / ۴۵)

در این آیه ثبات قدم و ذکر الهی رمز فلاح و رستگاری، و پیروزی و موفقیت مؤمنین دانسته شده است.

۱- تبیین مفاهیم آیه

ثبات، ضد زوال و سستی است.^۱ در این آیه به معنای پایداری و استقامت در میدان جنگ و جهاد است. علامه می‌گوید: معنای این واژه اعم از صبر است، چرا که صبر ثبات و استواری در مقابل مکروه و مصیبت قلبی و بدنی است تا ضعف و فزع، کسالت و... به سراغ انسان نیاید. پس

﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۲ در آیه بعد تکرار نیست چون صبر ثبات خاص است.^۳

۱. مفردات راغب، ۸۸.

۲. انفال / ۴۶.

۳. اقبال الأعمال، اعمال ماه محرم، ص ۲۴.

۲- استقامت و ثبات قدم «فائتوا»

یکی از خصوصیات مفلحین این است که در مسیر حق ثبات قدم دارند. کسانی که خود را بیشتر از دهن و شکم دیده‌اند در مسیر حق و در هنگام مصیبت و سختی ثابت قدم هستند و اوج این ثبات قدم در میدان جهاد است که گفته‌اند: وقتی شیپور جنگ نواخته می‌شود مرد از نامرد شناخته می‌شود.

ثبات قدم راه تنزل ندادن به اهداف انسانی و نگه داشتن سرمایه‌ها است. مؤمن با ثبات و استقامت تازه از دست رفتن سرمایه‌ها جلوگیری می‌کند.

در زیارت مربوط به اعمال محرم می‌خوانیم: «اللهم انّی استلک اثبات فی الأمر و العزيمة

علی الرشد». پس ثبات مقدمه رشد و رویش است.

ثبات قدم در مسیر حق احتیاج به یک مقدمه‌ای دارد و آن ثبات قلبی و ایمانی در مسیر حق است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انّ المؤمن أشدّ من زبر الحديد (پاره‌های آهن) انّ زبر الحديد إذا أدخل النار تغیر و انّ المؤمن لو قتل ثم نُشر ثم قتل لم يتغیر قلبه».^۱

در مورد یاران حضرت مهدی (عج) آمده که: «رهبان باللیل، لیوث (شیران) بالنهار کانّ

قلوبهم زبر الحديد».^۲

در برخی از روایات، ثبات بر دین در دوران غیبت و حیرت مورد تأکید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آنکه بر حتمی بودن ظهور تأکید می‌کند، می‌فرماید: «... و لکن بعد غیبة و حیره فلا یثبت فیها علی دینه الاّ المخلصین المباشرون لروح الیقین الذین أخذ الله میثاقهم بولايتنا و کتب فی قلوبهم الايمان و ایدهم بروح منه».^۳

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۳. معجم احادیث الأمام المهدی، ج ۴، ص ۹۲، ح ۶۱۹.

نتیجه این ثبات قدم و استقامت در راه هدف، یکی صبر است، چنانچه بسیاری از یاران سید الشهدا، چون حبیب و... در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام دندان بر جگر گذاشتند و در برابر سکوت و صلح امام تسلیم بودند و در ده سال امامت امام حسین علیه السلام چنین کردند؛ دیگری جهاد و مجاهده است، چنانچه همین افراد در زمان قیام امام علیه السلام به یاری و مجاهده در رکاب امام پرداختند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «... أما إنَّ الصابر فی غیبه علی الأذی و التکذیب بمنزلة المجاهد بالسيف بین یدی الله»^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جائی تنها أهل صبر و بصیرت را بدوش گیرنده علم و پرچم مبارزه با باطل و کفر می‌داند. «و لا یحمل هذا العلم إلاَّ أهل البصیر و الصبر و العلم بمواقع الحق»^۲.

۳- توکل به خدا و ذکر الهی «و ذکرُوا الله کثیراً»

در میدان سختی و مصیبت به خصوص جنگ و جهاد که مرگ و آسیب انتظار انسان را می‌کشد، چگونه می‌توان بدون پشتوانه ثبات قدم داشت. ثبات قدم بدون توکل به خدا و ذکر کثیر امکان ندارد. با پشتوانه محبت دنیا و عشق زن و فرزند نمی‌توان پا به میدان مبارزه گذاشت، اینها انسان را به زمین می‌چسباند و رویش و حرکت را از او می‌گیرد. «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»^۳؛ اگر می‌خواستیم تو را به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم اما او به زمین (دنیا) گرائید»

کسی که مرگ را پایان زندگی می‌داند و قائل نیست حیات ابدی در انتظار اوست چگونه در راهی که احتمال مرگ در آن زیاد است، ثابت قدم باشد.

۱. همان، ص ۲۷، ح ۷۱۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۳. اعراف / ۱۷۶.

ثبات قدم احتیاج به اعتقاد به ایمان به خدا دارد و این اعتقاد در ذکر الهی تجلی می‌یابد. یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست، بلکه یاد این است که مرگ و حیات در دست اوست و اینکه نصرت، مؤمنین بدست اوست و او کسی است که اجر و پاداش انسان را می‌دهد یا در دنیا با پیروزی بر دشمن و یا در آخرت با پیروزی سعادت و قرب.^۱

مؤمنین ثابت قدم همواره این آیه را می‌سرایند که: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ

مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ...﴾^۲

در روایتی امام باقر علیه السلام «احدی الحسنین» را اینگونه معنا می‌کند: «الغنیمه و الجنة؛ یا به غنیمت و پیروزی می‌رسد و یا به شهادت و بهشت» و در روایتی آمده: «اما موت فی طاعة الله أو ادراک ظهور امام»^۳

پس در هر صورت انسان مجاهد ثابت قدم دچار فلاح و رویش می‌رسد و در دنیا و آخرت پیروز و رستگار است. او در پرتو ذکر الهی و یادآوری جایگاه خدا در هستی، از دنیا بریده و سرمایه خویش را خرج بیش از دنیا می‌کند و ثبات قدم را پیشه خود می‌سازد

اینها در پرتو این ذکر و یاد حق و توکل به او، ثبات قدم را از خدا می‌خواهند. ﴿قَالُوا رَبَّنَا

أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۴ و خدا ثبات قدم را به آنها

عنایت می‌کند: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أقدامَكُمْ﴾^۵.

۱. المیزان، ج ۹، ص ۹۶.

۲. توبه / ۵۱ و ۵۲.

۳. نورالتقلین، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۱۷۷ و ۱۷۸.

۴. بقره / ۲۵۰.

۵. محمد / ۷.

موضوع یازدهم

ریشه مرگ آگاهی و معاد باوری

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا

بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾؛ و روزی که آنها را گرد می‌آورد و محشور می‌کند، احساس می‌کنند که گویی جز ساعتی از روز در دنیا توقف نکردند، با هم اظهار آشنایی می‌کنند. قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند، زیان کردند و هدایت نیافتند». (یونس / ۴۵)

در این آیه، سخن از خسران و زیانکاری کسانی است که قیامت و ملاقات خدا را پس از مرگ دروغ پنداشتند و در ابتدای آیه با تذکر به اینکه در قیامت، دنیا را لحظه‌ای گذرا می‌یابند، اشاره به علت این خسران و تکذیب می‌کند.

تکذیب معاد و زندگی پس از مرگ دو ریشه می‌تواند داشته باشد:

۱- تکذیب معاد ریشه در نگرش به دنیا

انسانی که خود را در دنیا و مظاهر دنیا خلاصه کرده و رسیدن به آن، تمام دغدغه او را پر کرده است، دیگر درکی از زندگی پس از مرگ ندارد. چنین انسانی دنیا برایش تنگ نیست تا آخرت را درک کند. او اگر به شکم و لذتش برسد، دیگر غمی ندارد، غم و دلخوشی او دایر مدار رسیدن و

نرسیدن به دنیا است. انسان وقتی کوچک‌تر از دنیا باشد، دنیا برایش بزرگ هم هست. ﴿وَقَالُوا

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱.

دنیا برای برخی گشاد است. او چیزی نمی‌خواهد و آنچه را هم که می‌خواهد حی و حاضر است، پس دو دستی آن را می‌چسبد و فکر می‌کند، همیشه ماندگار است. عدم ماندگاری دنیا را آدمی وقتی می‌فهمد که به این توجه برسد که دنیا خیلی کوچکتر از انسان است.

قرآن در مورد یهود می‌گوید: ﴿وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ

أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...﴾^۲.

در آیه ۴۵ یونس می‌گوید، خسران برخی در تکذیب معاد وقتی روشن می‌شود که می‌فهمند دنیایی که خیلی بزرگ و طولانی می‌پنداشتند، بسیار اندک و کوتاه است، به طوری که گویا همه یکدیگر را می‌شناختند ﴿كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾.

انسان اگر کمی دقت کند، می‌بیند بافت و ساخت دنیا چهار فصل است، اگر بهار و تابستان دارد، زمستان و پاییز نیز در پیش است. بافت آن نه تنها با آسانی و آسایش که با سختی سرشته شده است؛ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛ همانا انسان را در سختی خلق کردیم^۳.

خداوند در مقابل چنین کسانی که تمام آرزوهایشان را در دنیا جستجو می‌کنند، اینگونه می‌گوید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۴ و ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن

نَصِيبٍ﴾^۵.

۱. انعام / ۲۹.

۲. بقره / ۹۶.

۳. بلد / ۴.

۴. نساء / ۱۳۴.

۵. شوری / ۲۰.

زیان انسان در تکذیب معاد و ملاقات خدا یک معنایش این است که انسان می‌فهمد به چیزی وابسته بوده، که دوام و استمرار نداشته است و جایگاهش جز آتش چیزی نیست. مجرمین در گفتگوی با مؤمنین در قیامت یکی از علت‌های دوزخی شدنشان را تکذیب قیامت می‌دانند. آنها می‌گویند، علت اینکه آتش نصیب ما شد، چهار چیز است:

ما رابطه خویش با خدا (نماز) و رابطه خویش با مردم (اطعام مسکین) را قطع کردیم و با فرومایگان همنشین شدیم و قیامت را تکذیب و فراموش نمودیم؛ ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^۱.

بدتر از عذاب دوزخ برای کسانی که معاد را فراموش کردند و به دنیا دلخوش کردند، محرومیت از دیدار و لقاء حق است «قد خسر الذين كذبوا بقاء الله». کسی که لقاء حق را منکر است، پس استحقاق دیدار با او را ندارد؛ ﴿... أَوْلَيْكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲ و به فراموشی سپرده می‌شوند. ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾^۳. کوتاهی در دنیا در بکار زدن سرمایه‌ها و به سود رساندن آنها، سبب خسران و حسرت است؛ ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا...﴾^۴.

۲- تکذیب معاد ریشه در نگرش به انسان

آدمی وقتی به استعدادها و توانایی‌های خود نظر می‌کند، می‌فهمد اگر فقط برای دنیا و چریدن در آن آفریده شده بود، به بیشتر از گزینه نیاز نداشت. نه عقل نیاز بود و نه اختیار و انتخاب و نه ایمان و کشش.

۱. مدثر / ۳۹ تا ۴۶.

۲. آل عمران / ۷۷.

۳. جاثیه / ۳۴.

۴. انعام / ۳۱.

انسان برای بهره‌بردن از دنیا و خوردن و خوابیدن به بیشتر از شهوت و استعدادهای حیوانی نیاز ندارد. بنابراین از استعدادهای فراوان او و از نیکوتر بودن تقویم و اندازه‌های وجودی او می‌توانیم، پی ببریم که انسان برای بیشتر از هفتاد سال آفریده شده است. قرآن بعد از اینکه به نیکوتر بودن بافت و ساخت انسان اشاره می‌کند، با لسان توبیخ به آدمی خطاب می‌کند که شما که این آفرینش نیکو را می‌بینید، پس چرا معاد و ادامه داشتن خود را تکذیب می‌کنید؛ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ... فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ﴾^۱.

بنابراین تکذیب قیامت می‌تواند ریشه در نشناختن انسان داشته باشد. کسی که خود را در غریزه و شهوت خلاصه می‌کند، نیازی به بیشتر از دنیا در خود احساس نمی‌کند. او سرمایه‌هایش را در نظر نمی‌گیرد و سرمایه‌ها را به حراج می‌گذارد (خسران)، پس چرا تشنه دیدار خدا باشد. کسی ایمان به معاد دارد که سرمایه ایمان را خرج خدا کرده باشد و مشتاق قرب و دیدار باشد.

۳- مرگ آگاهی و معاد باوری

مرگ آگاهی و معاد باوری خصوصیت کسانی است که هم بافت گذرا و کوتاه دنیا را خوب شناخته‌اند و هم بزرگتر بودن خویش را در برابر دنیا فهمیده‌اند و متوجه شده‌اند اگر این همه قدر و اندازه وجودی را خرج دنیا کنند، باختند. زیانکار و خاسر، یعنی کسی که خویش را باخته است و سودی نبرده.

معرفت انسان به خویش که برای بیشتر از هفتاد سال آفریده شده، مرگ آگاهی و اشتیاق به مرگ را در انسان زنده می‌کند. کسی حاضر است جان خویش را در رکاب سیدالشهداء فدا کند که دنیا برایش تنگ باشد و بخواهد سرمایه‌ها را در پرتو ولایت معصوم علیه السلام به سود برساند. کسی که آمال و آرزوهایش را در این دنیا می‌بیند و نهایت هدف او رسیدن به دنیاست، به پیشوایی گره می‌خورد که او را به دنیا برساند، اما اگر انسان به امام معصوم علیه السلام گره خورد، دیگر آرزویش در حدّ دنیا خلاصه نمی‌شد. چنین کسی منتظر مجاهد مشتاق مرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیری دارند راجع به متقین در خطبه همّام که خیلی تعبیر عجیبی است که اینها اگر سر پوش أجل رویشان نبود، یک آن قرار نمی گرفتند: «لو لا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقرّ أرواحهم فی أجسادهم»^۱. آدمی به اندازه‌ای که توسعه پیدا می کند، دنیا برایش تنگ می شود، دنیا زندانش می شود؛ «الدنیا سجن المؤمن و حبة الکافر»^۲ و این به خاطر عنصر ایمانی است که در او شکل گرفته است.

در مکتب سید الشهداء علیه السلام و حضرت مهدی (عج) سعادت در مرگ در راه خداست، نه زندگی با پذیرش ظلم و کفر. امام حسین علیه السلام می فرماید: «أنتی لا أرى الموت إلاّ السعادة و لا الحیاة مع الظالمین إلاّ برماً (هلاکت)»^۳.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان بعد از ترسیم هجوم دشمنان به امت خویش در زمان غیبت و مغلوب شدن امت، علت را این گونه بیان می کند: «... ینتزع المهابة من قلوب عدوکم و يجعل فی قلوبکم الوهن، قلنا و ما الوهن؟ قال: حبّ الحیاة و کراهیة الموت؛ ... ترس از قلوب دشمنان شما می رود و سستی در قلوب شما قرار می گیرد، از حضرت سؤال شد، سستی چیست؟ فرمودند: حبّ زندگی و فرار از مرگ»^۴.

کسی مشتاق مرگ است که با ولی خدا پیمان یاری و برادری امضا کرده باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد یاران به شهادت رسیده خویش می گوید: «أین إخوانی ... أین عمّار و أین ابن الیتهان و أین ذوالشهادتین و أین نظائرهم من أخوانهم الذین تعاهدوا علی المنیة (بر مرگ در راه خدا پیمان بستند)»^۵.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲.

۳. لهوف، ص ۶۹.

۴. معجم احادیث الامام المهدی (ع)، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۱۱۲.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

تمنای مرگ برای کسانی است که خود را شناخته و ولایت خدا و اولیای خدا را به دست آورده‌اند و مرگ برای آنها دریچه‌ای و ادامه‌ای است، نه از بین برنده که لذت دنیا را بسوزاند و کاخ آرزوها را خراب کند، خداوند خطاب به یهود می‌گوید: ﴿إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱.

حیاتی که با حیات محمد و آل محمد پیوند بخورد، مرگ آن نمی‌سازند و بن بست ندارد، چرا که مرگ استمرار زندگی، انقلاب زندگی و حیاتی وسیع‌تر است.

موضوع دوازدهم

ضعف‌ها، زمینه خسران یا فلاح

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ

الْخَاسِرِينَ﴾؛ نوح گفت: پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم

ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم». (هود / ۴۷)

در ذیل این آیه عدم مغفرت و رحمت پروردگار سبب خسران و زیانکاری دانسته شده است.

۱- توضیح آیه

بعد از آنکه در دو آیه قبل، نوح علیه السلام درخواست نجات فرزندش را از خدا خواست، خداوند در آیه ۴۶ به او پاسخ داد فرزند تو از اهل تو نیست، چرا که او دارای عمل غیر صالح است و در مسیر عبودیت حق و تبعیت از تو حرکت نمی‌کند. و ای نوح آنچه به آن علم نداری از من درخواست مکن و مواظب باش از جاهلان نباشی.

امام صادق علیه السلام در مورد «أَنْتَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می‌گوید: لَنْتَه كَانْ مَخَالَفًا لَهْ وَ جَعَلَ مِنْ

أَتْبَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ»^۱.

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۴۷.

در فرهنگ قرآن کسی اهل اولیاء و اوصیاء است که از آنها تبعیت کند و ولایت آنها را بپذیرد. خداوند در جواب یهود و نصاری که ابراهیم علیه السلام را یهودی و نصرانی می‌دانستند، می‌گوید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...»^۱ و یا ابراهیم علیه السلام اینگونه می‌گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲.

روزی امام رضا علیه السلام از دوستان خود پرسید: مردم آیه «أَنْتَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ أَنْتَ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» را چگونه تفسیر می‌کنند؟ یکی گفت: بعضی معتقدند، یعنی او فرزند حقیقی نوح نبود. حضرت فرمودند: «كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مِنْ كَانَ مَنْ لَمْ يَطْعَ اللَّهَ فَلَيسَ مِنْهُ»^۳.

در این آیه نوح علیه السلام به خدا پناه می‌برد از اینکه از او درخواستی نماید که به جوانب و عاقبت آن، علم و آگاهی ندارد. در فرهنگ قرآن از تبعیت و پیروی از چیزی که انسان به آن علم ندارد، نهی شده است. «وَلَا تَقْفُ (دنبال مکن) مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۴، چرا که انسان به مصلحت و مفسده خویش آگاه نیست؛ «... وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۵.

در روایت قدسی نیز آمده است: «یا ابن آدم اطعنی فیما امرتک و لا تعلمنی ما یصلحک»^۶.

۱. آل عمران / ۶۸

۲. ابراهیم / ۳۶

۳. تفسیر صافی، ذیل آیه.

۴. اسراء / ۳۶

۵. بقره / ۲۱۶

۶. خصال، ج ۱، ص ۴، ح ۸

۲- مغفرت و رحمت حق مانع خسران

در ادامه آیه، نوح علیه السلام می‌گوید: «خدایا اگر غفران و رحمت تو نصیب من نشود، من از خسران و زیانکارانم». آدمی هر چقدر در زندگی گام‌هایش را درست بردارد، باز هم به علت علم اندک، کسری‌هایی را به جا می‌گذارد. دل‌های تکه تکه، که فقط خرج خدا نشده و عمل‌های شکسته و ناقص ما که فقط در راه او نبوده، نیاز به جبران و شکسته بندی دارد. ما با ایمان و عمل شکسته بسته خویش نمی‌توانیم مطمئن باشیم که به فلاح و رستگاری برسیم. ایمان ناقص و عمل اندک و شکسته ما نیاز به جبران و شکسته بندی دارد تا کسری‌ها و خلل‌هایش پر شود و این با پوشش (غفران) و عنایت (رحمت) حق امکان دارد.

نوح علیه السلام برای اینکه دچار زیانکاری نشود از خداوند طلب غفران و رحمت می‌کند تا کسری ایمان و عملش را جبران کند و آدم علیه السلام نیز بعد از اینکه حرص سبب شد، وسوسه شیطان را گوش دهد، مغفرت و رحمت را درخواست نمود: ﴿قَالَ (آدم و حوا) رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ و قوم موسی آنگاه که سر به آستان گوساله سپردند، انگشت ندامت به دهان گرفتند و گفتند: ﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲.

نوح علیه السلام به جهت محبت بی جا و آدم به جهت حرص بی جا از خدا درخواست مغفرت و رحمت می‌کنند تا دچار زیان نشوند؛ پس ما چه کنیم که اینقدر ایمان و عملمان دارای کسری است. ما که محبتمان را خرج همه چیز کردیم جز خدا، حرص و حسد هم که تمام وجودمان را فرا گرفته، پس ما چه کنیم.

۱. اعراف / ۲۳.

۲. اعراف / ۱۴۹.

در روایت است که وقتی نوح از کشتی پیاده شد، ابلیس به سراغ او آمد و گفت: «ایاک و

الحسد فهو الذی عمل بی ما عمل و ایاک و الحرص فهو الذی عمل بآدم ما عمل»^۱.

اگر نوح و آدم با زبان توبه و شکر، مغفرت و رحمت حق را درخواست می‌کنند تا کسری‌های خود را جبران کنند، آیا ما می‌توانیم به ایمان و عمل خویش اعتماد کنیم. علامه طباطبایی ذیل آیه «الْم تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ»^۲ می‌گوید: از فرهنگ دین و قرآن مفهومی به نام «اعتماد به نفس» استشمام نمی‌شود. آنچه در فرهنگ قرآن وجود دارد، فقط اعتماد و اتکای به حق است.^۳

بنابراین سرمایه‌های انسان در پرتو عنایت و رحمت حق و جبران کسری‌های عمل انسان بکار می‌افتد و به سود می‌رسد. انسان در رویش و باروری علاوه بر ایمان و عمل صالح، به عنایت و پوشش حق نیز نیازمند است.

حال سخن در این است که این حرص و حسد و... را برای چه در وجود من نهاده‌اند تا زمینه کسری و نقص ایمان و عمل را فراهم کنند؟ آیا آدمی وظیفه ندارد از این تهدیدها، فرصت بسازد؟

۳- فلسفه نقص‌ها و ضعف‌های آدمی

مدتی بود این سؤال برایم پیش آمده بود که چرا خدا در وجود آدمی نقطه ضعف‌ها و نقص‌هایی قرار داده است؟ نقص‌هایی درون آدمی گذاشته که مانع حرکت انسانی می‌شود. ضعف‌هایی که اگر طبق مراد آنها عمل کنیم، تمام گل‌های وجودمان که می‌توانند ما را گلستان کنند، لگدکوب می‌شوند. آخر در کنار این استعدادها و آن استمرار و با توجه به روابط پیچیده و وجود چند لایه انسان، خداوند چرا این خارها را در پای من قرار داده؟

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱۴۴.

۲. نساء / ۴۹.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۸۳.

منظورم از نقصها و ضعفها، شهوت و هوای درون آدمی است که انسان را در جلوهها ننگه می‌دارد و مانند علف هرز ریشه وجود انسان را می‌خشکاند.

وقتی به خودم مراجعه می‌کردم، می‌دیدم مثالهای زیادی از شهوت و هوای نفس به من داده‌اند؛ اما نمی‌دانستم چرا؟ مرا هلوع و حریص آفریده و در پی آن از یک سو جزع و بی‌تابی را در وجودم نشانده و از یک سو بخل را؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»^۱. به راستی انسان حریص خلق شده، چون بدی به او رسد، بی‌تابی و جزع کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد». اگر حرص و بخل و جزع را در درون من نهاده‌اند، پس چرا با استعدادها و امکاناتی که به من داده‌اند، با زبان بی‌زبانی به من و تو گفته‌اند: نباید در دنیا بمانی، بلکه باید از دنیا بهره بردار باشی، نباید به دنیا بچسبی و خودت را خرج دنیا کنی، چرا که تو بزرگتر از دنیا هستی و دلت با دنیا پر نمی‌شود؟ آدمی را عجول^۲ (بسیار عجله کننده)، ظلوم^۳ (بسیار ستم کننده)، جهول^۴ (بسیار جاهل و نادان) و خواهنده بدی و ... آفریده و همه اینها را بار او کرده‌اند، پس چرا از سوی دیگر دستگاه خلقت به او گفته است، توبیش از هفتاد سال هستی و دارای امکانات و روابط پیچیده می‌باشی؟

این سؤال مدت‌ها گریبانم را گرفته بود تا اینکه گفتگویی نظرم را جلب کرد. عبدالله بن سنان از صادق آل محمد علیه السلام می‌پرسد: ملائکه برترند یا فرزند آدم؟ حضرت از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ می‌دهد: «خداوند در سرشت ملائکه تنها عقل را قرار داده و در ساخت بهائم و حیوانات تنها شهوت را گذاشته، اما در بافت آدم هر دو را ساخته است، پس آنکه عقلش را بر شهوت و هوایش غالب کند، بهتر از فرشتگان است و هر کس شهوتش را بر عقل چیره سازد، بدتر از بهائم است»^۵.

۱. معارج / ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۲. اسراء / ۸ و انبیاء / ۳۷.

۳. احزاب / ۷۲.

۴. احزاب / ۴.

۵. مشکاة الانوار، ص ۴۳۹.

فهمیدم، تمام این خطرات و ضعف‌ها را برای رشد من قرار داده‌اند تا برتر و بالاتر از فرشته‌ها شوم. اگر بافت و ساخت من تنها از عقل بود، دیگر چه برتری بر ملک داشتم. من اگر با این مانع‌ها و چسب‌هایی که در درونم قرار داده‌اند، زمین گیر نشوم و به دنیا نچسبم، هنر کرده‌ام. باید با این مانع‌ها و نقص‌ها و کشش‌ها مبارزه کرد تا به رشد رسید و آنها را زیر پا گذاشت و بالا رفت.

جوانی می‌گفت: نمی‌دانم چرا خدا این همه غرور و تکبر را در سینه ما قرار داده و از سوی دیگر گفته حق نداری افّ و کمترین توهینی به پدر و مادرت بکنی؟ من با این همه غرور، چه طور در مقابل خواسته نابحق آنها نایستم. اصلاً نمی‌دانم خدا چرا این همه دنیا را زینت کرده و در درون ما حُبّش را ریخته، ولی می‌گوید دل به اینها نبند که باید بگذاری و بروی؟ او ادامه داد: ای کاش فقط همین‌ها بود تا یک جوری خودمان با اینها کنار بیائیم؛ ولی بهره‌بردار از اینها را نیز آفریده، شیطان را می‌گوییم.

به او گفتم: آن غرور و تکبر برای این است که زیر پایمان بگذاریم و از آن بالا روییم، نه اینکه آن را بر گردهایمان سوار کنیم تا کمرمان بشکند، آن زینت دنیا و این دلدادگی برای این است که همچون زنبور عسل بهره‌بردار شویم و از شهد دنیا، عسل بسازیم، نه اینکه در بوستان بمانیم و دیگر به کندو باز نگردیم.

از مانع‌ها نباید ترسید، آنها را باید زیر پا گذاشت و از آنها پله ساخت. ما غرور، حرص، طمع و... را روی شانه‌هایمان گذاشته‌ایم، این بار سنگینی است. کمرمان را خم می‌کند و می‌شکند، ای کاش زیر پایمان می‌گذاشتیم و بالا می‌رفتیم.

رابطه پیمان و پیوندهای انسان با سود و زیان

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ

فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (رعد / ۲۵).

در این آیه، هم به خسران وجودی انسان (شکستن عهد فطری انسان) و هم به خسران انسان در مرحله عمل (قطع رحم و فساد در زمین) اشاره شده است.

۱- مراد از نقض عهد الهی

علامه طباطبائی می‌گوید: ظاهراً مراد از عهد الهی همان میثاق فطری انسان است که با زبان فطرت بر وحدانیت حق بسته شده است و این میثاق شامل میثاق انسان با انبیاء و اولیاء نیز در عمل به احکام و شریعت دین هم می‌شود. چرا که آنها از فروع میثاق فطری‌اند.^۱ پس می‌توان گفت شکستن پیمان‌های الهی شامل پیمان‌های فطری به توحید و ولایت معصوم علیه السلام و پیمان‌های تشریحی می‌شود.

یکی از پیمان‌های فطری انسان، پیمان بر پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام است. امام علیه السلام در

تفسیر آیه ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۲ می‌گوید: «نزلت هذه الآية في آل

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۴۴.

۲. رعد / ۲۰.

محمّد و ما عاهدهم عليه و ما أخذ عليهم من الميثاق في الذر من ولاية امير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليهم السلام بعده»^۱.

۲- مراد از بریدن پیوندها با اوامر الهی

علامه طباطبایی می‌گوید: مراد از امر الهی که خداوند فرمان به پیوند برقرار کردن با آن را داده، تمام دستورات و اعمالی است که در تشریح وارد شده است،^۲ یعنی آدمی باید به دستورات شریعت و مناسک دین عمل نماید و اگر پیوند خویش را با دین و مناسک سلوک ببرد، دچار لعنت و خسران خواهد شد.

در مناسک دین سخن از رابطه‌هایی است که این رابطه‌ها باید طبق دستور الهی سامان پیدا کند؛ رابطه انسان با خدا و غیب، با اولیاء الهی، با مردم و دیگران و رابطه انسان با خویشتن. این پیوندها و رابطه‌ها باید بر اساس دین خدا و امر الهی تنظیم شود، نه بر اساس پسند خود انسان. چنانچه قبلاً گفتیم، یکی از سرمایه‌های انسان ارتباط او با اجزای هستی است. انسان در این ارتباط‌هایش نمی‌تواند بی‌گدار به آب بزند و ضوابط و قوانین ارتباط را رعایت نکند، چرا که بی‌گدار به آب زدن همان و سرمایه را از کف دادن همان.

گناه که حاصل رعایت نکردن ضوابط ارتباط با اجزای هستی است، سرمایه‌های انسان را به تاراج می‌گذارد. کسی که می‌خواهد با سرمایه‌اش تجارت کند، باید قواعد تجارت را بداند و بی‌گدار کالایی را خرید و فروش نکند.

در روایتی امام صادق عليه السلام مراد از «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۳ را دو چیز معنا می‌کند: «نزلت فی رحم آل محمّد و قد یكون فی قرابتک؛ این آیه در مورد صله با آل محمّد و صله رحم با خویشان نازل شده است» و حضرت ادامه می‌دهند که: از کسانی نباشید که معنای آیه را به یک چیز اختصاص دهد،^۴ چرا که قرآن دارای ظاهر و باطن است.

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۹۳، ح ۸۰

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۴۵

۳. رعد / ۲۱

۴. نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۸۴

در روایتی از امام علیه السلام این آیه گونه معنا شده است: «هی رحم آل محمد معلقه بالعرش بقول: اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی، و هی تجری فی کل رحم».^۱

در این دو روایت دو مصداق از رابطه‌های الهی بیان شده، پیوند با خویشان و پیوند با امام و ولی خدا.

۳- مراد از فساد در زمین

راغب اصفهانی می‌گوید: فساد خروج چیزی از اعتدال است و ضدّ او صلاح است و این واژه در مورد هر چیزی که از حدّ اعتدال خارج شود، استعمال می‌شود.^۲

با توجه به این معنا، تمام نابسامانی‌هایی که در رفتار و کارهای ما ایجاد می‌گردد و باعث افراط و تفریط‌هایی در امور زندگی انسان می‌شود، مصداق فساد است و بر عکس تمام اعمال صالح و کارهای نیک که باعث صلاح زمین و رساندن انسان و جامعه به سعادت می‌شود، مصداق صلاح است.

در قرآن مصادیق فراوانی برای فساد در زمین ذکر شده، مانند محاربه با خدا و رسولش^۳ تا کم‌فروشی و تقلّب در معامله.^۴

ذکر این مصادیق ریز و درشت دلالت بر معنای وسیع «فساد در زمین» می‌کند. کسی که در اعمال و رفتارهایش از حدّ اعتدال خارج شود، گویی قواعد حرکت خویش و قوانین هستی را رعایت نکرده، چنین کسی گویا در قماری تمام سرمایه‌هایش را می‌بازد و چیزی جایگزین آن نمی‌شود.

۴- عاقبت نقض عهد، بریدن پیوندها و فساد

طبق این معنا می‌توان گفت در واقع فساد در زمین نتیجه شکستن پیمان با خدا و اولیاء او و همچنین رعایت نکردن پیوندهای انسان در هستی است. کسی که قواعد و ضوابط را پشت سر

۱. همان، ص ۴۹۵، ج ۸۹.

۲. مفردات راغب، ص ۴۲۵.

۳. مائده / ۳۱.

۴. هود / ۸۵.

می‌گذارد و می‌شکند، برای حرکت و زندگی موقت در دنیا راهی جز تلاش بر خلاف این قواعد و ضوابط ندارد. چنین انسانی در زندگی خویش همچون شناگری است که می‌خواهد خلاف جریان آب شنا کند، ممکن است لحظاتی تلاش نماید، ولی تمام قوا و توانایی‌ها را از دست می‌دهد و نتیجه‌ای جز غرق گردیدن و طعمه کوسه‌ها شدن ندارد؛ «اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار».

«لعن» به معنای دوری از رحمت و عدم برخورداری از کرامت است.^۱ لعن خداوند در آخرت به معنای عقوبت و عذاب است و در دنیا به معنای قطع شدن توفیق و رحمت الهی.^۲

در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است که: «یا بنی ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله عزوجل فی ثلاث مواضع» و بعد حضرت سه آیه را تلاوت نمودند^۳ که یکی همین آیه ۲۵ رعد است و دیگری آیه «فهل عسیتم إن تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا أرحامکم»^۴ و سومی آیه «الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل و یفسدوا فی الأرض أولئک هم الخاسرون»^۵.

چنانچه از مجموع این سه آیه فهمیده می‌شود، نتیجه نقض عهد و بریدن پیوند و فساد در زمین، چیزی جز لعنت الهی نیست که زمینه این لعنت و دوری از رحمت را خود انسان فراهم کرده چون سرمایه‌های وجودی را به هرز داده است (خسران). این لعنت الهی و خسران انسان هم در دنیا است، چرا که خود را از ابزار درک حقایق محروم کرده (فأصمهم و أعمی ابصارهم) و هم در آخرت، چرا که عقوبت حق را برای خود خریده است (لهم سوء الدار)، مانند کسی که سرمایه هنگفتی را بدهد و در مقابل خار و خاشاک و فضولات بگیرد.

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۵۰.

۲. مفردات راغب، ص ۵۰۵.

۳. نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۵، ح ۶۶.

۴. محمد / ۲۲.

۵. بقره / ۲۷.

موضوع چهاردهم

سود و زیان در پرتو کفران و شکر

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ (نحل / ۱۱۲).

در این آیه و آیات مشابه، سخن از زیانکاری در بهره‌گیری از نعمت‌های الهی است.

۱- شأن نزول:

برخی از مفسرین به استناد برخی از روایات، شأن نزولی را برای این آیه نقل کرده‌اند که گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه‌های کوچک می‌ساختند و گاهی با آن نجاسات بدن خود را پاک می‌کردند، اما سرانجام کار آنها به جایی رسید که مجبور شدند، همان مواد غذایی آلوده را بخورند.^۱

شاهد این تفسیر روایت امام صادق علیه السلام می‌باشد که حضرت بعد از بیان این شأن نزول، این آیه را تلاوت نمودند.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۳۱.

۲. نورالثقلین، ج ۳، ص ۹۱، ح ۲۴۷.

۲- توضیح آیه

شأن نزول آیه هر گروه و دسته‌ای باشند، مفهوم آیه روشن می‌سازد که سخن از سرزمینی است که اهل آن در نعمت‌های مادی و معنوی غرق بوده‌اند، ولی با کفران آن نعمت‌ها را از دست دادند و دچار خسران شدند.

در این آیه سه وصف برای این سرزمین می‌آورد و نعمت‌های مادی آنها را می‌شمارد:
(۱) امنیت اعم از امنیت در مقابل دشمنان و دستبرد کینه توزان، و امنیت در مقابل حوادث طبیعی.

(۲) سکون و اطمینان برای زندگی انسان که نتیجه وجود امنیت است.

(۳) وجود رزق فراوان به طوری که از هر مکانی روزی به سوی آنها سرازیر بود.
در آیه بعد، سخن از نعمت معنوی آنها یعنی آمدن رسول الهی برای هدایت زندگی دنیا و آخرت آنها است؛ «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^۱.
آنها هر دو نعمت مادی و معنوی را کفران کردند؛ کفران نعمت مادی با استفاده غیر صحیح و ضایع کردن از نعمت‌ها و کفران نعمت معنوی با تکذیب رسول.

۳- معنای کفران و شکر نعمت

شکر نعمت ابتدا به این است که توجه داشته باشیم که این نعمت از آن ما نیست، بلکه متعلق به خداوند است که در دست ما امانت سپرده است و بعد به این است که سپاس خدا را بر این نعمت بکند و مهم‌تر از همه، شکر نعمت به این است که امکانات و برخوردارگی که خدا در دست ما قرار داده را در جهت عبودیت او صرف کنیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما أنعم الله على عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد الله ظاهراً بلسانه فتم كلامه حتى يؤمر له بالمزيد»^۲. و «أدنى الشكر رؤية النعمة من الله من غير علة

۱. نحل / ۱۱۳.

۲. نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۸، ح ۱۹.

يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَةٍ وَتَخَالَفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَةٍ^۱ و «شکر النعمة اجتناب المحارم»^۲.

بنابراین معنای حقیقی شکر نعمت، مصرف کردن آن در مسیر ولایت حق است، نه ولایت شیطان و با توجه به اینکه ارتکاب محرمات پذیرش ولایت شیطان است، پس صرف نعمت در این مسیر کفران نعمت است.

کفر نعمت نیز یک مرحله این است که انتساب آن را به حق قطع کنیم و آن را به خاطر استحقاق خود بدانیم، نه فضل و رحمت خداوند. ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۳ و یک مرتبه ضایع کردن نعمت و درست استفاده نکردن از آن می‌باشد. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «پدرم ناراحت می‌شد از اینکه بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند؛ بلکه به احترام غذا دست خود را می‌مکید و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود، ظرف او را پاک می‌کرد و می‌فرمود: گاه می‌شود غذای کمی از سفره بیرون می‌افتد و من به جستجوی آن می‌پردازم به حدی که خادم منزل می‌خندد. سپس اضافه کرد: جمعیتی پیش از شما می‌زیستند که خداوند به آنان نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی‌جهت از میان بردند و خداوند برکات را از آنها گرفت و به قحطی دچارشان کرد»^۴.

و یک مرتبه این است که نعمت الهی که باید خرج ولایت او شود، خرج توسعه کفر و ولایت شیطان در عالم شود. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا﴾^۵.

بنابراین نعمت، نعمت است در صورتی که در مسیر ولایت حق و اولیاء حق مصرف شود و نقمت است، هنگامی که در مسیر توسعه ولایت شیطان در عالم یعنی کفر خرج شود. نعمتی شکر آن انجام شده است که در پرتو پرستش حق، در جای مناسب به مصرف برسد. پس شکر نعمت

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۲. نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۹، ح ۲۴.

۳. نحل / ۸۳.

۴. نورالتقلین، ج ۳، ص ۹۱، ح ۲۴۸.

۵. ابراهیم / ۲۸.

دو قید دارد، یکی مورد مصرف (شکل عمل) و دیگری جهت و هدف مصرف (نیت عمل)؛ مورد مصرف باید مورد رضای حق باشد مانند انفاق، بهره‌گیری برای عبادت و...، جهت مصرف نیز باید تنها حق و توسعه ولایت او در عالم باشد، مانند اینکه انفاق تنها برای خدا باشد. شاید این دو آیه به این دو قید اشاره می‌کند؛ «وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۱ و «وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۲.

۴- علت کفران و شکر

آنان که نعمت را امتیاز خود و استحقاق خویش می‌دانند و آن را به خود نسبت می‌دهند، نه به فضل و رحمت حق، چرا مسئولیتی در برابر نعمت داشته باشند. آنها چون قارون تصور می‌کنند به خاطر خلاقیت و علم و عقل خویش برخوردار شده‌اند، پس باید سر بر آستان عقل و علم و انانیت خویش بسایند. اینها خود پرستند و تنها باید از خود تشکر کنند. قارون گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۳. مسئولیت انسان در مقابل نعمت دایر مدار درک این مطلب است که دارایی‌ها از آن من نیست «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۴، بلکه از آن خداست و داده حق است. پس کفران ریشه در انکار خدا و نقش او در دارایی‌هاست و شکر ریشه در ایمان به حق و امانت بودن دارایی دارد. نعمت‌ها ملاک امتیاز من نیستند، بلکه مدار مسئولیت بیشتر من نسبت به کسی است که آن نعمت را ندارد.

۵- نتیجه شکر و ناشکری

نعمت‌ها، سرمایه‌هایی هستند که حق در دست من نهاده است، پس باید آنها را بکار بزنم و به سود برسانم. هم نعمت‌ها را زیاد کنم و هم صاحب نعمت را، یعنی خودم را. قرآن می‌گوید، رویش

۱. نحل / ۱۱۴.

۲. بقره / ۱۷۲.

۳. قصص / ۷۸.

۴. طلاق / ۷.

و زیادت تو و نعمت‌های در دستت در شکر نهاده شده و ناشکری و کفران نتیجه‌ای جز سلب نعمت و عذاب ندارد. ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱

در روایتی امام صادق علیه السلام نتیجه شکر را زیادت نعمت معنا می‌کند و بعد این آیه را تلاوت فرمودند.^۲ هر چند این معنا می‌تواند مصداق زیادت باشد، ولی ممکن است که بر زیادت و توسعه وجودی خود انسان نیز دلالت کند.

در آیه ۱۱۲ نحل به نتیجه دنیوی کفران اشاره دارد که خداوند اگر کمی عذاب به آنها بچشاند «أذاقها» لباس گرسنگی و ترس (محرومیت از نعمت) را بر آنها مسلط می‌کند، چه برسد به اینکه عذابشان در این دنیا بیشتر از چشاندن باشد.

در آیه ۷ ابراهیم اشاره به عذاب شدید افرادی دارد که چون سرمایه خویش را ضایع کردند، ما از آنها بازخواست می‌کنیم و نصیبشان چیزی نیست جز عذاب شدید.

۱. ابراهیم / ۷.

۲. نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۲.

موضوع پانزدهم

اسراف، کفران و خسران

﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْدُرْ تُبْدِيرًا * إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا

إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ (اسراء / ۲۶ و ۲۷).

در این دو آیه، اسراف مال از مصادیق پذیرش برادری شیطان دانسته شده است، در عین اینکه اسراف، مصداق واضح کفران و هدر دادن سرمایه و نعمت الهی است.

۱- متعلق انفاق در آیه

در آیه ۲۱ سه متعلق برای انفاق نامبرده شده است:

الف: ذی القربی و خویشاوندان: مراد از ذی القربی همه خویشاوندان، است نه فقط ذی القربی

و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اگرچه در برخی روایات مراد از ذی القربی اهل بیت دانسته شده است.

ولی باید گفت این مصداقی از آیه است.

در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که چون این آیه نازل شد، پیامبر از جبرئیل سؤال

کرد: مراد از مسکین را می دانم اما مراد از ذی القربی کیست؟ جبرئیل گفت: «هم اقاربک، فدعا

حسنًا و حسینًا و فاطمه فقال: ان ربي امرني ان اعطيكم مما افاء الله على. قال: اعطيتمكم

فدک».^۱ امام سجاد نیز در مجلس شام بعد از خواندن این آیه فرمودند: «فحن اولئک الذین

أمر الله عز و جل نبیہ ﷺ أن یؤتیہم حقہ».^۲

پس طبق این تفسیر مسلمین باید حق امام علیه السلام یعنی خمس را به او بپردازند و در زمان غیبت

امام علیه السلام باید این حق به حاکم شرع و مراجع تقلید پرداخت شود.

ب: مسکین و فقیر

ج: کسی که در راه مانده است و خرجی خویش را ندارد.

۲- معنای تبذیر و اسراف

در ادامه آیه از تبذیر و اسراف نهی می‌کند. طبق سیاق آیه می‌توان مراد از عدم تبذیر و اسراف را اعتدال و میانه‌روی در انفاق معنا کرد، چنانچه آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۳ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشای که مورد سرزنش قرار می‌گیری و از کار فرو می‌مانی».

امام صادق علیه السلام در تفسیر تبذیر در این آیه می‌گوید: «من أنفق فی غیر طاعة الله فهو مبذّر

و من أنفق فی سبیل الله فهو مقتصد (میانه رو و معتدل)».^۴

چنانچه در این روایت ملاحظه می‌شود، حضرت تبذیر را ناظر به سیاق آیه مربوط به انفاق در مال و به معنای انفاق مال در مسیر غیر حق می‌گیرند. چنانچه ما کفر و کفران را صرف نعمت در مسیر ولایت شیطان و شکر را بکارگیری مال و نعمت در مسیر ولایت حق معنا کردیم. پس تبذیر نوعی کفران است.

۱. نورالتقلین، ج ۳، ص ۱۵۵، ح ۱۶۲.

۲. همان، ح ۱۶۰.

۳. اسراء / ۳۰.

۴. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۸.

نکته دیگر در این روایت این است که حضرت به جای اینکه تَبذیر را معنا کند، مَبذّر و اسراف کننده را تعریف می‌نماید، چرا که سیره پیشوایان غالباً بر این بوده است که کاربردی سخن می‌گفتند و به جای تعریف مفاهیم به نشان دادن مصادیق و تجلّی آن مفهوم در انسان می‌پرداختند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام به مردی فرمودند: «اتق الله و لا تسرف و لا تقتر (کم گذاشتن انفاق) و کن بین ذلك قواماً (اعتدال) ان التبذیر من الإسراف، قال الله و لا تبذّر تبذیراً»^۱.

معنای آیه عام‌تر از ترک تبذیر در انفاق است و به معنای ترک تبذیر و اسراف در اموال می‌باشد. تبذیر در اصل از ماده «بذر» و به معنای پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه به مواردی اختصاص داده شده که انسان اموالش را در راه فساد و تباهی و به صورت غیر صحیح مصرف نماید؛ پس تبذیر ریخت و پاش کردن مال است همراه با اسراف.^۲

در روایتی آمده: پیامبر از مسیری عبور می‌کردند که یکی از یاران در حال وضو گرفتن بود و آب زیاد می‌ریخت، حضرت فرمودند: چرا اسراف می‌کنی. عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است. حضرت فرمودند: بله، اگر چه در کنار نهر جاری باشی.^۳

از مجموع این آیه و روایات فهمیده می‌شود که اسراف حق الله است چرا که مصرف کردن مال در غیر مسیر خداوند و اسراف نامیده شده است.

۳- اسراف مصداق کفران و خسران

خداوند بعد از نهی از اسراف و تبذیر در آیه ۲۷ علت این نهی را بیان می‌کند که اسراف کنندگان برادر شیاطین هستند، چرا که طبق آیه «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له

۱. همان.

۲. مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۵۳۰.

۳. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۷.

قرین» همراه هر انسانی که با گناه از یاد خدا غافل می‌شود، شیطانی قرار داده می‌شود. پس برادر شیطان شدن یعنی همراه شدن با شیطانی همانند خود که اهل اسراف و تبذیر است.

در ادامه آیه می‌گوید: «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» یعنی وجه همراهی با شیطان در این است که انسان اسراف کننده مانند شیطان نعمت‌های الهی و سرمایه‌های خویش را در مسیری غیر از اطاعت و عبودیت حق و به صورت غیر صحیح مصرف می‌کند. پس اسراف کفران است و کفران چیزی نیست جز از دست دادن سرمایه نعمت خداوند و زیان دیدن.

این آدم‌ها در مسیر ولایت شیطان حرکت می‌کنند و جالب است شیطانی که هنگام انفاق آدمی را از فقر می‌ترساند تا بخل بورزد «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»^۱ گاهی انسان را به اسراف و هدر دادن نعمت‌ها دعوت می‌کند. برای شیطان مهم این است که انسان در مسیر ولایت او حرکت کند، نه ولایت خداوند، حال با بخل باشد یا اسراف. مهم این است که زمین دایر و سرمایه‌های آدمی تبدیل به زمین بایر و شوره زار شود، فرقی نمی‌کند عامل شوره زاری بخل باشد یا اسراف یا هر دو. بخل و اسراف نیز به گونه‌ای به هم وابسته هستند، چون کسی که سرمایه‌ها را راکد می‌گذارد و با انفاق به جریان نمی‌اندازد، چاره‌ای ندارد به جز آنکه آنها را هدر دهد و در جای غیر صحیح خرج نماید.

علی علیه السلام از کنار زباله‌دانی می‌گذرد، غذاها گندیده‌اند، می‌ایستد و نگاه می‌کند و می‌فرماید: «هذا ما بخل به الباخلون»^۲. تو می‌بینی که بخل، نعمت‌ها را برایت نگه نمی‌دارد، که می‌گداند.

۱. بقره / ۲۶۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۵.

موضوع شانزدهم

زیانکارترین انسان‌ها

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ

أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم در اعمال چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده، با این حال خود می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند. (کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴)

در این آیه سخن از خسران و زیانکاری در اعمال است. چنانچه قبلاً گفته شد در برخی آیات سخن از زیانکاری نفس و وجود انسان است، اما گاهی صحبت از زیان آدمی در اعمال است که نتیجه آن همان خسران وجودی و از دست رفتن انسان می‌باشد.

۱- معنای خسران در اعمال

- انسان در زندگی دنیا کاری جز تلاش و سعی برای رسیدن به سعادت ندارد و هر انسانی نتیجه تلاش خویش را به دست می‌آورد و می‌بیند: ﴿إِنَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى * وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ

إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾^۱

- قیامت زمان دیدن و یادآوری سعی و تلاش انسان است. «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»^۱.
 - انسان در دنیا همچون تاجری است که می‌خواهد از کسب و سعی خود سودی به دست آورد، پس هدف سعی، کسب سود است و سود واقعی که انسان باید به دست آورد، سعادت اخروی است.
 - دو هدف برای انسانها در کسب و تلاششان متصور است؛ یکی رسیدن به دنیا و دیگری دستیابی به آخرت و قرب حق.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۲ و هر دو دسته فکر می‌کنند در حال پیمودن مسیر سعادت هستند.

- خداوند هر انسانی را در مسیر هدفش (دنیا یا آخرت) امداد می‌کند. «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ»^۳.

- انسان در تجارت و تلاش در زندگی دنیا، باید قواعد تجارت را رعایت کرد که اگر این قواعد را رعایت نکند، نه تنها سودی نمی‌برد، بلکه اصل سرمایه را از دست می‌دهد و یا سرمایه‌اش کاهش می‌یابد.
 امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «العامل علی غیر بصیرة کالسایر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعداً»^۴. کسی که مسیر سعی و تجارت را رعایت نکند، نه تنها به هدف و سود نمی‌رسد، بلکه از هدفش دور می‌شود.

۱. نازعات / ۳۵.

۲. اسراء / ۱۸ و ۱۹.

۳. اسراء / ۲۰.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱.

- کسی که هدفش در سعی و تجارت در زندگی دنیا است، در مرحله هدف گذاری قواعد تجارت را رعایت نکرده است چون انسان برای دنیا خلق نشده است، بلکه دنیا برای انسان خلق شده است. ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ و ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

الْأَرْضِ﴾^۲.

- مسیر سعی و تلاش و تجارت کسی که هدفش رسیدن به دنیا است، خود دنیاست و این گونه آدم‌ها تمام سعی و تلاششان را خرج دنیا می‌کنند. ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۳. هدف و مسیر حرکت برای آنها یکی است و در واقع اینها در یک دور و سردرگمی بین پیمودن مسیر و رسیدن به هدف قرار دارند. وقتی به دنیا می‌رسند، می‌بینند هنوز در مسیرند. پس دوباره تلاش می‌کنند تا به مرحله‌ای بالاتر برسند و وقتی به آنجا رسیدند، باز می‌بینند هدفشان این نبود و این سرابی بیش نیست. در واقع تمام اعمال اینها در مسیر دنیا و برای رسیدن به دنیا است، اگر چه این اعمال در ظاهر نیک باشد همچون انفاق، گذشت، نماز و روزه ...

- هدف حقیقی انسان که مطابق قواعد و ضوابط هستی است، سعادت اخروی و رسیدن به قرب و رضایت حق است؛ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۴ و ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُجُجَهُ

اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۵

۱. مؤمنون / ۱۴.

۲. لقمان / ۲۰.

۳. انعام / ۲۹.

۴. انعام / ۳۲.

۵. انسان / ۸ و ۹.

- مسیر صحیح انسان که انسان را به سعادت اخروی و قرب حق می‌رساند، بهره برداری از زندگی و حیات دنیوی است. دنیا تجارت‌گاه انسان مؤمن است. «الدنيا مزرعة الآخرة» و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...﴾^۱.

- هیچ تجارت دنیوی، انسان را از تجارت در دنیا برای رسیدن به آخرت نباید باز دارد؛ ﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾^۲ و ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّن رَّجُلٍ يَخْرُجُ مِّن بَيْتِهِ يُبْتَغَىٰ وَجْهَ اللَّهِ وَمِنَ التِّجَارَةِ﴾^۳.

نتیجه:

(۱) گاهی انسان در سعی و تجارت خویش چون هدف و مسیر تجارت او صحیح نیست، نه تنها به سود نمی‌رسد، بلکه اصل سرمایه را از دست می‌دهد و یا حداقل سرمایه‌اش کاهش می‌یابد. انسانی که هدف و مسیرش در زندگی دنیا، به دست آوردن و تلاش برای دنیاست، نه تنها سودی به دست نمی‌آورد، بلکه اصل سرمایه که عمر و توان، نعمت‌ها و دارائی‌ها و بالاخره اعمالش است را از دست می‌دهد، چرا که در تعیین هدف و انتخاب مسیر ضوابط و قواعد تجارت را رعایت نکرده است. «ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». چنین انسانی دچار خسران و زیان شده است. تلاش اینها چون فقط در مسیر دنیا است، در همین دنیا می‌ماند و به آخرت نمی‌رسد، حتی اگر خود عمل و تلاش خوب و نیکو باشد، نماز و روزه، انفاق و گذشت، عبادت و دعای کسی که تنها هدفش دستیابی به دنیا است، در همین دنیا خواهد ماند و در آخرت این تلاشها گم خواهد شد. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۴ و ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱.

۱. صف / ۱۰ و ۱۱.

۲. نور / ۳۷.

۳. جمعه / ۱۱.

۴. نحل / ۹۶.

پس اولین خسران این است که انسان خود را خرج دنیا کند، نه دنیا را خرج رشد و باروری خویش و رسیدن به حق و سعادت آخرت.

۲) گاهی انسان در یک سعی و تجارت، قواعد و ضوابط آن را رعایت نمی‌کند و زیان می‌کند، ولی خود متوجه زیان خویش است. چنین کسی می‌تواند تلاش را از سر بگیرد و زیان خویش را جبران نماید. او امید به جبران خسارت دارد؛ اما کسی که در جهل مرکب است و اصلاً توجه ندارد که زیان دیده است، خسارت او دو چندان است، چرا که او هیچ موقع به تلاش دوباره همراه با رعایت قواعد و قوانین تجارت، مبادرت نمی‌کند تا زیان را جبران کند.

انسانی که تمام آمال و آرزویش رسیدن به دنیا است و فکر می‌کند در این تلاش منفعت برده و به سود رسیده است با رسیدن به زینت دنیا و لذت‌های او در این جهل مرکب فرو می‌رود که عجب تجارت پرسودی بود «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا» پس باز هم به دنیا می‌پردازد و باز هم ضرر می‌کند، ولی متوجه نیست. او خود را در مسیر می‌پندارد و فکر می‌کند طبق ضوابط تجارت در دنیا حرکت می‌کند «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»^۲ شیطان و غرق شدن خود انسان در دنیا و مشغول شدنش به بازیچه‌ها، همه و همه عمل و تلاش او را برایش زینت داده‌اند. «أَفَمَنْ

زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۳ و «وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ»^۴

چنین انسانی نسبت به کسی که زیان کرده و متوجه زیانش است و به تلاش دوباره برای جبران آن می‌پردازد، در زیان بیشتری است، چون این حرکت و مسیر باطل را ادامه می‌دهد و تازه سرخوش و شاد است. عجب در عمل باعث سرخوشی پوشالی آنهاست. در روایات یهود و نصاری، خوارج، رهبانها و تارکان دنیا و منکران ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از مصادیق این آیه شمرده شده‌اند و آیه به آنها تفسیر شده است.^۵

۱. شوری / ۳۶.

۲. اعراف / ۳۰.

۳. فاطر / ۸.

۴. انفال / ۴۸.

۵. نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

از امام علیه السلام در مورد عجبی که عمل را فاسد می‌کند، سؤال شد، حضرت فرمودند: «العجب درجات، منها أن یزین للعبد سوء عمله فیراه حسناً، و یحسب أنه یحسن صنعا، و منها أن یؤمن العبد بربه فیمنّ علی الله عزوجل و لله علیه فیہ المنّة»^۱.

موضوع هفدهم

ناکامی در دینداری یک بعدی

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛ و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلائی بدو رسد روی بر می‌تابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیانکار آشکار. (حج / ۱۱)

موضوع آیه در مورد کسانی است که در دنیا و آخرت دچار خسران هستند و این ریشه در تذبذب آنها در دینداری دارد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

حرف: به طرف و کنار یک شیء گفته می‌شود. به کناره و لبه شمشیر و کوه نیز اطلاق می‌شود و به حروف الفباء حرف گفته می‌شود چون اطراف کلمه قرار می‌گیرند.^۱

اطمینان: استقرار و سکون و آرامش.^۲

فتنه: محنت و سختی.^۱

۱. مفردات راغب، ص ۱۲۸.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵۱.

۲- دین‌داری یک‌بعدی

در این آیه به یکی از اقسام دین‌داری و عبودیت حق اشاره می‌کند که کسانی هستند که دین‌داری و عبودیت حق را یک‌جانبه و یک‌بعدی قبول کرده‌اند، نه همه‌جانبه و در هر شرایطی. «علی حرف» می‌تواند به معنای لغوی آن باشد که اشاره به جانب و بعدی از ابعاد یک شیء دارد، یعنی این‌ها وجهی از دین و در شرایطی دین را پذیرفته‌اند و وجهی از دین و در شرایطی دین را نپذیرفته‌اند.

اینها مانند کسی می‌باشند که در لبه کوه ایستاده، پس ایمانشان متزلزل و غیر مستقر است و هر لحظه احتمال سقوط آنها می‌رود، مانند کسانی که به بهانه گرمی تابستان و سردی زمستان از جهاد در راه خدا طفره می‌رفتند. قرآن به اینها پاسخ می‌دهد که «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^۱ و آنها را با مقایسه با مجاهدین مذمت می‌کند. «يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»^۲.

همچنین «علی حرف» می‌تواند به معنای «سخن» باشد، یعنی کسانی هستند که ایمانشان بیشتر در حدّ زبان و اقرار زبانی است و ایمان در وجودشان نفوذ نکرده است. «أَمَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»^۳. دین و عبودیت حق داخل در وجودشان نشده است، بلکه این‌ها، برای رسیدن به منفعت و به جهت عافیت طلبی داخل در حریم دین شده‌اند. «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي

دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»^۴.

۱. همان.

۲. بقره / ۲۱۶.

۳. نساء / ۹۵.

۴. مائده / ۴۱.

۵. نصر / ۲.

هر دو معنا در مورد این آیه صحیح می‌باشد. در آیه سخن از دینداری کسانی است که در بعد خیر و منفعت به دین ایمان آورده‌اند، یعنی اگر در مسیر دینداری و عبودیت حق فایده و منفعت مادی به آنها برسد، به سکون و آرامش می‌رسند و بر عبودیت حق می‌مانند، اما اگر در مسیر دینداری سختی و فتنه‌ای به آنها برسد، از دینداری دست می‌کشند. اینها به جای اینکه همیشه و در هر حال تسلیم حق باشند «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»^۱ و در همه حال نظر به خواست او داشته باشند، دینداری خویش را به دست حوادث می‌سپارند. در هنگام سختی روشن می‌شود که دینداری اینها زبانی و ظاهری است. اینها نان به نرخ روز خورانی هستند که تنها دین را برای رسیدن به دنیا به استخدام می‌گیرند.

این گونه آدم‌ها در زندگی به جای اینکه اهل مدارا و تحمل مشکلات باشند، اهل «مداهنه» هستند، یعنی دینشان را خرج دنیایشان می‌کنند تا بهره بیشتری ببرد، بر خلاف مؤمنین که سختی‌ها را به جان می‌خرند تا دین بماند.

﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲. مؤمنین خیر و ریش انسان را در منفعت دنیوی نمی‌بینند، بلکه در مجاهده به اموال و انفس در مسیر حق می‌دانند. مؤمنین واقعی با سختی راحتند و در سختی، راحتی را جستجو می‌کنند. ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۳.

قرآن در جای دیگر این عافیت طلبان دیندار را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند و در ضمن اشاره می‌کند سختی و راحتی، عافیت و بلاء همه همه ابتلا و امتحان الهی است تا روشن شود شما چند مرده حلاجید. موضع‌گیری شما مهم است، نه وضعیت و موقعیت شما. ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ

۱. بقره / ۱۱۲.

۲. توبه / ۸۸.

۳. انشراح / ۵ و ۶.

إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿۱۰۹﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ (تنگ می‌کند رزق را) فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿۱۱۰﴾^۱

زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه ۱۱ حج سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: «هولاء قوم عبدوا الله و خلعوا عبادة من يعبد من دون الله و شكوا في محمد و ما جاء به، فتكلموا بالإسلام و شهدوا أن لا إله الا الله و أن محمداً رسول الله و أقرؤا بالقرآن و هم في ذلك شاكون في محمد و ماجاء به و ليسوا شكاکا في الله، قال الله عز و جل: «و من الناس من يعبد الله على حرف» یعنی علی شک فی محمد و ما جاء به. «فإن أصابه خير» یعنی عافیة فی نفسه و ماله و ولده، «اطمأن به» و رضی به، «و إن أصابته فتنة» بلاء فی جسده أو ماله...»^۲.

۳- عاقبت دینداری یک‌بعدی؛ «خسر الدنيا و الآخرة...»

در ادامه، قرآن عاقبت این گونه دینداری را زیان و باختن در دنیا و آخرت معرفی می‌کند. عاقبت طلبان دیندار در هنگام سختی و بلا از دین و عبودیت حق روی برتافتند با گمان اینکه سختی از آنها برطرف شود، ولی نه تنها سختی از آنها برطرف نشد، دین خویش را نیز از کف دادند. سختی می‌توانست سرمایه آنها شود تا رشد کنند و بیشتر به خدا پیوند بخورند، ولی به خاطر موضع‌گیری اشتباه خودشان سختی منجلاشان شد و از سختی دنیا هم با رها کردن خدا، نتوانستند برهند. اما مؤمنین از سختی بهره می‌برند و پیوندشان را با خدا محکم‌تر می‌نمایند و صلوات و رحمت حق و رستگاری آخرت را برای خود می‌خرند.

۱. فجر / ۱۵ و ۱۶.

۲. نورالتقلین، ج ۳، ص ۴۷۳، ح ۱۹.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۱.

زیانشان در دنیا به خاطر واقع شدن در سختی‌ها و رنج‌های دنیاست که از دنیا انفکاک ندارد «دارُ بالبلاء محفوفه»^۲، در حالی که آنها هیچ بهره و ثمری از آن نبردند. زیانشان در آخرت به خاطر این است که سرمایه خویش را در انتظار خوشی دنیا هدر دادند و در کوچه پس کوچه‌های منفعت و مصیبت دنیا، دین خویش را باختند و آرامش را نیافتند. انسان باید آرامش و راحتی را در درون خویش و موضع‌گیری نسبت به بیرون جستجو کند، نه در موقعیت بیرون که زینب در اوج مصیبت، همه چیز را زیبا می‌بیند؛ «ما رأیت الا جمیلاً».

۱. بقره / ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

آیاری شخصیت انسان با فضایل رفتاری

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (مؤمنون / ۱ تا ۱۱)

۱- تبیین مفاهیم آیه

فلاح: در اصل به معنای شکافتن است و در اصطلاح به معنای پیروزی و درک هدف است که دو نوع است: (۱) دنیوی، یعنی دستیابی به سعادت‌هایی که زندگی انسان با آنها نیکو می‌شود همچون بقاء، عزت و غنی. (۲) اخروی که در چهار چیز است: بقاء بدون فناء، ثروت و غنای بدون فقر، عزت بدون ذلت و علم بدون جهل؛ به خاطر همین گفته شده: «لا عیش الا عیش الآخرة».^۱

۱. مفردات راغب، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

بنابراین طبق این معانی، مفلح به معنای کسی است که به شکوفایی رسیده و تمام سرمایه‌های وجودی خویش را بارور کرده، چنین کسی به پیروزی و رستگاری نائل شده است.

۲- خصوصیات رستگاران

خداوند در این آیات خصوصیات رستگاران را بیان می‌کند و ابتدا با فعل ماضی (أفلح) می‌گوید مؤمنین رستگار شدند، یعنی گروهی از مردم در همین دنیا رستگارند، نه اینکه باید انتظار بکشند تا رستگاری را به چنگ آورند، سلوک آنها در زندگی به گونه‌ای است که همیشه و همواره در فلاح، رویش و پیروزی به سر می‌برند. رستگاریشان نقد است، نه نسیه. آن‌ها هم پیروزی دنیا را دارند (أفلح) و هم پیروزی آخرت را. وراثت فردوس و جنه آخرت را در همین دنیا به دست آورده‌اند؛ ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ان الله تعالى أعطى المؤمن ثلاث خصال: العزة في الدنيا و الفلاح في الآخرة و المهابة في قلوب الظالمين»، سپس حضرت این آیات را تلاوت نمودند.^۲ در این آیه بعد از ذکر مهمترین و ریشه‌ای‌ترین خصوصیت رستگاران، یعنی ایمان، برخی از خصوصیات رفتاری و اعمالی آنها را برشمرد، هر یک از این صفات بخشی از شخصیت انسان را آبیاری می‌کند و از شوره‌زار شدن انسان جلوگیری می‌نماید. البته در برخی از سوره‌ها چنین صفاتی در وصف «مصلین» آمده است، یعنی نمازگذار واقعی باید تمام این صفات را داشته باشد.^۳

الف: خشوع در نماز: خشوع در نماز به معنای این است که توجه انسان به گونه‌ای به عظمت پروردگار باشد که با درک فقر و ذلت خویش، در برابر آن عظمت یک فروتنی و تواضع قلبی در او پدید آید به طوری که نتیجه آن احساس فقر و تواضع در اعمال و جوارح او نیز جاری شود.^۴

۱. مؤمنون / ۱۰ و ۱۱.

۲. نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۲۷، ح ۴.

۳. معارج / ۲۲ تا ۳۴.

۴. میزان، ج ۱۵، ص ۶ و ۷.

کسی به رویش می‌رسد که فقر خویش را درک کند و از غیر خدا ببرد و این باید در نماز مؤمن تجلی یابد.

پیامبر ﷺ مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند، حضرت فرمود: «اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه»^۱.

در اینجا فقط خواندن نماز را راه رستگاری نمی‌داند، بلکه خشوع را راه پیروزی معرفی می‌کند. در برخی آیات دو مظهر خشوع در نماز یعنی رکوع و سجود به عنوان راه فلاح دانسته شده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعَبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲.

۳- دوری از لغو

لغو به معنای تمام افعالی است که برای انسان فایده‌ای در بر ندارد و در مسیر عبودیت حق نیست و مشغول شدن به آنها انسان را از مسیر آخرت و قرب حق باز می‌دارد. انسان باید سعی کند خود را از چنین افعال و اقوالی دور نماید.

ما گاهی برای اینکه از سؤالات و پرسش‌های وجودی خویش که ما را اذیت می‌کند، فرار کنیم، به سرگرمی‌ها روی می‌آوریم تا سرمان شلوغ شود و آن پرسش‌ها به سراغمان نیایند، در صورتی که آن سؤالات در ساخت و بافت ما هستند، سؤالاتی مانند چرا هستم، چرا باید باشم، چگونه باید باشم؟

علامه طباطبائی دوری از لغو را کنایه از بلندی همت و کرامت وجودی می‌داند.^۳

امام صادق علیه السلام: «أن يتقول الرجل عليك بالباطل أو يأتيك بما ليس فيك فتعرض عنه

الله»^۴.

۱. همان، ص ۵۲۸، ح ۱۱.

۲. حج / ۷۷.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۹.

۴. نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۲۹، ح ۱۶.

امیرالمؤمنین علیه السلام: «کل قول لیس فیہ لله ذکرٌ فهو لغو»^۱.

۴- پرداخت زکات

زکات در اینجا به قرینه ذکر نماز، مالی است که انسان در راه خدا انفاق می‌کند. این مال چنانچه قبلاً در جزءهای دیگر گفتیم، یکی از نتایجش ثبات وجود خود انفاق کننده است. اینها با انفاق هم خود را تطهیر می‌کنند و هم مالشان را.^۲ مراد از این زکات، زکات واجب نیست چرا که این آیات در مکه نازل شده، در حالی که زکات واجب مربوط به مدینه می‌باشد.

در سوره معارج یکی از خصوصیات مصلین این‌گونه بیان شده: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ

مَّعْلُومٌ ﴿۳﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۳.

۵- پاکدامنی و عفت جنسی

یکی از خصوصیات برای رستگاری، پاکدامنی و عفت جنسی است، چرا که عدم عفت و رها کردن شهوت خلاف قوانین هستی است و اگر کسی این ضابطه هستی را رعایت نکند و از آن تجاوز کند، نصیبی جز خسران و زیان ندارد. پس ارضاء این غریزه باید از طریق مشروع باشد تا انسان در روابطش، ضوابط هستی را رعایت کرده باشد. گناه یعنی عدم رعایت ضوابط هستی در زمینه رابطه ما با دیگران و هستی. ﴿فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۴.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «أبعد ما یكون العبد من الله اذ كان همه فرجه و بطنه»^۵.

۶- رعایت امانت و عهد

امانت به معنای چیزی است که به انسان سپرده می‌شود تا از آن محافظت نماید. علامه طباطبایی می‌گوید: ظاهر این لفظ در مورد اماناتی است که کسی به کسی می‌سپارد، اما از جهت

۱. همان، ح ۱۵.

۲. بقره / ۲۶۵.

۳. معارج / ۲۴ و ۲۵.

۴. مؤمنون / ۷.

۵. نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۳۰، ح ۲۵.

معنا می‌تواند عام‌تر از آن باشد و تمام امانات از جمله امانات الهی و اولیاء الهی و مردم را شامل می‌شود.^۱ پس مراد از رعایت امانت عدم خیانت در آن است. مراد از عهد، تمام پیمانها و تکالیفی است که مؤمن باید آنها را انجام دهد و مراد از رعایت عهد انجام آن تکالیف و نشکستن پیمانها با خدا و خلق خدا است.

۷- محافظت بر نماز

علامه طباطبایی مراد از محافظت بر نماز را، محافظت بر تعداد نماز می‌داند، به طوری که هیچ کدام از نمازهای واجب از انسان فوت نشود،^۲ ولی باید گفت ظاهراً محافظت بر نماز اعم از این مطلب است به دو دلیل:

الف: روایتی که محافظت بر نماز را به رعایت وقت، شرایط و آداب معنا کرده است. در تفسیر قمی آمده: «علی اوقاتها و حدودها».^۳

ب: در سوره معارج در شمارش اوصاف مصلین ابتدا می‌گوید: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۴ و بعد می‌گوید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»^۵؛ پس مداومت بر نماز و عدم ترک آن باید با محافظت بر نماز تفاوت داشته باشد. بنابراین مراد از محافظت بر نماز، اعم از عدم ترک و رعایت آداب و شرایط است و محافظت نقیض سهو و سستی در نماز می‌باشد. «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^۶.

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. معارج / ۲۳.

۵. معارج / ۳۴.

۶. ماعون / ۴ و ۵.

موضوع نوزدهم

پوچی محصول بی‌هدفی

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِضَرُونَ﴾ (نمل / ۴ و ۵)

در این آیه سخن از پوچ گرایان و بی‌هدفانی است که در دنیا و آخرت در عذاب هستند.

۱- تبیین مفاهیم آیه

عمه: تردید در امری که ناشی از تحیر و سرگردانی است.^۱

۲- بی‌هدفی، زمینه پوچی و تحیر

کسانی که برای خود استمراری بعد از مرگ قائل نیستند و به تکذیب معاد می‌پردازند، و یا آنقدر غرق دنیا می‌شوند که تمام آمال و آرزویشان رسیدن به دنیا می‌شود و هدفی ماورای این دنیا ندارند، پس از مدتی چریدن و خوردن دچار سردرگمی و حیرت می‌شوند. اینها به خاطر عدم ایمان به معاد به اعمالشان مشغول می‌شوند و روز را شب و شب را روز می‌کنند، ولی آخر این سؤال به سراغشان می‌آید که بالاخره چی؟

۱. مفردات راغب، ص ۳۸۹.

اگر انسان به زندگی بالاتری نسبت به زندگی دنیا اعتقاد نداشته باشد، همه چیز پوچ پوچ است، اگر چه اعمالش نیک باشد. انجام عمل نیک برای چنین آدمی بی‌فایده و حماقت است و اعمال خلاف نیز دیگر برایش خسته کننده و تکراری می‌شود. اصلاً برای چنین کسی خوبی و بدی معنا ندارد.

در این آیه، بعد از آنکه سخن از کسانی می‌کند که به استمرار خویش در آخرت عملاً اعتقادی ندارند، دو نتیجه را بر این عدم ایمان مترتب می‌کند:

الف: زینت عمل:

غایت چنین کسی، عمل او می‌شود و معیارهای خوب و بد بودن اعمال از دست می‌رود. او تمام اعمالش را خوب می‌بیند، چون مشغولیتی وراء همین کرده‌ها ندارد و حتی اعمال زشت خود را عین خوبی می‌بیند. ارزشها برایش دگرگون می‌شود. آلودگی در نظر او پاکی، زشتی‌ها نزد او زیبایی، بدبختی‌ها سعادت و پیروزی محسوب می‌شود. همه این‌ها برای این است که باید به چیزی مشغول شود:

جالب است که در آیه مورد بحث تزئین عمل به خدا نسبت داده شده است، در حالی که در هشت آیه به شیطان و در ده مورد به صورت فعل مجهول آمده (به کسی نسبت داده نشده) است. اما اینکه به خدا نسبت داده شده به خاطر اینکه او سبب اصلی حوادث و افعال در عالم است. این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجاً به آن خو می‌گیرد و حس تشخیص او دگرگون می‌شود، و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده می‌شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بی‌واسطه آنها هستند، و اگر به صورت فعل مجهول آمده چون طبیعت عمل چنین است که بر اثر تکرار، ایجاد حالت و ملکه و عشق و علاقه می‌کند.^۱

ب: تحجیر و سرگردانی

بعد از مدتی که انسان از بی‌هدفی به عمل خویش مشغول شد، چون درد فراغ و قرب حق با خلقت او سرشته شده است، باز از خود سؤال می‌کند که زندگی به چه درد می‌خورد. هدفی ندارد تا پشتوانه حرکت او باشد و از عمل و تکرار عمل نیز خسته شده است؛ خواه این عمل خوب باشد

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۹۸.

که عمل خوب با وجود بی‌هدفی توجیهی ندارد و خواه این عمل بد باشد که عمل بد و گناه خلاف خمیر مایه وجودی اوست.

این خستگی از راه طی شده و این بی‌هدفی برای حرکت جدید، او را در اصل حیات مردّد می‌کند و گیجی و تحیر را به همراه می‌آورد. این گیجی می‌تواند زمینه جستجو و پیدا کردن هدف را فراهم کند، ولی اگر استفاده نکرد و پاسخی قانع‌کننده به خویش نداد، خود را پوچ و پوک می‌یابد.

«پوچی هنگامی مطرح می‌شود که انسان مصرف و هدف نداشته باشد و این پوچی گاهی در شکل بی‌تفاوتی و گاهی در شکل عصیان و طغیان و گاهی در شکل دم‌غنیمتی (فعالاً خوش باش) و گاهی در شکل انتخار و خودکشی جلوه می‌کند و بهترین شکل این پوچی همین آخری است. از پوچی زندگی باید به مرگ پناه برد. این پوچی از مرگ برنخاسته، از خود زندگی و از بی‌باری زندگی ریشه گرفته است.»^۱

پس مهم‌ترین و دردناک‌ترین عذاب انسان بی‌هدف و بی‌اعتقاد به آخرت، همین تحیر و پوچی است. این عذاب به خاطر درکی در وجود انسان است؛ درک وجود فاصله بین آنچه که هست (به خاطر موضع‌گیری خود) و آنچه که باید باشد (به خاطر استعدادها و سرمایه‌های وجودیش). «اولئک الذین لهم سوء العذاب». این عذاب دنیوی اوست.

اما عذاب اخروی آنها این است که توشه‌ای ندارند و از آنها در مورد سرمایه‌های وجودی (عقل و ایمان و...) سؤال می‌شود و حتی اعمال خوبشان نیز از بین می‌رود. «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا»^۲. علامه طباطبائی می‌گوید: زیانکارتر بودن چنین کسانی در آخرت به خاطر این است که اعمال خوبشان نیز از بین می‌رود.^۳

۱. مسئولیت و سازندگی، ص ۲۵ و ۲۶؛ علی صفائی حائری.

۲. کهف / ۱۰۵.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴۲.

موضوع بیستم

سستی ولایت بیگانه

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنكبوت / ۴۱)

در این آیه سخن از خسران و زیانی است که نصیب انسان می‌شود، هنگامی که ولایت و سرپرستی غیر خدا را به گردن بگیرد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

وهن: در لغت به معنای ضعف است^۱ و در اینجا کنایه از سستی و پوشالی بودن می‌باشد.

۲- دو نوع سرپرستی و ولایت:

وقتی نگاهی گذرا به تاریخ انسان بیندازیم، خواهیم دید که دو نوع ولایت و سرپرستی همواره بوده است؛ یکی ولایت خدا و اولیاء او و دیگری ولایت شیطان و طواغیت. هیچ انسانی نمی‌تواند بگوید من ولایت کسی را به گردن ندارم.

۱. مفردات راغب، ص ۶۱۸

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ

الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾.^۱

جالب است که در این آیه ولایت مؤمنین، از آن خدا دانسته شده است، یعنی آنها یک ولیّ بیش ندارند و اگر ما انبیاء و امامان را نیز ولیّ مؤمنین می‌دانیم، چون ولایت آنها همان ولایت الله است؛ اما ولایت غیر مؤمنین از آن اولیاء متعدد دانسته شده است، یعنی طواغیت عالم متعدد هستند و آنها در عرض هم ادعای ولایت انسان را دارند و کسی که ولایت خدا را نپذیرد باید ولایت اولیاء مختلفی را بپذیرد.

در آیه ۴۱ عنکبوت نیز می‌گوید کسی که از ولایت خدا شانه خالی کند، باید ولایت اولیاء متعدد را بپذیرد.

۳- سستی و پوشالی بودن ولایت غیر خدا

ما چرا به ولایت شرق و غرب، این مکتب فکری و آن ایسم، این نحله عرفانی و آن مکتب روحی، سر می‌سپاریم و از آنها تبعیت می‌کنیم؟ پذیرش ولایت آنها به طور عمده می‌تواند دو علت داشته باشد؛ یا به دنبال بدست آوردن منفعتی از سوی آنها هستیم و یا از ترس هیبت و ابهتشان به آنها روی می‌آوریم.

قرآن در مورد برخی از منافقان می‌گوید، آنها از ترس اینکه به حادثه ناگواری دچار شوند و یهود و نصاری به کمکشان بیایند، به آنها تمایل پیدا کردند ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ (حادثه ناگوار).^۲

ما برخی وقت‌ها فکر می‌کنیم منفعتی در پذیرش ولایت غیر خدا بر ایمان هست، ولی نمی‌دانیم که آنها به دنبال منافع خود می‌گردند و می‌خواهند از نردبان ما به منافع خویش برسند.

۱. بقره / ۲۵۷.

۲. مائده / ۵۲.

قرآن می‌گوید، شما آن‌ها را دوست دارید، ولی آنها شما را دوست ندارند. ﴿هَاتَتْكُمْ أَوْلَاءَ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ﴾^۱.

در آیه ۴۱ عنکبوت برای اینکه بگوید از ولایت غیر خدا نصیب و منفعتی به شما نمی‌رسد و ضرری از شما دفع نمی‌شود، مثالی می‌زند، می‌گوید: مثل ولایت غیر خدا مانند خانه عنکبوت است که اسم خانه را به یدک می‌کشد، ولی از فواید خانه که محافظت از سرما و گرما، آرامش و... است در آن خبری نیست؛ و مثل کسانی که ولایت غیر خدا را می‌پذیرند، مانند خود عنکبوت است. هر چه چقدر خانه عنکبوت می‌تواند، عنکبوت را حفظ کند، ولایت غیر خدا آنها را حفظ می‌کند.

قرآن می‌گوید نتیجه تکیه کردن‌ها و اعتمادها از دست دادن‌ها و سوختن خود ماست ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^۲ و در نتیجه تنور بیگانه را گرم کردن و اجاق او را شعله‌ور ساختن و راه او را روشن کردن و آخر سر هم چوب نیم سوخته ماندن. خانه عنکبوت، سست‌ترین خانه در میان خانه‌های حیوانات است که با نسیمی ویران می‌شود و خود عنکبوت را به دام می‌اندازد؛ تمسک به ولایت بیگانه به دام افتادن است نه حفاظت. جالب است که ما گاهی از روی ترس هیبت و ابهت به بیگانه اعتماد می‌کنیم و ولایتش را می‌پذیریم، در صورتی که او خود از درون ترس را به همراه دارد و برای پوشاندن آن ترس و ترساندن ما ژست قدرت می‌گیرد و مانور جنگی راه می‌اندازد. ﴿سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾^۳ شرک و کفر چون بر خلاف ناموس خلقت انسان و هستی است، عامل تشمت و ترس است. همچنین اولیاء طاغوت هر یک از دیگری می‌ترسد، چون دعوی آنها بر سر دنیا و منافع دنیاست، پس هیچگاه نمی‌توانند از دنیا بگذرند.

۱. آل عمران / ۱۱۹.

۲. هود / ۱۱۳.

۳. آل عمران / ۱۵۱.

قرآن برای ترسیم ابهت پوشالی اولیاء طاغوت، مثال قارون را می‌آورد که مردم حسرت آن را می‌خوردند. ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾^۱. اما دیر یا زود این ابهت پوشالی فرو خواهد ریخت، چنانچه ابهت قارون شکسته شد. ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴾^۲.

در پایان آیه می‌گوید، این مثال برای کسی است که درک و شعور داشته باشد. این درک در مورد سستی خانه عنکبوت نیست چرا که این سستی روشن‌تر از خورشید در آسمان است، بلکه در مورد پوشالی بودن و سستی تمسک به ولایت بیگانه و غیر خداست.

۱. قصص / ۷۹.

۲. همان / ۸۱.

موضوع بیست و یکم

رابطه زیان در عمل و زیان در اعتقاد

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛

سپس، سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند. (روم / ۱۰)

در این آیه رابطه خسران در عمل و بدکاری با خسران در اعتقاد به آیات الهی ترسیم شده است.

۱- تبیین مفاهیم آیه

السُّوأى: از هر چیز قبیح و بد با این واژه تعبیر می‌شود.^۱

۲- بازگشت عمل و نتیجه آن به انسان

یک وقت می‌گوئیم نتیجه عمل به خود انسان باز می‌گردد و مرادمان در ظرف قیامت است. این مطلب درستی است ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾. جزاء (کیفر و پاداش) مربوط به قیامت است.

۱. مفردات راغب، ص ۲۷۶.

اما یک موقع می‌گوئیم نتیجه عمل با خود عمل است و در همین دنیا به انسان می‌رسد. عمل خوب برای عامل آن و عمل بد نیز برای مرتکب شونده آن است. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^۲ این آیه پیوستگی عمل به عامل را می‌رساند، چه نیک باشد و چه سوء، اما برخی آیات می‌گویند، عمل صالح نفعش را برای صاحبش به همراه دارد و عمل بد ضررش به عاملش می‌رسد و بر ضد او کار می‌کند. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۳.

بافت و ساخت انسان به گونه‌ای است که عمل از او انفکاک ناپذیر است. نیت و تعلق وجودی انسان به یک عمل و اثر آن عمل در وجود انسان، همه همه غیر از عامل نیست. پس قانون خلقت است که انسان صالح رشد می‌کند با عملش و انسان غیر صالح سقوط می‌کند با عملش و اگر نه خدا نمی‌خواهد به کسی ظلم کند.

انفکاک ناپذیری عمل و اثر آن از آدمی مربوط به حیات دنیاست، ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۴ از «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» که مربوط به قیامت است، می‌توان فهمید که جمله قبل مربوط به حیات دنیوی و اثر عمل در عامل در دنیاست. طبق این قاعده، اگر انسان اعمال بد و ناشایست انجام دهد، به تدریج توسعه این اعمال در وجود آدمی عواقب بدی به همراه خواهد داشت. اگر آب توبه عمل و آثار آن را از وجود انسان نشوید، توسعه گناه عواقب معرفتی و اعتقادی بدی برای انسان خواهد داشت. درست مثل درختی که ابتدا شاخه‌هایش آفت می‌گیرد، ولی اگر سم پاشی مناسب صورت نگیرد، این آفت گسترش پیدا می‌کند و به تدریج به ریشه می‌زند و ریشه را می‌خشکاند.

۱. نجم / ۳۱.

۲. اسراء / ۷.

۳. فصلت / ۴۶.

۴. جاثیه / ۱۵.

۳- تأثیر عمل بر اعتقاد و باورهای انسان

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الایمان لا یكون الا بعمل و العمل منه و لا یشیت الایمان الا بعمل». امام علیه السلام در این روایت به دو نکته اشاره دارد: یکی اینکه عمل ناشی از ایمان است و اگر عمل نباشد معلوم است که ایمانی در انسان شکل نگرفته است، دیگری اینکه ثبات ایمان مربوط به عمل طبق آن ایمان است.

از مطلب دوم فهمیده می‌شود که اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، ایمان را در خود تقویت کرده است و اگر عمل بدی مرتکب شود، ایمان به خدا را در خود تضعیف کرده و ایمان و تعلق خود را به شیطان تقویت نموده است.

لقمان در جمله‌ای این رابطه متقابل را به خوبی ترسیم می‌کند: «فمن یؤمن بالله یرصدق ما قال الله و من یرصدق ما قال الله یفعل ما امر الله، و من لم یفعل ما امر الله لم یرصدق ما قال الله فان هذه الأخلاق یشهد بعضها لبعض فمن یؤمن بالله ایماناً صادقاً یعمل لله خالصاً ناصحاً و من یعمل لله خالصاً ناصحاً فقد آمن بالله صادقاً»^۱.

در آیه ۱۰ سوره روم دقیقاً به تأثیر عمل بر اعتقاد و باورهای آدمی اشاره می‌کند، چرا که می‌گوید نتیجه توسعه اعمال سوء در انسان، تکذیب آیات و مسخره کردن آنها است. «آری گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می‌افتد و روح ایمان را می‌خورد و از بین می‌برد و کار به جایی می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی و فراتر از آن استهزاء آن آیات درمی‌آورد»^۲. ارتکاب گناهان پی در پی سبب می‌شود که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیریم و سرانجام ریشه بسیاری از مقدسات را بزنییم.

اگر می‌بینیم بعضی از مواقع ریشه‌ای‌ترین اعتقادات مانند معاد، امامت، معارف قرآن یا قیام سید الشهداء با زبان طنز و... در جامعه توسط برخی از اشخاص به سخره گرفته می‌شود، باید بدانیم که پیام این آیه و سنت الهی شامل حال آنان شده است.

۱. میزان، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۷۴.

«در خطبه معروف حضرت زینب که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود، این آیه با همین پیام که گناه و تکرار آن ریشه اعتقاد را می‌زند، استفاده شد. آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفر آمیز و اشعار معروفی منکر وحی و نزول قرآن شد و آنها را به سخره گرفت، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر ﷺ این آیه (روم، ۱۰) تلاوت فرمود، یعنی این انکار و تمسخر تو ریشه در بدکاری، شرابخواری، میمون بازی و... دارد».^۱

و اگر می‌بینیم ابن ملجم‌ها دست خود را به خون فرق ولیّ خدا آغشته می‌کنند، ریشه در گناهان انبوهی دارد که سینه را چرکین کرده و قلب را سخت.

^۱ تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۷۵.

موضوع بیست و دوم

تجارت پر سود

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ

تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ لِيُؤْتِيَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر / ۲۹)

در این آیه سخن از تجارت بدون کساد و پرسودی است که انسان می‌تواند در حیات دنیوی انجام دهد تا هم دنیا را آباد کند و هم آخرتش را.

۱- تبیین مفاهیم آیه

تبور: در اصل به معنای شدت کساد است و از آنجا که شدت کساد منجر به فساد می‌شود به معنای هلاکت هم آمده است.^۱

یوقی: استیناء و أخذ یک یک چیز به طور کامل.^۲ در اینجا به معنای اعطاء اجر و پاداش به طور کامل می‌باشد.

۱. مفردات راغب، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۶۰۱.

۲- کالای تجارت اخروی

در فرهنگ قرآن، دنیا همچون تجارت خانه‌ای ترسیم شده که دو نوع تجارت در آن امکان دارد؛ تجارت همراه با کسادی و بدون سود و تجارت همراه با رشد سرمایه. تجارت اولی متاعش دنیاست و تجارت دومی متاعش از جنس آخرت است.

﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ﴾^۱ در این آیه سخن از تجارت دنیوی است که

سودی برای آخرت ندارد. اما متاع تجارت اخروی کدام است؟

در آیه مورد بحث ۴ کالا را برای تجارت اخروی ذکر کرده است:

الف: تلاوت قرآن؛ مطمئناً مراد از تلاوت تنها خواندن قرآن نیست، بلکه چنانچه در ذیل آیه مربوط به جزء اول روایت آوردیم مراد «حق تلاوت» است که شامل خواندن، قرآن فهم و تدبّر در معارف آن و عمل کردن می‌باشد.

ب: اقامه نماز؛ مراد از اقامه نماز استمرار بر آن و همراه با آداب و شرایط و به موقع به جا آوردن می‌باشد. در بحث‌های گذشته برخی از آیات مرتبط آورده شد.

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۲ سؤال شد، حضرت

فرمود: مراد ترک نماز و سستی در خواندن نماز است.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز «ساهون» را «غافلان» معنا می‌کند و ادامه می‌دهند: «واستهانوا

بأوقاتها»^۴.

ج: انفاق در پنهان و آشکار؛ مراد از انفاق از رزق، انفاق مالی و غیر مالی است، هر چند که

آنچه بیشتر به ذهن ما می‌آید، انفاق مالی است. پس مراد از انفاق هر نوع خدمت به خلق می‌باشد.

۱. جمعه / ۱۱.

۲. ماعون / ۵.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۷۸، ح ۸.

۴. همان، ص ۶۷۷، ح ۴.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۱ می‌گوید: «انّ معناه ومِمَّا عَلَّمْنَا هُمْ يَبْتَئُونَ»^۲ انفاق از علم از مصادیق انفاق است.

انفاق مخفیانه برای دوری از ریا و دستیابی به اخلاص است و انفاق آشکار به منظور فرهنگ کردن آن در جامعه و تشویق دیگران است و نتیجه هر دو آرامش روحی (عدم خوف و حزن) است. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳.

چنانچه مشاهده شد، در آیه مورد بحث سخن از کالاهایی از جنس «اعمال» است، ولی در برخی از آیات سخن از کالاهایی پر سود است که سود اعمال نیز بستگی به آنها دارد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۴.

۳- هدف و نتیجه تجارت

در ادامه آیه مورد بحث هدف تاجران را از این سرمایه گذاری بیان می‌کند:
الف: دادن مزد و پاداش عمل آنها به صورت کامل و بدون کم و کسری «لِيُوفِيَهُمْ أَجْرَهُمْ».
 گویا تاجران طلبکار هستند و خداوند بدهکار آنها. شاید جمع آوردن «أجر» اشاره به این داشته باشد که چون اعمال اینها متعدد بود، برای هر یک اجر متناسب داده می‌شود؛ اجر نماز تفاوت دارد با اجر انفاق.

ب: بخشش از فضل حق؛ «يزيدهم من فضله»

۱. بقره / ۳.

۲. نور التقلین، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱۳.

۳. بقره / ۲۷۴.

۴. صف / ۱۰ و ۱۱.

علامه طباطبایی می‌گوید: ممکن است مراد از زیادت و افزونی، مضاعف و دو چندان کردن ثواب باشد، چنانچه در قرآن آمده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالِهَا»^۱ و احتمال دارد مراد چیزی غیر از افزونی ثواب اعمال باشد، چنانچه در آیه آمده: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»^۲.

در روایتی از پیامبر ﷺ در مورد «و یزیدهم من فضله» آمده است: «هو الشفاعة لمن وجبت له النار ممن صنع إليه معروفاً فی الدنيا»^۴، یعنی فضل و افزونی به مقام شفاعت کردن برای دیگران معنا شده است.

۱. انعام / ۱۶۰.

۲. ق / ۳۵.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۴۴.

۴. نورالتقلین، ج ۴، ص ۳۶۰، ح ۷۳.

موضوع بیست و سوم

رشد در خدا باوری و خسران در خدا فراموشی

﴿صَبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ * وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ

نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص / ۱۷، ۳۰ و ۴۵)

در این سه آیه، سخن از یک موضع گیری واحد در برابر سختی و بلاء و همچنین نعمت و توانایی است و آن موضع گیری چیزی نیست جز توجه به خدا در هر دو حالت.

۱- تبیین مفاهیم آیه

آید: کنایه از قدرت و قوت است^۱ و شامل هرگونه نعمت و دارایی هم می شود. امام باقر علیه السلام می فرماید: «... الید فی کلام العرب القوة و النعمة»^۲.

اَوَّابٌ: در اصل به هر گونه رجوعی گفته می شود که از اراده ناشی شود. اَوَّابٌ صیغه مبالغه است و اشاره به این دارد که کسی بسیار به سوی پروردگارش رجوع می کند و در هر حالی از او غافل نمی شود.

۱. مفردات راغب، ص ۶۱۱.

۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۴۴، ح ۱۰.

۲- خدا خواهی در همه صحنه‌ها:

در این سه آیه، از سه نماد و نمونه صبر و شکر نام برده شده است که در هر حالی خدا را فراموش نمی‌کنند. در آیه ۱۷ خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌کند و می‌گوید: «ای پیامبر در برابر سختی‌های رسالت و زخم زبان‌ها و آزار مردم صابر باش»، بعد از داوود علیه السلام به عنوان اسوه صبر در برابر سختی‌ها و نمونه شکر در برابر راحتی‌ها و نعمت‌ها سخن می‌گوید. حضرت داوود علیه السلام صاحب قدرت و نعمت فراوانی بود؛ هم کوهها و پرندگان و موجودات در تسخیر او بودند و هم صاحب قدرت و حکومت بود و هم دارای قوت جسمانی بود و در کنار همه اینها در رسالت خویش مورد آزار قرار می‌گرفت. او مقهور سختی‌ها و دارائی‌ها نبود، بلکه او اواب بود.

آیه ۳۰ در مورد سلیمان علیه السلام فرزند داوود علیه السلام است که نماد قدرت و دارائی است و همیشه شکرگزار آن و اگر لحظه‌ای غافل شد و با دیدن نعمت، در نعمت ماند و آن را آیه و نشانه حق نگرفت، باز به سوی خدا بازگشت. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۱. سلیمان علیه السلام می‌داند که خیر و شر دنیا فتنه و آزمایشی بیش نیست. «...وَيَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۲ و او باید در همه حال اواب و رجوع کننده به خدا باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود روزی سلیمان علیه السلام به اصحاب خویش گفت: «ان الله تبارك و تعالی قد وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي، سخر لي الريح و الإنس و الجن و الطير و آتاني من كل شيء»^۳.

۱. ص ۳۵.

۲. انبیاء / ۳۵.

۳. نوالثقلین، ج ۴، ص ۴۵۸، ح ۵۰.

آیه ۴۵ در مورد ایوب پیامبر است که در بخشی از زندگی دارای صحت، اهل و مال بود، ولی در این حال کفران نکرد و همیشه متوجه خدا بود و در پاره‌ای از حیات مبتلای به مرض، از دست دادن مال و اهل شد، اما باز هم به خدا رجوع می‌کرد و صابرا نه خدا را می‌خواند. در مورد این سه پیامبر یک موضع‌گیری مشترک بیان شده است و آن «اواب» است. آنها نه در سختی ماندند و زانوی غم در بغل گرفتند تا از خدا غافل شوند و نه در دارائی و نعمت غرق شدند تا خدا را فراموش کنند. آنها از سختی و نعمت گذر کردند و به سوی خدا بازگشتند. آنها از هر حالتی بهره برداری کردند و هر حالتی را سرمایه قرار دادند و آن را به سود رساندند. انسان باید مانند زنبور عسل باشد که در گلستان نمی‌ماند؛ از گلستان شهد جمع می‌کند و دوباره به کندو باز می‌گردد و از شهد عسل می‌سازد و همچنین باید مانند شتر باشد که در سختی بیابان و در بین خارها و زیر آفتاب گرم قدم می‌زند و از این سختی شیر و گوشت برای انسان به ارمغان می‌آورد.

۳- خدا فراموشی در نعمت و...

در موضوع هفدهم، سخن از گروهی رفت که در هنگام نعمت، سکون پیدا می‌کنند و دیندار هستند و در هنگام سختی به خدا پشت می‌کنند. در بالا گذشت که برخی در همه حال خدا را می‌یابند و او را می‌خوانند. در این قسمت طبق آیات قرآن فهرست وار در مورد عده‌ای سخن می‌گوئیم که در هنگام نعمت دچار خدا فراموشی می‌شوند و در هنگام سختی موضع‌گیری‌های متفاوتی دارد. خدا فراموشی آنها دارای تفاوت‌هایی است که ریشه در روحیات و شدت غفلت آنها در حال نعمت دارد و واکنش متفاوت آنها در برابر سختی نیز مربوط به میزان توجه و غفلت آنها می‌باشد.

در فرهنگ قرآن از دارائی تعبیر به «نعمت، رحمت، خیر، برطرف شدن ضرر، نجات» شده است و از سختی و بلاء تعبیر به «شر، ضرر، سیئه، برداشتن رحمت» شده است.

– در نعمت: نسبت دادن آن به خود – در سختی: خواندن خدا

﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

- در نعمت بعد از رفع سختی: ادعای استحقاق خود - در سختی: یأس و قنوط
﴿لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُوسٌ قَنُوطٌ ۖ وَلَكِن أَدْقْنَا رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَكُنَدِيْقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾^۲.

- در هنگام برطرف شدن سختی: بی توجه و غافل - در سختی: خواندن خدا در همه حال
﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳.

- در نعمت: مست و شاد - در سختی: مأیوس و ناامید
﴿وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾^۴.

- در نعمت: مست و شاد - در سختی: کفور و ناسپاس
﴿فَإِن أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾^۵.

- در نعمت بعد از رفع سختی: سر مست و متکبر - در سختی: مأیوس و ناامید

۱. زمر / ۴۹.

۲. فصلت / ۴۹ و ۵۰.

۳. یونس / ۱۲.

۴. روم / ۳۶.

۵. شوری / ۴۸.

﴿وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفُوسٌ كَفُورٌ * وَلَئِنْ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾^۱.

- در نعمت: اعراض و رویگردانی از خدا - در سختی: مایوس و ناامید

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا﴾^۲.

- در نعمت: اعراض و رویگردانی از خدا - در سختی: خواندن فراوان خدا

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^۳.

- نعمت بعد از رفع سختی: نیرنگ و توجیه

﴿وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ

مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾^۴.

- در هنگام برطرف شدن سختی: شرک - در سختی: ادعای شکر

﴿قُلْ مَنْ يُجِئِكُمْ مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ

لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۵.

- در هنگام برطرف شدن سختی: شرک - در سختی: خواندن خدا و تضرع

﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ

عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۶.

۱. هود / ۹ و ۱۰.

۲. اسراء / ۸۳.

۳. فصلت / ۵۱.

۴. یونس / ۲۱.

۵. انعام / ۶۳.

۶. نحل / ۵۳ و ۵۴.

- در نعمت: شرک - در سختی: خواندن خدا و رجوع به حق

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَدَّاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱.

- در نعمت: مشرک و فراموشی مصیبت - در سختی: خواندن خدا و رجوع به حق

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾^۲.

- در هنگام برطرف شدن سختی: بغی و تجاوز - در سختی: خواندن خدا و وعده شاکر بودن

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَيْبَةً وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳.

- در هنگام برطرف شدن سختی: طغیان و تحبیر

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۴.

- در هنگام برطرف شدن سختی نجات یافتن: اعراض و کفر - در سختی: خواندن خدا

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۵.

۱. روم / ۳۳.

۲. زمر / ۸.

۳. یونس / ۲۲ و ۲۳.

۴. مؤمنون / ۷۵.

۵. اسراء / ۶۷.

موضوع بیست و چهارم

توبه و تسلیم، سبب و زمینه رشد

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است و به درگاه پروردگارتان باز گردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نخواهید شد. (زمر / ۵۳ و ۵۴)

در این آیه، سخن از اسراف و ستم بر وجود انسان و خسارتی است که او بر خود وارد می‌کند و درمان آن را توبه و تسلیم معرفی می‌کند.

۱- تبیین مفاهیم آیه

اسراف: در اصل به معنای تجاوز از حد است در تمام افعال انسان^۱ و رعایت نکردن مسیر اعتدال و میانه‌روی می‌باشد. «در اینجا این واژه متضمن معنای جنایت است و مراد از اسراف بر نفس، تجاوز بر خویش است با ارتکاب گناه، خواه گناه کبیره یا صغیره»^۲.

۱. مفردات راغب، ص ۱۵۹.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۷۹.

قنوط: یأس و ناامیدی از خیر است.^۱

۲- شأن نزول

مفسرین در ذیل آیه، داستان‌هایی را به عنوان شأن نزول بیان کرده‌اند که ظاهراً فقط داستان‌هایی هستند که از نظر محتوا بر مفهوم آیه تطبیق می‌کنند، نه اینکه این آیه در آن حادثه نازل شده باشد.

الف: داستان اسلام آوردن «وحشی»: وحشی که در جنگ احد مرتکب جنایت بزرگ به شهادت رساندن حضرت حمزه شده بود، بعد از مدتی می‌خواست اسلام بیاورد، اما می‌ترسید اسلامش قبول نشود، که آیه فوق نازل شد و او اسلام آورد. پیامبر ﷺ از او پرسید: عمویم حمزه را چگونه کشتی؟ وحشی ماجرا را شرح داد و پیامبر ﷺ گریست. توبه او پذیرا شد، ولی به او فرمود: «غیب وجهک عنی فاتی لا أستطیع النظر الیک فلحق بالشام فمات فی الخمر». برخی از پیامبر ﷺ سؤال کردند: آیا این آیه تنها درباره او است یا همه مسلمین را شامل می‌شود، فرمود: همه را شامل می‌شود.^۲

ب: جوانی گریبان به سوی پیامبر ﷺ آمد و گفت: از خشم خدا می‌ترسم چرا که گناه بزرگی کرده‌ام که از آسمان و زمین بزرگتر است. پیامبر ﷺ فرمود: گناهت از خدا بزرگتر است؟ برو توبه کن که خداوند بزرگ گناه عظیم را می‌آمرزد و بعد از گناهش سؤال کرد. جوان گفت: هفت سال نبش قبر می‌کردم و کفن می‌دزدیدم تا اینکه روزی قبر دختر جوانی را نبش کردم و... وقتی جوان گناهش را گفت، پیامبر ﷺ بر او برآشفتم و او را از پیش خود راند.

۱. مفردات راغب، ص ۴۶۱.

۲. نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۹۱ و ۴۹۳.

جوان بیرون آمد و سخت گریست و رو به خدا، عرض کرد: ای خدای محمّد اگر توبه مرا می‌پذیری، پیامبرت را از آن باخبر کن و گرنه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان. اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر تلاوت نمود.^۱

۳- عدم یأس از رحمت

در این آیه با خطاب «عبادی» به تمام گنه کاران که با گناه سرمایه‌های وجودی خویش را هدر دادند و نسبت به خود جنایت کرده‌اند، (أسرفوا علی أنفسهم)، می‌گوید: از رحمت خدا مأیوس نشوید.

تعبیر «عبادی» کنایه از دو مطلب است؛ یکی یادآوری اینکه خدا مولا است و شما بنده هستید، پس باید سر به فرمان بندگی او بسائید و اگر با گناه از بندگی او خارج شده‌اید، به سوی او بازگردید و دیگر اینکه تشویق می‌کند به اینکه من سرپرستی شما را به عهده دارم، پس به رحمت من پناه آورید.

مراد از «رحمة الله» همان مغفرة حق در قیامت است، چرا که در ذیل آیه می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.

مهمترین پیام آیه ۵۳ مأیوس نشدن از رحمت و مغفرت خداوند است، چرا که خداوند می‌تواند تمام گناهان ما را ببامرزد و سرمایه‌های وجودی ما را به ما بازگرداند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این آیه می‌گوید: «هیچ آیه‌ای در قرآن وسیعتر از این آیه نیست»^۲،

چون همه گناهان تمام بندگان را شامل می‌شود.

امام صادق علیه السلام به ابا بصیر می‌گوید: «با ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه إذ یقول: «یا

عبادی الذین أسرفوا...» والله ما أراد بهذا غیرکم»^۱.

۱. روض الجنان، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۲. نورالقلین، ج ۴، ص ۴۹۱، ح ۷۳.

یأس از رحمت و مغفرت الهی از گناهان کبیره است که در قرآن و روایات بسیار از آن نهی شده است. «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۱، یأس از رحمت خدا ریشه در کفر و عدم اتکا به خداوند دارند. آنان که درپوش کفر و عدم توکل به خدا را بر شخصیت خویش زده‌اند و به خود اعتماد کرده‌اند، در هنگام سختی‌ها و ناامیدی‌ها به جای تمسک به رحمت حق، بن بست‌ها را پایان راه می‌دانند، ولی بن بست تازه ابتدای تلاش و حرکت انسان مؤمن است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان الله عزوجل بعث نبياً من أنبياءه إلى قومه، فأوحى إليه، قل لقومك ان رحمتي سبقت غضبي فلا تقنطوا من رحمتي فانه لا يتعظم عندى ذنبٌ أغفره.^۲

۴- توبه و بازگشت به خدا سبب مغفرت

آنان که با گناه سرمایه‌های وجودی را از دست داده و خود را گندانده‌اند، برای اینکه کسری‌های خود را جبران کنند احتیاج به مغفرت خداوند دارند، اما این مغفرت بدون سبب شامل آدمی نمی‌شود. سرمایه‌هایی که از دست رفته‌اند و وجودی که ترک برداشته است، بدون علت و گتره‌ای بازیافت نخواهد شد. اگر قبلاً گفتیم حتی آدم علیه السلام و نوح علیه السلام برای اینکه دچار خسران نشوند و کسری‌هایشان جبران شود، نیاز به مغفرت حق دارند، حال می‌گوئیم این مغفرت، سبب می‌خواهد.

در فرهنگ قرآن دو چیز به عنوان سبب مغفرت مطرح شده است: (۱) شفاعت، (۲) توبه و بازگشت به خدا.

شفاعت، یعنی ضمیمه شدن قابلیت‌ها و دارائی‌های آدمی از ایمان و عمل صالح به عنایت و توجه خدا و اولیاءش. شفاعت برای بسیاری از گناهان کارساز است و آنها را می‌پوشاند و از بین می‌برد، ولی گناهی همچون شرک را بر نمی‌دارد.

۱. همان، ح ۷۰.

۲. یوسف / ۸۷.

۳. نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۹۱، ح ۷۴.

توبه و بازگشت به خدا؛ در آیه ۵۴ سخن از توبه است که قدرت دارد، هر گناهی را بسوزاند و خاکستر کند. انابه به سوی خدا، یعنی رجوع به او و این همان توبه است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ»^۱ و امام باقر علیه السلام:

«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ»^۲.

توبه و استغفار برای دنیای انسان و نزول برکات مادی مؤثر است، چگونه برای آخرت و بازگرداندن سرمایه‌های وجودی مؤثر نباشد. ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ...﴾^۳.

ربوبیت و سرپرستی خدا نسبت به آدمی باعث می‌شود با رجوع انسان به او، با مغفرت خویش،

انسان را باز یافت کند. «وَأَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ».

۵- زمینه پذیرش توبه و برخورداری از مغفرت؛ «وَأَسْلَمُوا لَهُ...»

در ادامه آیه ۵۴ به زمینه پذیرش توبه اشاره می‌کند. کسی که به ربوبیت حق پناه می‌برد تا با آب مغفرت گناهانش را بشوید، باید علامتی را حاکی از رجوع به حق به همراه داشته باشد. کسانی بودند که در نینوا به ولیّ خدا رجوع کردند، ولی هدفشان جز رسیدن به دنیا نبود و تنها تا زمانی که جانشان به خطر نیفتد با حسین علیه السلام پیمان بستند و از این رو عبیدالله بن حر جعفی وقتی دید نتیجه نصرت حسین علیه السلام شهادت و از دست دادن دنیاست، بر اسبی که در خیمه پنهان کرده بود، نشست و به دنیای خویش رفت.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۹۱، ح ۷۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۱۰.

۳. هود / ۵۲.

اما کسانی چون حرّ علاوه بر اینکه به حسین علیه السلام رجوع کرد، علامتی نیز حاکی از پشیمانی بر گردن افکند. او چکمه‌هایش را به گردن آویخت و تا آخرین قطره سر تسلیم به آستان حسین علیه السلام سائید.

تسلیم و انقیاد حق علامت توبه و زمینه پذیرش آن می‌باشد. چنانچه در آیات مربوط به جزءهای دیگر گفتیم تسلیم اعم از ایمان و تعلق قلبی به خدا، و تسلیم عملی و اطاعت از طریق انجام عمل صالح می‌باشد. کسی به رویش و رستگاری می‌رسد که علاوه بر توبه و رجوع به حق، ایمان و عمل صالح را نیز به همراه بیاورد. ﴿فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ﴾^۱.

در ادامه آیه می‌گوید، نصرت مغفرت و قبولی توبه تا زمانی شامل انسان گنه کار می‌شود که هنوز زمان عذاب بعد از مرگ نرسیده باشد، اما اگر مرگ انسان فرا برسد، دیگر نصرت مغفرتی نیست و توبه‌ای پذیرفته نخواهد بود. ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۲.

۱. قصص / ۶۷.

۲. نساء / ۱۸.

موضوع بیست و پنجم

زیان کاری در مورد خانواده

﴿وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ

الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾؛ آنان

را می‌بینی که چون به آتش عرضه می‌شوند، از (شدت) زبونی، فروتن شده‌اند و زیر چشمی می‌نگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: در حقیقت، زیانکاران کسانی‌اند که در روز قیامت خودشان و خانواده خویش را از دست داده‌اند، آگاه باشید که ظالمان در عذابی پایدار و

دائمند.» (شوری / ۴۵)

در این آیه، بعد از ترسیم وحشت گروهی هنگام عذاب قیامت، سخن از خسران و زیانکاری

آنها در دو چیز یکی خسران نسبت به خودشان و دیگری خسران نسبت به اهل آنها می‌شود.

۱- تبیین مفاهیم آیه

طرف خفی: در اصل به نگاه ضعیف و مخفیانه گفته می‌شود و در اینجا کنایه از این است که آن قدر صحنه دیدن آتش و عذاب الهی هول انگیز و وحشتناک است و آنقدر عظمت دارد که آنها نه

می‌توانند نگاه خود را برگردانند و خود را به غفلت بزنند و نه جرأت دارند که به صورت کامل و به وضوح آن را مشاهده نمایند.^۱

۲- توضیح آیه

ابتدا در این آیه، ترسیمی از چگونگی مواجهه اهل آتش با آتش دوزخ می‌کند و می‌گوید: هنگامی که آنها آتش و عذاب الهی را مشاهده می‌کنند و بر چشم‌هایشان عرضه می‌شود، دو حالت در آنها به خاطر دیدن عظمت آتش در آنها پدید می‌آید:

الف: حالت خشوع و ذلت؛ به طوری که دیگر خبری از آن گردن‌کشی‌ها و استکبار در آنها دیده نمی‌شود.

ب: حالت ترس و اضطراب؛ به طوری که زیر چشمی، نیم‌نگاهی به آتش دارند. بعد از این تصویر سازی زیبا از شیوه مواجهه دوزخیان با آتش، سخن مؤمنین را درباره آنها بیان می‌کند. مؤمنین در این سخن می‌گویند: خاسران و زیانکاران در قیامت همان‌هایی هستند که هم سرمایه‌های وجودی خویش را در دنیا باختند و هم سرمایه‌های اهل خویش را و همه اینها در عذاب دائمی به سر خواهند برد.

بعید نیست مراد از مؤمنین، اشخاصی باشد که دارای ایمان کامل هستند، چرا که آنها اجازه سخن گفتن دارند. «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲ همچنین در روایتی مراد از مؤمنین در

این آیه اینگونه بیان شده است: «یعنی آل محمد ﷺ و شیعتهم»^۳.

۳- خسران در اهل

چنانچه قبلاً گفتیم در فرهنگ قرآن دو نوع خسران مطرح شده است؛ یکی خسران وجودی و شخصیتی و دیگری خسران در عمل. در این آیه، خسران وجودی یک وقت مربوط خود انسان

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۶۶.

۲. هود / ۱۰۵.

۳. نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۶۸، ح ۱۲۷.

دانسته شده و یک وقت مربوط به اهل و وابستگان به انسان است. در موضوع هفتم خسران وجودی خود انسان را توضیح دادیم و در اینجا خسران وجودی مربوط به وابستگان را مختصری توضیح می‌دهیم.

«اهل» در فرهنگ قرآن به عده‌ای گفته می‌شود که به چیزی یا کسی نسبت دارند، مانند اهل الکتاب، اهل القری، اهل المدینه، اهل الذکر، اهل البیت. بدین جهت در مورد پسر نوح عَلَيْهِ السَّلَام چون تابع پدرش نبود و ایمان نیاورد، خداوند می‌گوید: «... يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»^۱ در اینجا مراد از «اهل» وابستگان و به خصوص همسر و فرزند انسان می‌باشد.

علامه طباطبایی خسران نفس را در این آیه، محرومیت از نجات و خسران اهل را عدم فایده آنها در قیامت معنا می‌کنند.^۲ بلکه کسی که سرمایه‌های وجودی خویش و اهل خود را در دنیا از دست داده باشد و با آنها توشه و سودی برای قیامت فراهم نکرده باشد، خود محروم از نجات است و اهل او برایش فایده‌ای نخواهد داشت؛ اما از آن رو که خسران به معنای نقص در سرمایه است، باید گفت علامه به نتیجه خسران اشاره کرده‌اند نه خود خسران.

اما خسران و فلاح در مورد «اهل» یعنی چه؟

هر چیزی در این دنیا، فتنه (وسیله امتحان) و سگه دو رو است. همسر و فرزند نیز وسیله امتحان الهی است که یک رویش سعادت و روی دیگر آن شقاوت است. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۳ و «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۴.

تبدیل این وسیله امتحان به سعادت و شقاوت بستگی به نوع موضع‌گیری ما در تربیت آنها دارد، مثلاً اگر فرزند بد تربیت شود، دشمن دنیا (عذاب دنیوی) و آخرت پدر و مادر است و باید از

۱. هود / ۴۶.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۶۶.

۳. انفال / ۲۸.

۴. تغابن / ۱۵.

او براءت و دوری جست. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾^۱.

باید بدانیم درست است که این هدیه خداوندی می‌تواند تبدیل به بشارت خداوند برای ما شود، ولی اگر تبدیل نشد و با تربیت سوء به بدی گرایش پیدا کرد، باید علقه‌های عاطفی را از او برید و علقه‌های دینی و ارزشی را بر علقه‌های عاطفی و احساسی ترجیح داد.

در قصه خضر و موسی، خضر علت کشتن آن نوجوان را این گونه بیان می‌کند: «پدر و مادر نوجوان، مؤمن بودند و ما ترسیدیم آن نوجوان بدکار، پدر و مادر را به طغیان و کفر بکشاند»^۲.

پس هدیه الهی زن و فرزند می‌تواند باعث زیان انسان شود و این بستگی به موضع‌گیری بد خود انسان دارد. خسران اهل یعنی از دست دادن این سرمایه و تبدیل شدن آن به تهدید به جای فرصت. خداوند در مورد کافران می‌گوید: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۳ و ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ﴾^۴ این‌ها هم سرمایه وجودی وابستگان خویش را خراب کردند و هم از سرمایه اهل استفاده نکردند و آن را از دست دادند و بهره‌ای در آخرت از آن نخواهند برد.

اما اگر مثلاً فرزند به درستی تربیت شود، بشارت الهی برای پدر و مادر است، چنانچه اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام بشارت خداوند برای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود. ﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾^۵ چنین فرزندى زينت دنيا از يك سوي و باقيات الصالحات و صدقه جاريه براي آخرت پدر و مادر

۱. تغابن / ۱۴.

۲. كهف / ۸۰.

۳. توبه / ۵۵.

۴. مؤمنين / ۵۵.

۵. حجر / ۵۳.

است. ﴿أَمْالٌ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ

أُمَّلًا﴾^۱.

از این جهت در آیات متعددی اهمیّت تربیت دینی اهل و خانواده مورد تأکید قرار گرفته است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۲ و پیامبران الهی همچون اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خانواده خویش را به فضائل و اعمال صالح دعوت می‌کردند. ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾^۳ و ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۴.

بندگان خداوند همواره از خدا می‌خواهند، اهل آنها موجب فلاح و رویش آنها شوند. ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۵ و ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾^۶.

رویش و رستگاری اهل انسان در واقع باروری خود انسان است، از این رو در قیامت به مؤمنین زن و مرد خطاب می‌شود که: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾ (شادمانه)^۷.

۱. کهف / ۴۶.

۲. تحریم / ۶.

۳. مریم / ۵۵.

۴. طه / ۱۳۲.

۵. فرقان / ۷۴.

۶. ابراهیم / ۴۰.

۷. زخرف / ۷۰.

موضوع بیست و ششم

آرامش و بهشت دوشادوش ایمان مستقر

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * أُولَئِكَ

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (احقاف / ۱۲)

در آیه سخن از فلاح دنیوی (آرامش) و رستگاری آخروی (بهشت) مؤمنین مقاوم می‌باشد.

۱- اعتقاد به خدا و استقامت زمینه فلاح

در این آیه دو شرط و زمینه را برای رستگاری در دنیا بیان می‌کند:

الف: إقرار و شهادت قلبی به ربوبیت خداوند و اینکه همه تصرفات و تغییرات عالم در دست اوست، مرگ و حیات نفع و ضرر، نعمت و نعمت، راحتی و سختی، عطاء و منع، وسعت و تنگی روزی و

ب: استقامت و ثبات؛ راغب اصفهانی استقامت را ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر خط صحیح معنا می‌کند.^۱ پس استقامت به معنای ثبات بر اعتقاد به ربوبیت حق است، بدون انحراف

۱. مفردات راغب، ص ۴۶۶.

از آن همراه با التزام به لوازم عملی آن. استقامت انجام عمل صالح و استمرار در انجام آن و همچنین خارج ندانستن هیچ چیز از حکومت و ولایت خداوند است.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد تلاوت آیه ۳۰ فصلت که مشابه این آیه است می‌گوید: «و قد قلتُم «ربنا الله» فاستقموا علی کتابه و علی منهاج أمره و علی الطریقه الصالحه من عبادته ثم لا تمرقوا منها و لا تبدعوا فیها و لا تخالفوا عنها»^۱.

در روایتی نیز ذیل این آیه، استقامت و ثبات بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام معنا شده است: «استقاموا علی ولایة علی امیرالمؤمنین علیه السلام»^۲. پس پذیرش ولایت حق و اولیاء حق در تمام مناسبات زندگی و پافشاری بر آن معنای استقامت است.

در روایاتی نیز «اهدنا الصراط المستقیم» به همین استمرار و ثبات معنا شده است که آن را هر روز چندین مرتبه از خدا می‌خواهیم: «أدم لنا توفیقک الذی به أطعناک فی ما مضی من إیماننا حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا» و «أرشدنا للزوم الطریق المودئی إلی محبتک و المبلّغ دینک؛ و المانع من أن نتبع أهواءنا فنعطب، أو نأخذ بأواءنا فنهلک»^۳.

۲- آرامش، فلاح دنیوی

کسانی که ایمانشان مستمر و مستقر است، نه عاریه‌ای و مقطعی، در دنیا همواره آرامش همراهشان است، نه حزنی و نه ترسی، نه اضطرابی و نه وحشتی. آنها خدا را دارند، پس چه کم دارند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۱، ح ۱۲.

۳. نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲، ح ۹۵ و ۹۶.

خوف در مورد امر ناخوشایندی است که امکان دارد در آینده به انسان برسد، خواه از دست رفتن نعمتی باشد یا وقوع سختی و بلائی، و حزن در مورد امر ناپسندی است که در زمان حال واقع شده، چه از بین رفتن نعمتی باشد و چه پیدایش ضرری.

مجموع عدم خوف و عدم حزن برای انسان سالک «آرامش» را به رمضان می‌آورد. در آیه ۳۰ فصلت آمده که این آرامش را فرشتگان به انسان مؤمن مقاوم بشارت می‌دهند و بر آن نازل می‌کنند و خدمتکاری این مؤمن در دنیا نیز به فرشتگان سپرده شده است. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۱.

و این همان سکینه‌ای است که خداوند به مؤمن مجاهد هدیه می‌کند. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ

السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»^۲

طبق این آیات مؤمن ثابت قدم به عنایت حق و آرامشی که خداوند در وجودش می‌ریزد، همواره بر ایمانش افزوده می‌شود، یعنی وقتی او گامی در مسیر ایمان خویش برمی‌دارد، خداوند نیز گامی در جهت افزایش ایمان او از طریق بشارت از عالم معنا برمی‌دارد.

اینها اولیاء الهی هستند و سنت الهی نزول آرامش، همیشه شامل آنها می‌شود. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۳.

بنابراین انسان غیر مؤمن و غیر مقاوم بر ایمان هیچ گاه به آرامش نخواهد رسید. در کفر و شرک همیشه اضطراب، ترس، حزن، سردرگمی، تحیر و... خوابیده است. اینها با یک تنگی در رزق به تشویش می‌افتند و با رسیدن به اندکی از دنیا آرامشی می‌یابند، ولی این آرامش ناپایدار

۱. فصلت / ۳۰ و ۳۱.

۲. فتح / ۴.

۳. یونس / ۶۲ تا ۶۴.

است، چرا که دنیا چهار فصل است و ثبات در او نیست. پس اگر انسان با ثبات دنیای بیرون از خویش بخواهد به ثبات و سکون برسد، هیچ وقت نخواهد رسید. ثبات و آرامش باید در جهان درون انسان محقق شود تا هیچ سنگی از بیرون نتواند آن را به تلاطم و ناآرامی درآورد.

۳- بهشت، رستگاری اخروی

در ادامه آیه ۱۲ احقاف نتیجه اخروی ایمان مستقر بیان شده است که مؤمن مقاوم همواره در بهشت است. تعبیر «أصحاب الجنة» کنایه از ملازمت با بهشت است، به طوری که فرشتگان به آنها بشارت می‌دهند که ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُیْ اَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نَزَّلْنَا مِنْ

عَفُورٍ رَّحِیْمٍ﴾^۱

موضوع بیست و هفتم

نقش همنشین در سود و زیان

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ

رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ﴾ (نجم / ۲۹ ، ۳۰)

در این آیه، سخن از همنشینی و همراهی نکردن با کسانی است که به خدا پشت کرده‌اند و به دنیا چسبیده‌اند.

۱- عدم همنشینی و دوستی با ...

در این آیه، حتی پیامبر را که دارای عصمت است، باز می‌دارد که با گروهی همنشین شود و طرح دوستی بریزد، چه برسد به ما. این گونه آیات از باب ضرب المثل به در بگو تا دیوار بشنود است. امام صادق علیه السلام ذیل آیه ۷۴ اسراء که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید، اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌کردیم به کافران متمایل می‌شدی، می‌فرماید: «نزل القرآن بایاک أعنی و اسمعی یا جاره»^۱.

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۹۶، ح ۳۶۱.

این تعبیر امام در واقع عربی همان ضرب المثل فارسی است.

ای پیامبر با کسانی که دو ویژگی دارند، همنشین مشو و از آنها دوری کن:

(۱) آنان که به ذکر خداوند پشت کردند؛ مراد از ذکر می‌تواند قرآن و معارف آن باشد، ولی بهتر است مراد از ذکر را هر گونه یاد خداوند بگیریم که نقطه مقابل آن غفلت از حق است. چنانچه در سوره کهف در آیه مشابهی خطاب به پیامبر می‌گوید: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾.^۱ از تعبیر «لا تطع» فهمیده می‌شود که اگر از چنین کسی دوری نکنیم، ناخودآگاه از او رنگ می‌گیریم.

(۲) آنانکه تمام همت و آرزویشان زندگی دنیاست؛ چرا که از هستی چیزی نمی‌فهمند جز دنیا، اینها استمرار خود و حیات آخرت را درک نمی‌کنند تا آن را بخواهند. عملشان در محدوده دنیا متوقف شده است. جهان بینی اینها تا نوک بینیشان می‌باشد، نه بیشتر. «ذلک مبلغهم من العلم» بلوغ شخصیتی اینها در حد چریدن در دنیاست.

خداوند به اینها اینگونه پاسخ می‌دهد که: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.^۲

پس هم دنیا را باید خواست و هم آخرت را و به تعبیر صحیح‌تر دنیا را باید برای آخرت بخواهیم و از دنیا برای آخرت بهره برداریم.

در قیامت، انسان انگشت حسرت به دهن می‌گزد که چرا فلانی را به عنوان همنشین انتخاب کرده است، کسانی که انسان را به جک، مسخره بازی، بیهوده گویی، بیهوده خوانی و... مشغول کرده‌اند. این همنشین می‌تواند تلویزیون و کامپیوتر باشد و می‌تواند فلان رفیق کوچه و مدرسه

۱. کهف / ۲۸.

۲. نساء / ۱۳۴.

باشد. «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»^۱.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «ایاک و مصاحبه‌ی الشریر فانه کالسیف المسلول یحسن منظره و یقبح اثره»، مگر می‌شود از کنار باتلاق متعفن عبور کرد و بوی آن را استشمام نکرد و تأثیر نپذیرفت.

از آیه استفاده می‌شود، رابطه‌ای میان غفلت از یاد خدا و اقبال به دنیا وجود دارد و این دو تأثیر متقابل دارند. غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیا پرستی سوق می‌دهد، همان گونه که دنیا پرستی انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد.^۲

۲- همنشینی و دوستی با...

روایات فراوانی در مورد دوستی و خصوصیات آن برای ما بیان شده است، چرا که دوست می‌تواند زمینه فلاح و خسران دنیا و آخرت انسان را فراهم کند. تأثیر پذیری انسان از اطرافیان و همنشین به تجربه و در علوم تربیتی ثابت شده است که بخشی از آن ناخودآگاه است، که ما از همنشینان تا حدی می‌توانیم انسان را بشناسیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اشْتَبِهَ عَلَيْكُمْ أَمْرَهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خَلْطَائِهِ، فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حِظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ»^۱.

۱. فرقان / ۲۷ تا ۲۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۳۲.

در آیه ۲۸ سوره کهف یک خصوصیت مهم و ریشه‌ای که منشأ تمام فضائل است را برای همنشین بیان می‌کند. خطاب به پیامبر ﷺ می‌کند و می‌گوید: با کسانی باش و خود را وقف همنشینی با کسانی بکن که همیشه خدا را می‌خوانند و تنها رضایت او را جستجو می‌کنند. «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»^۲. مگر می‌شود از کنار گل گذشت و بوی گل نگرفت.

عیاشی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مراد از «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ

وَالْعَشِيِّ» نماز است: «أَمَا عَنِهَا الصَّلَاةُ»^۳.

بنابراین طبق این آیات و روایات همنشین و دوست در سعادت و شقاوت، پیروزی و ناکامی،

سود و زیان آدمی تأثیر دارد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷.

۲. کهف / ۲۸.

۳. نورالقلین، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۶۸.

موضوع بیست و هشتم

رابطه خود فراموشی و خدا فراموشی

﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (حشر / ۱۸

و ۱۹).

علامه طباطبایی می‌گوید: آیه اول مربوط به محاسبه نفس است و آیه دوم سخن از مراقبه

نفس می‌کند.^۱ همچنین در آیه دوم سخن از رابطه خود فراموشی و خدا فراموشی است.

۱- محاسبه نفس

«اتقوا الله» وقتی بعد از «آمنوا» بیاید به معنای عمل صالح است، یعنی عمل صالح انجام دهید

که لازمه آن انجام کارهای معروف و ترک کارهای منکر است. ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا

نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲.

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۲۸.

۲. حشر / ۷.

﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ کنایه از بررسی و زیرو کردن عمل انسان است تا اگر از روی

جهالت یا غفلت و یا... عمل نابجائی را به اسم عمل صالح آورده توبه کند و باز گردد.

«اتقوا الله» دوم، کنایه از این است که در هنگام محاسبه و بررسی اعمال خویش مراقب باشید و خدا را در نظر بگیرید تا خلوص و فساد عمل روشن شود، چرا که خداوند به اعمال شما آگاه است.

۲- مراقبه نفس

«نسیان» در اصل به معنای این است که انسان چیزی را که در وجودش نقش بسته، رها کند، یا از روی غفلت و یا از روی ضعف وجودی.^۱

نسیان وقتی به خدا نسبت داده شود، به معنای این است که خداوند چیزی یا کسی را به جهت اهانت و مجازات رها کند.^۲

علامه طباطبائی نسیان را به اعراض از چیزی می‌داند، به طوری که اثری بر آن مترتب نشود.^۳

در آیه ۱۹ می‌گوید مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، چرا که خداوند فراموشی خودشان را نصیبتان می‌کند.

اما رابطه خدا فراموشی و خود فراموشی چیست؟

چنانچه قبلاً گفتیم، یکی از بهترین راههایی که انسان دچار زیان کاری نشود، این است که استعدادهای خویش از جمله تقدیر خویش، استمرار و ارتباط خود را بشناسد. این شناخت زمینه شناخت خدا و معاد و رسول است. از این جهت در بسیاری از روایات، معرفت انسان به خویش

۱. مفردات راغب، ص ۵۴۶.

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۲۷.

۳.

اصل همه معرفت‌ها و فضائل و جهل انسان به خود ریشه همه جهل‌ها دانسته شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لا تحمل نفسک فانّ الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شیء» و «من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة و خبط في الضلال و الجهالات»^۱ و امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من عرف نفسه، فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم»^۲.

در این آیه سخن در این است که فراموشی خدا سبب فراموشی انسان است، نه اینکه عدم شناخت خدا سبب عدم شناخت انسان است چرا که گفتیم نسیان به معنای اعراض و رها کردن است. کسی که از خدا روی برمی‌گرداند و در مناسبات زندگی خویش به او توجهی ندارد حتماً خود واقعی انسان را هم فراموش می‌کند. بی‌توجهی و غفلت از غنی مطلق، عزیز مطلق، قادر مطلق، مدبّر مطلق بودن خداوند، باعث می‌شود، انسان خود را غنی، عزیز، قادر، مدبّر امور خویش بیندارد و به جای اعتماد و توکل بر خدا به خود خیالی خویش اتکا نماید و به اسباب مادی و انسان‌های دیگر تکیه کند. خود واقعی انسان همان است که با نیم‌نگاهی به حق، ذلت، ضعف، فقر و عجز خویش را درک می‌کند.

بله، انسان از مرور ضعف‌ها و کسری‌های خویش می‌تواند به خدا برسد، اما از مرور قوت‌های خیالی خویش در مقابل خالق هستی نمی‌تواند خدا را بیابد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم و حلّ العقود»، یعنی من از پرتو ضعف‌هایم، خدا را یافتم.

اگر بخواهیم از ضعف‌های انسان آغاز کنیم، می‌توانیم از او شروع نمائیم، اما اگر بخواهیم از قوت‌ها آغاز کنیم باید از خدا آغاز کرد، چون قوت مطلق فقط از آن اوست.

در پایان آیه می‌گوید: «اولئك هم الفاسقون»، یعنی آنها که خدا را فراموش و رها کرده‌اند،

از مسیر حقیقت خارج شده‌اند و به انانیت نفس و یا تمسک به معبودهای پوشالی خواهند رسید.

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۲.

۲. الحیاة، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۸.

مشابه این آیه در سوره توبه هم آمده: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱.

دقیقاً همین تعبیر در مورد قیامت و لقاء خدا آمده است که فراموشی دیدار خدا باعث فراموشی انسان در قیامت می‌شود.

امام رضا علیه السلام: «أَتَمَّا يَجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَن نَسِيَهُمْ أَنفُسَهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ

تعالی: «و لا تكونوا كالذين...» و قال عزوجل «فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»^۲

أى؛ نترکهم کما ترکوا الاستعداد للقاء یومهم هذا»^۳.

۱. توبه / ۶۷

۲. اعراف / ۵۱

۳. نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۷۱.

بخل سبب خسران

﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذِ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتُنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنِ اغْدُوا عَلَيَّ حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ * فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ * وَغَدَوْا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَأْتَسْبِحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ يَتَلَاوَمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَن يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾
(قلم / ۱۷ تا ۳۳).

«ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینید، و هیچ از آن استثناء نکنند، اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، در حالی که همه در خواب بودند و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد. صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید. آنها حرکت کردند در حالی

که آهسته با هم می‌گفتند: مواظب باشید، امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود. (آری) آن صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند، هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند، گفتند: حَقاً ما گمراهیم. (همه چیز از دست ما رفته) بلکه ما محرومیم. یکی از آنها که از همه عاقل‌تر بود، گفت: آیا به شما نگفتم، چرا تسبیح خدا نمی‌گوئید؟! گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم». سپس رو به یکدیگر کرده، به ملامت هم پرداختند. گفتند: «وای بر ما که طغیان گر بودیم. امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد) و در عوض بهتر از آن به ما دهد، چرا که ما به او مشتاقیم. این گونه است عذاب (خداوند در دنیا) و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است، اگر می‌دانستید».

در این آیه، سخن از خسران گروهی است که با بخل ورزیدن و انفاق نکردن، نه تنها نتوانستند مال خویش را حفظ کنند، بلکه اصل سرمایه را نیز از دست دادند، علاوه بر اینکه وجود و شخصیت خود را نیز نمک زار بخل نمودند.

۱- شأن نزول آیه

پیر مرد مؤمنی یک باغی داشت که به قدر نیاز از آن استفاده می‌کرد و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می‌داد، اما هنگامی که از دنیا رفت، فرزندان گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم، چرا که عیال و فرزندان ما بسیار است و ما نمی‌توانیم مانند پدرمان انفاق کنیم. به این ترتیب تصمیم گرفتند، تمام مستمندان را که هر ساله سهمشان را هنگام برداشت محصول می‌گرفتند، محروم نمایند.

۲- تبیین مفاهیم و مرادها

صریم: به معنای قطع کردن است،^۱ در اینجا به معنای چیدن میوه است. به معنای شب سیاه و خاکستر سیاه هم آورده است.

لا یستثنون: منظور از عدم استثناء می‌تواند «إن شاء الله» نگفتن باشد،^۲ ولی ظاهراً در اینجا مراد این است قرار گذاشتن سهمی را برای فقرا جدا نکنند.

۱. مفردات راغب، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۹۳ و ۹۴.

طائف: در اصل به معنای کسی است که برگرد چیزی می‌گردد، در اینجا کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می‌دهد.

أغدوا: از ماده «غدوة» به معنای اول صبح است.

حرد: ممانعت و جلوگیری از امری با شدت و غضب.^۱

ضألون: به معنای گمراهی از راه صحیح است، چرا که آنها بخل ورزیدند و مساکین را محروم کردند. برخی گفته‌اند که یعنی ما راه باغمان را اشتباه رفته‌ایم و باغمان را گم کرده‌ایم.

قال أوسطهم: کسی که سلوکش بر اساس اعتدال است.

لو لا تسبیحون: یعنی چرا تسبیح خدا نکردید و با بخل خویش برای او شریک قائل شدید.

بخل ورزیدن در واقع خود و اسباب مادی و دیگران را سبب اصلی رزق دانستن است. بدین خاطر چنین انسانی می‌ترسد که با انفاق فقیر شود، چرا که می‌بیند اسباب مادی و توانایی خود و دیگران برای به دست آوردن رزق محدود است. «فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ»^۲ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۳. بخل ریشه در اعراض از حق دارد.

شما با بخل فکر کردید که اموالتان زیاد می‌شود، ولی این را بدانید که خداوند است که رزق شما را کم و زیاد می‌کند. «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^۴ و خداوند است که رزق مستمندان را می‌دهد، نه شما. در اموال شما حقی برای مسکین است، اگر پرداخت کردید که سعادت‌مندید و اگر منع کردید و بخل کردید، خود را محروم نمودید. «بل نحن محرومون». آنها می‌خواستند مستمندان و نیازمندان را محروم کنند، اما خودشان از همه بیشتر محروم شدند، هم محروم از درآمد مادی و هم محروم از برکات معنوی که از طریق

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. توبه / ۷۶.

۳. حدید / ۲۴.

۴. اسراء / ۳۰.

انفاق بدست می‌آید. ﴿فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۱.

امام باقر علیه السلام با استناد به آیه مورد بحث، رابطه بین گناه و قطع روزی را بیان کردند: «انَّ الرجل لیذنب الذنب فیدراً عنه الرزق»^۲.

ظالمین: مراد ظلم بر خویش است. انسان با شریک قرار دادن برای خداوند، قبل از آنکه تجاوز به حریم خداوند کرده باشد، تجاوز به حق خویش کرده است، چون انسان بر اساس ساخت و بافت وجودیش بر توحید سرشته شده است و اگر برای خدا شریک آورد و بندگی غیر او را بکند، خویش را در جایگاه غیر مناسب (بندگی غیر) قرار داده است. طاغین: در اصل به معنای تجاوز از حد است. در اینجا غیر خدا را در حریم ربوبیت شریک کردن و به حریم خداوند تجاوز نمودن است.

«كذلك العذاب و لعذاب الآخرة اكبر؛ یعنی انسان وقتی خویش را مستقل و غنی دید و نفس خود و اسباب ظاهری را شریک حق قرار داد، از خدا غافل می‌شود و به معصیت حق می‌پردازد. در اینجا است که ناگهان عذاب پروردگار او را فرا می‌گیرد، چنانچه در مورد اصحاب باغ این گونه شد. اما باید گفت: عذاب آخرت بزرگتر است چرا که از عذاب آخرت نمی‌توان خلاص شد، دائمی است^۳ و همه وجود انسان را فرا می‌گیرد»^۴.

در قرآن در مورد عذاب اخروی بخل آیاتی آمده است: ﴿وَلَا يَحْسِنَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۵ و «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^۶.

۱. محمد / ۳۸.

۲. نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۹۵، ح ۴۴.

۳. شوری / ۴۵.

۴. همزه / ۶ تا ۹.

۵. آل عمران / ۱۸۰.

۶. لیل / ۸ تا ۱۰.

موضوع سی ام

چهار عامل فلاح انسان

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا

بِالصَّبْرِ﴾ (عصر / ۲ و ۳).

در این آیه، سخن از زیانکاری عموم انسان‌ها است، به غیر از کسانی که دارای دو صفت اصلی و دو صفت فرعی باشند.

۱- معنای در زیان بودن انسان

قبلاً زیانکاری انسان را در فرهنگ قرآن، دو قسم کردیم: ۱- زیانکاری در مرتبه وجودی، ۲- زیانکاری در مرتبه عمل.

در این آیه به هر دو قسم زیانکاری پرداخته است، ولی نمی‌گوید انسان خاسر و زیانکار است. تعبیر لطیف‌تری دارد، می‌گوید آدمی در زیان غوطه‌ور است و همواره در حال زیان و از دست دادن سرمایه‌هاست. سرمایه‌های وجودی انسان که مربوط به حقیقت انسانی اویند، باید به سود برسند و سرمایه‌های مادی او اعم از جسم و عمر و... یا نعمت‌های بیرونی که در اختیار او قرار

گرفته‌اند، باید با تبدیل شدن به بقاء برسند. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱. رکود این سرمایه‌ها و تجارت نکردن با آن، هم باعث از دست رفتن بخشی و هم باعث گنبدیدن بخشی دیگر می‌شود. پس انسان اگر حرکتی کند در زیان به سر می‌رود، هر چند حرکت ضروری ذات آدمی است. او عاشق است و عشق او را به حرکت وا می‌دارد. او مجبور است به عاشقی، فقط معشوق‌هایش را انتخاب می‌کند.

انسان دارای حیات ابدی و مستمری است که بخش اندکی از آن در دنیا است و بخش عظیمی از آن در آخرت می‌باشد. انسان باید توجه داشته باشد، حیات دنیوی محل گذر و زمان امتحان است تا سرمایه‌ها را بکار اندازد.

حال یک وقت، بکارگیری سرمایه‌ها در جهتی است که سرمایه‌ها برای آن ساخته شده‌اند. در این حالت سرمایه به سود رسیده است. ولی یک موقع سرمایه‌ها در جهتی بکار گرفته نمی‌شوند که متناسب با بافت سرمایه نیست، در این حالت سرمایه از کف می‌رود. آب برای این است که زمین را آباد کند، حال یک موقع جلوی آب سدّ می‌بندیم و آن را به زمین‌های حاصلخیز روانه و هدایت می‌کنیم. این آب به سود می‌نشیند، یک وقت رهایش می‌کنیم تا بیابان را درنوردد. این آب حاصلی جز نمک‌زار ندارد.

بافت سرمایه‌های انسان نیز این گونه است که غیب را می‌خواهد و ایمان به او راه فضائل را می‌طلبد و عمل به آنها را. حال اگر انسان سرمایه‌هایش را در این جهت سوق دهد و بکار گیرد، به سود خواهد رسید. اما اگر کفر را برگزید و کفران را پیشه کرد و آزاد و رها عمل کرد، سرمایه‌ها از دست رفته‌اند و با تبدیل نشدن، گنبدیده‌اند.

بنابراین حیات انسان در دنیا و وجود او سرمایه او هستند. امام هادی علیه السلام: «الدنيا سوق ریح فیها قومٌ و خسر آخرون»^۱.

۲- عوامل رویش و فلاح انسان

انسان مادام که از چهار مرحله نگذرد و فلاح و رویش او شکل نگیرد، از خسارت نمی‌دهد؛ ایمان، عمل صالح، توأسی به حق و توأسی به صبر.

الف: ایمان؛ ایمان به معنای باور و تصدیقی قلبی می‌باشد. حقیقت ایمان تصدیق به دل است، چرا که در قرآن هرگاه ایمان گفته شده، متعلق آن دل قرار گرفته است؛ «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»^۲.

ایمان حدّ فاصل میان شناخت و عمل است. مادام که این رابطه و تعلق روحی نباشد، هست و نیست به باید و نباید نمی‌رسد. شناخت چگونگی انسان و جهان و رابطه‌های آنها در او احساس‌ها و تعلقاتی را شکل می‌دهد و این تعلق‌ها انسان را به عمل می‌کشاند و باید و نبایدها از این ایمان مایه می‌گیرد.

امام صادق علیه السلام: «المعرفة أصل فرعه الايمان»^۳.

مراد از ایمانی که مرحله اول رویش است، ایمان به غیب، خدا، قیامت، ملائکه، پیامبران و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، کتب آسمانی و قرآن است. ایمان به غیب و خدا ریشه بقیه ایمانهاست.

۱. تحف العقول، ص ۳۶۱.

۲. مانده / ۴۱.

۳. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵.

ب: عمل صالح «عملوا الصالحات»؛ مراد، انجام تمام عملهای صالح است. پس کافر معاند که نه اعتقاد صحیحی دارد و نه عمل صحیحی در خسر است و مؤمنی که أهل گناه است نیز در خسر است.

پیوستگی ایمان و عمل صالح در روایات و آیات مورد تأکید قرار گرفته است؛ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱. حیات طیبه همان فلاح و رویش انسان می‌باشد.

امام صادق علیه السلام: «لا يقبل الله عملاً الا بمعرفة، و لا معرفة الا بعمل فمن عرف، دلته المعرفة على العمل و من لم يعمل فلا معرفة له الا ان الايمان بعضه من بعض»^۲.

ج: توأسی به حق؛ یعنی برخی، بعض دیگر را دعوت و سفارش به حق نمایند. «حق» اعم از اعتقاد و ایمان صحیح و دعوت به عمل صالح است. پس توأسی به حق تنها شامل امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه دعوت به تمام اعتقادات حق و تمام اعمال صالح است. چرا گفت توأسی به حق و نگفت توأسی به عمل؟

انسانی که خود صالح شده و به شرح صدری رسیده که می‌خواهد ایمان و عمل صالح پهنه هستی را بگیرد، به اصلاح دیگران می‌پردازد. او نمی‌تواند به اعمال دعوت نماید و به کارها سفارش کند که باید از همان راهی که خود رسیده، دیگران را برساند و اینجاست که پیش از شناخت عمل و راه‌ها، شناخت ملاک انتخاب (حق) ضروری است و اینجاست که در این سوره، توأسی به حق (معیار انتخاب) مطرح می‌شود، پس باید گفت: خود توأسی به حق از اعمال صالح است و مهمترین عمل صالح می‌باشد.

۱. نحل / ۹۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۳.

د: توأصی به صبر؛ در مسیر پیدا کردن اعتقاد صحیح و پای فشاری بر آن و همچنین مداومت بر عمل صالح، رنج بسیار باید کشید و اگر بخواهیم توأصی و دعوت ما در جامعه بر اساس نشان دادن معیارها و ملاک‌ها باشد و تربیت ما تقلیدی و تلقینی پیش نرود، باید رنج یافتن معیارها و انتخاب آن در میان این همه ادعا را به جان خرید.

این صبر، شامل صبر بر طاعة حق، صبر بر معصیت حق و صبر بر مصیبت راه و حرکت انسان، می‌شود.

واضح است که مرحله اول و دوم رویش و فلاح (ایمان و عمل صالح)، هم برای فرد است و هم برای جامعه، ولی مرحله سوم و چهارم ابتداءً برای حرکت و رویش جامعه است، اما ثمره‌اش به مؤمن صالح می‌رسد، چون در جامعه‌ای که از حق و صبر با معنای وسیعش خبری نیست و در جامعه گنبدیده، نمی‌توان در انزوا نشست. مؤمن صالحی که در انزوا می‌نشیند و به تربیت کردن مشغول نمی‌شود، میکروب‌ها خود او را هم محاصره می‌کنند و از پا درمی‌آورند.